















الحمد لله الذي اظهر الحق ولو بعد حين \* وشرح به قلب بعض  
 عباده الصالحين \* ونشرة بجهل بعض عبدا انه المجاهدين \*  
 وارضحه وارطى لسان بعض عميله المنيبين \* ولقنه حججه ابطالا  
 لتمويهات الباطلين \* فخصه بهذه العناية من بين الطالبين \*  
 وفضله بهذه الكرامة على كثير من العالمين \* والصلوة على رسوله  
 سيد المرسلين \* شقيق الملائكة \* وسيلتنا في الدنيا والدين \*  
 واله المهديين الهادين \* وصحبه المهتمين بالراشدين \* وتابعيهم  
 وتبعهم من الائمة المجتهدين \* والعلماء الراشدين \* الى يوم الدين \*  
 اما بعد \* فاني اريد ان ابرر حمتي وادكار محنتي وحيه ابوالفضل  
 المبشرين ابوه باللقب المورخ زيد اربخت الصل يقي الحنفية  
 القادري المدرس في المدرسة الكائناتية غفر الله له ولوالديه

واحقن اليهما واليه ابن المولوي مولی بخش ابغاه رب العرش  
 که درین زمان فتنه تو امان اکثر مسلمانان بر گاله و هندوستان  
 بر چنم کرده متفرق شده اند و اقراق ایشان در امور دین  
 سبب منازعات و محاصرات گردیده تا آنکه نوبت به جنگ و جدال  
 رسیده است \* گروه اول از قوم جهال و عوام اند که دسونه آبابی  
 خود را حق می انگارند بلکه عین دین می پندارند و هیچ وجه بمواظظ  
 و تصامح باز نمی آیند و باعث آن یک امر است که زعم می کنند که  
 پدران ایشان عاقلان و دینداران بودند و در آن زمان علما می دیدند  
 بر پیرگار و اولیاء نیک کردار بودند پس آنچه به تحقیق ایشان  
 حق بود اختیار کردند پس مایان نیز پیرو اینها هستیم \* و در حقیقت  
 اینها سمداق قول ادعای اند که در رکوع پنجم از جزو دوم  
 سورۀ بقره است **وَإِذْ أَمَرْنَا لَهُمُ الْقِبْلَ لِيَتَّبِعُوا مَا أَنزَلْنَا اللَّهُ قَالَوا بَلْ نَتَّبِعُ  
 مَا آتَيْنَا عَلِيمًا** بپایان و لو كان آباءهم لا يعقلون شيئا ولا يهتدون  
 یعنی وقتی که گفته می شود بان قوم که پیروی کنید چیزی را که فرود آورده  
 است آن را ندای تعالی پس اینها در جواب آن می گویند  
 که ما پیروی آن نخواهیم کرد بلکه پیروی خواهیم نمود و چیزی  
 را که پدران خود را بر آن چریافته ایم \* پس الله تعالی در شان

اینهای فرماید که ایابیروی روش پدران خود را خواهند نمود  
 اگر چه پدران آنها بخری را نهند و بوجهی را راست نیابند  
 فعوذ بالله منهم \* لیکن بعضی از ایشان که این اعتقادات  
 قاسده و در دل ایشان مستحکم نشده و بر تبه جهل مرکب نرسیده  
 پس بتوفیق الهی سخن حق را قبول می کنند و بر راه راست می رسند  
 کرده دوم از قوم پیرزادگان و اولاد شایخ اند که عادات و  
 رسومات بزرگان خود را شریعت می پندارند بلکه بعضی را حقیقت  
 ایمان و اسلام قرار داده اعتقاد می دارند \* و باعث آن این است  
 که زعم می کنند که آنها علایم دین و اولیاء اهل یقین و صاحب کشف  
 و کرامت و و اعل فضل و شهابت و مقتدای انام و پیشوای  
 خواص و عوام و مقبول درگاه ذوالجلال و الاکرام بودند اگر  
 این همه خصائل و شمائل راست و درست نمی بود هرگز خود مباهت  
 آنها نمی شدند و بفرزندان و مریدان خود تعلیم و تلقین نمی کردند \*  
 چنانچه ضرب المثل زبان زد ایشان است که عادات اسادات  
 سادات العادات \* و در حق ایشان نیز نصایح و مواظبت سودمند  
 نمی گرده و خاصه در باره ایشان باعث دیگر نیز هست و آن  
 این است که اگر عادت قدمای خود و سنت آبای خود را قبیح دانند

و ترک کنند تحقیر و تخریب و توهین و تفسیق بزرگان ایشان لازم  
می آید پس مریدان ایشان منحرف و بد اعتقاد خواهند شد  
و نذر و نیاز که همین و به معیشت و سرمایه حیات ایشان است  
بالکلیه معدود خواهند شد لکن از آنها باز نمی آیند بلکه بر اتباع آنها  
احرار و سباله می کنند تا آنکه جمال را بر ابقای رسوم مرسومه  
و احیای سنت مرقومه ترغیب و از ترک آنها ترهیب می نمایند  
تا منصب پیری و شیخی اینها بر جای خودش برقرار ماند و قو حات  
آبائی در باره ایشان نیز جاری و سناری باشد و ازین فرقه کسانی که  
چیزی لیاقت و بهره از هنر کثابت می دارند فتاویٰ طیاره کرده  
و مسائل نالیت نموده بر امور بد عیبه سیه آبائی خود بدلائل مرجوحه  
و اقوال ضعیفه استدلال کرده و بتاویلات و کیکه و روایات  
شاذ و نادره استنباط نموده رواج می دهند و در واقع این  
گروه مصداق قول او تعالی اند که در رکوع هشتم از جزو  
بست و نجم در سوره زخرف مرقوم است **بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا**  
**آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ** و نیز در همین رکوع حکایت  
اقوال ایشان می فرماید که **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم**  
**مُقْتَدُونَ** قل اولو جئکم بما هی علیہم اباکم قالوا انما یمازلتم

بِهٖ كَافِرُونَ ترجمه بلكه می گویند بد رستی که مایافته ایم پدران خود را بر طریق  
 و سهرتی و ما بر کردارهای آنها را مایافته گانیم و نیز قول ایشان را ادوات  
 می نماید که می گویند بد رستی که مایافته ایم پدران خود را بر کینسی و روشی  
 و ما بر پیهایی ایشان اقد اکند گانیم \* پس بگو ای پیغمبر که آیا  
 متابعت پدران جاهل خودی کنی اگر چه بیاوریم راهی را که راست  
 تر باشد از طریق پدران شما \* پس در جواب آن می گویند که ما از  
 راه و روش شما انکار داریم و به پیروی که فرستاده شده آید شما کافرانیم \*  
 بیت \* علق را تقاید شان بر باد داد \* که دو صد لعنت بر این تقاید باد  
 \* گر چه عفاش سوی بالای پرد \* مرغ تقایدش به بستی می برد \*  
 نعوذ بالله منهم و من عقاید هم \* لیکن بعضی از ایشان که  
 الله تعالی ایشان را ایمان کامل و صلاح و تقوی داده  
 است پس بر جاده مستقیم اهل سنت و جماعت قایم  
 و مستقیم اند و قلیل ما هم \* گروه سیوم کسانی اند که آبایی  
 ایشان جمال و قوم رذیل بودند مگر ایشان شرف صحبت علما  
 و شرفا اند و خاند و چیزی اند لیاقت حروف شناسی و قایمیت  
 عبارات خوانی آموختند \* بعد از عظمت مکان و رفعت شان ایشان  
 دیده و نخست و خنارت احوال آبایی خود مشاهده کرده آداب علما

و شرفاء لباس و هیئت ایشان برگزیده اند و از رسوم قبیمه  
آبای و عادات و ذیله قدامی خود ایراد آید و بعد هوس  
تحصیل قضیت و شرافت در خاطر ایشان جا گرفت پس  
یحزنی از ترجمه قرآن شریف و رساله حدیث و نسخه های هندی در  
بیان مسائل و رسائل هندی در قصص و حکایات خوانده و در زعم  
خود دلیلت و عطف فرام آورده و در ذمّه علماء و شرفاء داخل  
شده و در مجالس شادی اینیس ایشان و در محافل دعوت  
و عبادت جایس ایشان گردیدند و از خرمن آداب و عادات  
ایشان خوشه چیده و بعد با علماء و شرفاء مساوات زدند تا در  
قوم خود ریاست و سرداری پیدا کنند و از عزت علماء و شرافت  
شرفا بهره اندوزند و آنرا بطمع حصول ریاست و شرافت و عظمی  
پیش کسب اموال و پیری و شیخی را وسیله تحمیل جاه و جلال  
ساختند و برای دفع عیب آبائی و نقض ذاتی او را رسوم و عادات  
پیشینگان خود را مطلقاً و عموماً حرام و بدعت قبیمه می خوانند و از آنها  
تری محض و تجنب بحت می کنند و می گویند که مایان اذ اعمال بد را ن  
و افعال قدامی خود بنزاعیم و هرگز تجویز آنها نمی کنیم بلکه از آنها  
توبه و انابت کردیم پس سبب عیب و نقص مایان نخواهد بود زیرا چه

منتهی چون حدیث شریف الثَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَحَبْلٍ لَا ذَنْبَ لَهُ  
 یعنی توبه کننده از گناه مانند کسی است که اصلاً گناه کرده است  
 ما از ان عیوب پاک و صاف شدیم \* و عیب پدران به پسران  
 سرایت نمی کند زیرا چه آبای اکثر پیغمبران با اعمال قبیحه و اقوال کفریه  
 گرفتار بودند و هرگز سبب عیب و عار انبیاء و رسل که از اولاد آنها  
 بودند نگردد \* و از آنجا که ایشان را فضیلت و استیلا از آن قدر حاصل  
 نیست که فرق کنند که کدام رسوم کفریه و کدام بدعت خرمه و کدام  
 بدعت کبر و همه و کدام بدعت مباحه و کدام بدعت حسنه و کدام  
 بدعت واجبه است لهذا هر فعلیه حرامه در شرع شریف مذکور  
 نیست و هر در میان این اقوام مشهوره پس علی الاطلاق آن همه  
 افعالی و اعمال را شرک و کفر و حرام و بدعت می گویند و همه  
 بدعت را سیئه می نامند و عوام را از جمیع افعال مرقومه و اعمال مرسومه  
 بالکلیه منع می کنند \* و علی هذا القیاس در مسائل شرعی آنچه ورزین  
 و قیاس ایشان خلط و رمی کند فتو می می دهند \* و چون مردمان  
 ایشان را مثل ملایک و شرفانی شمرند و تو قیر و تعظیم و اکرام  
 و تکریم مانند ایشان در حق این نو مسلمانیان مرعی نمی داشتند پس  
 به طمع حصول کمال عزت و هوس تساوی مرتبت نیست گوئی



و نجیب جوئی علما شمار و دثار خود ساختند و به توهمین علما و تشبیس و تمیز  
 برداختند و کمال دستاویز این نهاد رین باب آنست که علمای روزگار  
 و نیادارانند و نوکری نصارا می کنند و حال آنکه حکم نوکری نصارا  
 و دیگر کفار مطلقاً حرام نیست بلکه در صورتیکه امانت مسلم یا امانت بر ظلم  
 یا غفل و در دین لازم آید پس البته حرام است چنانچه تفصیل آنها در  
 بیان مسائل متفرقه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و عرض ایشان از  
 امانت علما همین است که عوام از علما اعراض نموده باین نومسلمانان  
 گرویده و شوند و از ایشان رو تافته باینهار جوع آرند و گویا کسانی که  
 او تعالی ایشان را به فضل خود ازین اقوال نگاه داشته است  
 بس ازین حرکات ناشایسته و افعال نابایسته باز مانده اند اما  
 این چنین کسانی بسیار اند که اندک و در حقیقت باعث این همه فتنه  
 و فساد و موجب برانگیختن این همه خصومت و عناد آن کس  
 است که این ناهایان را علم آموخته است چنانچه در مشکوٰۃ و در کتاب  
 العلم مرقوم است \* قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصعب  
 العلم عند غیر اهلیم کمقلد الخنازیر الجوام و اللؤلؤ و الذهب  
 یعنی کسی که ناهایان را علم بیاموزد بس آن کس گویا گوهر و مروارید  
 و زر را به خنزیر بیوشانید و در حقیقت این گروه مرقوم ثالث نموده اند

و در حدیث شریف مذکور اند چنانچه در کتاب و باب مرقومین است  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقصر الا امیرا و ما مور او مختار  
 و در شرح شیخ عبدالحی رح مرقوم است که قص به منی و عظ  
 لغتن و پند و نصیحت دادن و قاص و اعظ را گویند \* آن حضرت  
 صلی الله علیه و سلم می فرماید که و عظ نمی گوید مگر حاکم و امیر که پند گوید  
 مردم را ناپند پذیر شوند و یا کسی که امر کرده است او را حاکم  
 و ماذون و مجاز است از پیش و بی پس حکم وی حکم امیر است  
 یا مردی در کبر معجب که طباب ریاست و اتباع هو او ریای کند  
 و نصه رمی جوید \* و مختار بنحای مجسم است و در روایات  
 دیگر مختار بجای مهله نیز آمده است از حیاء \* و درین ذر است  
 از وعظ بی اذن امام زیرا که امام داننا تر است بمصالح رعیت  
 و مهربان تر بر ایشان و اگر خود نه گوید پیدا کند از میان علمای کسی را  
 که بعلم و امانت و تقوی و دیانت و ترک طمع و حسن  
 عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت و بدعت دور  
 باشد \* و ازین جا استنباط می توان کرد که نصه بر سباده  
 مشبخت برای وعظ و ارشاد و هدایت بی اذن مشایخ و اجازت  
 ایشان جایز نبود چنانچه بعضی تشبیه از اهل جهل و هوی می کنند

انتهی من اشرح \* اما این قدر دانستی است که در شهری  
که امام بنی و سلطان بر حسب شرح شریف موجود نبوده پس اگر  
حجج علماء متقدمین و روساء متبهرین و یا اکثر ایشان بر علم و فضیلت  
و تقوی و دیانت و بی طمعی و بی ربائی کسی اجماع کنند و آنرا قابل  
و موطداند و ستر بار تفنق او را اجازت و عطف کنند و اذن بپردازان  
و هند پس اندرین تقدیر و حکم مامور خواهد شد چنانچه در شهری  
که امام جمعه بود و نیز پادشاه که کسی از اهل امامت را معین و مقرر  
کنند نباشد پس اگر مسلمانان بر علم و تقوی و دیانت و فضیلت  
و صلاح و امانت کسی اجماع کنند و با تفنق خود آنرا امام جمعه و عیدین  
نمایند پس شخص مرقوم شرعاً امام خواهد شد و پس او نماز جمعه  
و عیدین درست خواهد بود \* و همین حکم است در باب تقریر قاضی بامکه  
نصب سلطان بنیر چنانچه وقتی که حضرت امام امیر المومنین عثمان رض  
محبور شده بودند به سبب خوف بلوایان از خانه خود بیرون آمدن  
نمی توانست پس مردمان باجماع خود حضرت علی رض را اقصا  
و نت خود دانستند در نماز جمعه امام ساخته چنانچه در کفایه مرقوم است  
قال الشافعی رح السلطان لیس بشرط لما روی ان عثمان رض حسین  
كان مكمورا اصله علی رض الجمعة بالینا من قلنا یكتمل انه فعل

بذلك باذن عثمان بن عفان و لوفعل بغير اذنه انما فعل لان النامس  
 اجتمعوا عليه وعند ذلك يجوز لان النامس احتاجوا الى اقامة  
 الفرض فاعتبر اجتماعهم \* وايضا في العالكميرية و لوفعل رالاستيذان  
 من الامام فاجتمع النامس على رجل يصلي بهم الجمعة يجوز \*  
 و کرده چهارم مانند کرده سيوم، كمسبح امور مرقوم موصوف اند بلكا. در  
 بدو حال خود با از قسم کرده سيوم بودند اما باند ريج غلو و فساد و در دين  
 و خصوصت و عناد با اهل يقين روز بروز زياده کرده بر قوم سيوميين  
 سبقت بردند حتى که از دين و مذهب خود با بغير و ن افتاده نديهي  
 جديد حادث نمودند و احوال ايشان بالتفصيل در نسخ نظام الاسلام  
 بيان کرده ام و نيز در خطبه رساله سبعة سيارة مذکور خواهد شد  
 انشاء الله تعالى \* اما در بنما بلاحظه تفصيل گروه های مسلمانان که درين  
 زمان متفرق شده اند اجمالاً احوال ايشان نيز مرقوم می گردد \* که  
 اکثر ايشان از اولاد او باش و نسل از ذال اند که چندی در  
 خدمت علما و شرفا بوده و کنش برداري و خدمت گذاري ايشان نموده  
 آداب نشست و برخاست اند و خت و عادات ايشان در ابواب لباس  
 و رفتار و گفتار و غير آموخته لياقت حرف شناسی و صلاحيت عمارت  
 خوانی حاصل کردند \* بعد از ان در صحبت قوم را فضيلان ياد رجايت

مکروه بد اعتقادان مدتی در اند بوده تر، همه قرآن شریف و بعضی  
 نسخهای حدیث و چند رساله‌های در مسائل نماز و روزه خوانده، خیال  
 ریاست و مشیخت و در سر ایشان افتاده و فضیلت و شرافت  
 فزون و به طمع حصول شرافت و درک ریاست و عظمت و نصیحت را  
 و ام حصول آرزوی خود را و وسیله سرمایه همیشه خود را  
 ساخته \* اما عیب خساست آبا ئی و عار رد است قدائی ایشان  
 مانع این آرزوی شد لهذا ایشان نیز مانند گروه سیوم افعال  
 شنیعه پدران و اعمال قبیحه قدیمان خود را مطلقاً و عموماً حرام  
 و بدعت سبیه و شرک و کفر می گویند بلکه تکفیر آباد اجداد خود می نمایند \*  
 و هم چنین بهوس تعلی و حرص تهووق طعن و توهین در اعمال علما  
 و تشبیه در اقوال مشرفا و تمسین افعال و تزئین خصال خود را  
 و تحقیر بزرگان دین و امانت فضلا، شرع مبین شروع کردند تا عوام  
 اذ ایشان بدگمان و بی اعتقاد شوند و با این گروه اعتقاد نمایند \*  
 و خلاصه آنکه پرده حیا و حیثیت و شرم و غیرت را از چشم خود  
 برداشته بی باکانه و بی مبالات و بدون پروا و بغیر مهابات مریه  
 در فکر و رویت و آنچه در خیال و طبیعت ایشان می آید بزرگان می رانند \*  
 بیت \* باش بی فکر و باوشاهی کن \* بی حیا باش و مریه خواهی کن \*

و علی بن ابی‌القیاس در باب سایل اعتقادیه و احکام مهمیه ملاحظه  
 فرموده در گمان پریشان و خیال پر کلال ایشان می آید بی باکانه  
 فتنی می دهند \* و آخر الامر وقتی که کذب و جهالت و ضلالت و  
 بطالت ایشان در امر امور خصوصاً در احکام شرعیه بر هر که و در  
 ظاهر شد و روز بروز مذمت بر مذمت افزود و باران  
 ملامت بر ملامت بر سر ایشان باریدن نمود پس لاچار شده  
 چنان تدبیر نمودند که معتقدان ایشان از جرح علایه اعتقاد و از  
 تمامی فضیلتی اعتقاد شوند و هر چه ایشان تعلیم و تلقین کرده‌اند را  
 حق و صواب دانند و بار دیگر از علما استفسار نه کنند تا جهالت و  
 ضلالت ایشان ظاهر نگردد \* پس اولاً رقبه تقیید از گردن خود  
 کشاده طعن و تشنیع بر امر تقیید و توهین علماء مجتهدین و ابطال مذاهب  
 ائمه دین آغاز کردند تا آنکه نوبت به تکفیر ایشان رسید \* و کارهای  
 ایشان با انواع مختلفه است \* یکی از آنها این است که وقتی که کسی  
 از طالب العلم ایشان را از طریقۀ اینها استفسار می نماید یا کسی در  
 مجلسی سرداران اینها را در گرفت می کند و سخت می گیرد و با قوتی  
 از اقوال اینها می پرسد پس از کار محض می کنند و می گویند که من حنفی  
 ام و سرداران اینها می گویند که من نمی کنم و تعلیم هم نمی کنم و چون

اذان مجلس بیرون می روند به دستور سابق افساد می کنند \* و  
 اگر در مجلس حقیان بیبی بند می شوند و وقت نماز می رسد پس  
 منافقان بطور حقی نماز می خوانند چنانچه تفصیل این حالات در رساله  
 سبعة سیاره بفضلاء تعالی مستوعبا و مستوفیاند که خواهد شد \* خلاصه  
 آنکه عوام را باین وجه تعلیم می کنند که هر عالم فقه اعتماد دارند که  
 خلافت قرآن و حدیث است و بعلما و مجتهدین و فضلاء مقامه جن  
 اعتقاد کنند که از رای خود با گفته اند و می گویند باینکه هر چه از ترجمه  
 قرآن و حدیث دریابید با تامل و بغیر تفکر عمل کنید \* و این مضمون را  
 بانواع مختلفه و با وضاع متنوعه پیش عوام ساده لوحان ظاهر  
 می سازند که تفصیل آنها را در قری شاید و طوماری باید \* و رفته رفته در  
 امور دین آن قدر رفته و فساد انگیزند که از تخریر افزون و از تحریم  
 بیرون است نعوذ بالله من شرور انفسهم و من میثقات اعمالهم  
 من یهدی الله فلا مضل له و من یضلل الله فلا هادی له \* و در حقیقت  
 این گروه منظمه بجزیه بنمبر خدا صلی الله علیه و سلم اند که آن حضرت  
 در بیان علامت قیامت فرموده اند که در آخر زمان قومی پیدا  
 خواهند شد که اوصاف آنها چنان و چنین خواهد بود و آن همه صفات  
 در حق قوم درست و راست بی کمر و کاست یافته می شود و بینها

برایشها صادق می آید چنانچه در کتاب مجمع الزوائد و جلد رابع  
 و در باب ما جاء في الكذا بين الذين بين يدي الساعة مرقوم است  
 وروي الطبراني عن عبد الله بن عمر رضي الله عنه قال قال الله لقد سمعت  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليكون بين يدي الساعة  
 الدجال وبين يدي الدجال كذا ابون ثلثون واكثر قلنا ما آياتهم  
 قال ان ياتوكم بسنة لم تكونوا عليها ليغيثوا بها سفنكم ودينكم فاذا  
 رايتهم فاجتنبوهم وعادوهم ترجمه از عبد الله بن عمر رضي الله عنه  
 است که گفت سوگند خداست تعالی است که هر آینه بیشک  
 شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را که می فرماید که بیشک  
 پدید خواهند شد نزد یک قیامت دجال و قریب دجال یک  
 قوم دروغ گویان که سردار ایشان سی بانه زیاد خواهند بود  
 پس ما جماعت حاضرین از آن حضرت استفسار نمودیم که  
 علامت های آن گروه کدام خواهد بود پس آن حضرت فرمودند  
 که ظاهراً خواهند کرد نزد شما سنتی را که شما آن سنت را عمل نمی کردید  
 یعنی کاری نورالدین گفته و آنرا سنت نام نهاده شما را تعلیم خواهند کرد  
 و ترغیب آن خواهند نمود و یاد در حقیقت سنت باشد اما شما آنرا  
 عمل نمی کردید بانه سنت دیگر بجای آورده پس آن قوم سنت



دیگر را بشما تعلیم و تخریص خواهند کرد تا سنتی که شما آنرا عمل می کردید  
آنرا تغییر دهند و آن را بسنتی دیگر بدل کنند یعنی آن سنت را آن  
شما ترک سازند و دین و مذهب شما را تغییر و تبدیل نمایند پس چون  
آن قوم را به بینید از ایشان کناره کشید و ایشان را دشمن  
دین و اندو از ایشان دشمنی دارید و این کتاب مجمع الزوائد  
جامع است کتب احادیث معتبره معتبره را که سواى صحاح سه  
است و چنانچه جامع الاصول جامع شش کتاب حدیث است  
که آن را صحاح شش می گویند هم چنین مجمع الزوائد جامع است  
کتابهای حدیث را که سواى صحاح سه است مانند بیهقی و  
طحاوی و مسند امام احمد و طبرانی صغیر و اوسط و کبیر و ابی یعلی و بزار  
و غیر ایشان و این کتاب نزد مولف این رساله موجود است  
هر که خواهد مشاهده آن باشد شریف آورده معاینه کند و در  
مشکوه در باب الاعتصام با کتاب و سنت مرقوم است من ابی  
هريرة رضى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في آخر  
الزمان رجالون كذايون يا توكنم من الاحاديث ما لم تسمعوا  
انتم ولا آباءكم فاباكم واياهم ولا يضلونكم ولا يفتنونكم رواه  
در شرح شيخ عبدالحی و هملوی روح در شرح این حدیث

هر قوم است بینهادر این مختل کرده می شود یعنی جماعتی می باشند در  
 آخر زمان تلبیس کنندگان و دروغ گویان یعنی جماعتی باشند  
 که خود را به مک و تلبیس در صورت علماء و شیایخ و صالحا اذایل  
 نصیحت و صلاح نمایند تا در و غمهای خود را ترویج دهند و مردم را  
 به مذاهب باطله و آرای فاسده بخواهند و می آرند پیش شما  
 احادیث آنچه شنیده اید شما و نه پدران شما یعنی به بهتان و افتراء  
 و مراد از احادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه و سلم  
 یا عامتر از آن شامل اخبار مردم نیز پس دور دارید نفس خود را  
 از ایشان و دور دارید ایشانرا از خود تا گمراه نگردانند ایشان شمارا  
 و در فتنه و بلایندازند شمارا و مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن  
 دین و اخرا از پر هیز از صحبت ارباب بدعت و مخالفت با ایشان  
 خصوصا آنها که دعوت کنند و تلبیس نمایند \* مشغولی \*  
 چون بسی ایلیس آدم روی هست \* پس بهر دست نشاید داد دست  
 حوت درویشان بدزد مردم دون \* تا بخواند بر طبعی آن فسون  
 ز آنکه صیاد آورد بانگ صغیر \* تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر  
 کار مردان روشنی و گرمی است و گاه دوان جیه و بی شرمی است  
 افتهی من الشرح المذکور بلفظه \* گروه پنجم علمای دنداه

و فضلا می شمر بهت شمار که حق جوئی و صدق گوئی شایسته  
ایشان است و در امور شرعیه بوجه من الوجوه ایدروی  
نقص اماره روانمی دارند و در باب فتوی و احکام هیچ وجه  
منافع نفس خود را رعایت نمی کنند و هرگز عار و عیب نفس خود  
و یا دسوم آباپی خود را در آن دخل نمی دهند بلکه هر چه قول صحیح و  
حق هر چه باشد اتباع آنرا بر خود لازم می دانند و هر چه بآن سنت  
وارد است و یا آنچه جماعت صحابه رفته اند و بر آنچه علماء است  
اجماع کرده اند آنرا بدل و جان قبول می کنند و بعمل می آرند  
و فی الواقع همین جماعت اهل سنت و جماعت اند که وصف  
ایشان در حدیث مشهور آمده است یعنی تَفَرَّقَ اُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ  
وَمِائَةٍ مِلَّةٍ كُلُّهُمْ فِي النَّارِ اِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً قَالُوا مَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ  
قَالَ مَا اَنَا عَلَيْهِ وَاَصْحَابِي وَفِي رَوَايَةٍ وَهِيَ الْجَمَاعَةُ ترجمه جدا  
می شوند است من بر هفتاد و سه مذاهب در اصول عقاید  
ایشان مستحق در آمدن و درخ باشند مگر یک اهل ملت گفتند  
صحابه کیست آن یک اهل ملت یا پیغمبر خدا فرمود اهل مانی است  
که من بر آنم و اصحاب من بر آتند و در روایت دیگر آن اهل  
یک ملت مسمی به جماعت اند و این حدیث در مشکوٰۃ در

بناب الاخصام با کتاب دالسته است و درین زمان این چنین  
گروه که شامل اهل سنت و جماعت و در آن مستحق باشد نهایت  
کم اند اگر چه در صورت و نام بنامت و بسیار اند و هر قدر که هستند  
اکثر ایشان بسبب قلت اصحاب رشاد و کثرت ارباب فساد  
و بجهت انتشار فتنه و خلاف و شیوع هوای نفس و اختلاف  
در زوایه عزالت گوشه نشین و در بادیة ثَمُول خربت گزین  
شده اند و در اختلاط با انبای زمان و در وازده ارتباط با اهل بطلان  
بر روی خود بسته و در گوشه تنهایی و کنج یکنوائی نشسته اند  
و در اینچنین در یک جلد رابع در باب الامر بالمعروف است \*

وَمِنْ اٰیِیْهِ تَعَالٰی یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا عَلَیْكُمْ اَنْفُسُكُمْ لَا یُضِرْكُمْ  
مَنْ ضَلَّ اِذَا اٰهْتَدٰیْتُمْ فَقَالَ اَمَّا وَاللّٰهِ لَقَدْ هَمَّ اَنْتُمْ بِرُحْمٍ رَّحِمَ اللّٰهُ  
صَلِّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم فَقَالَ بَلْ اَتَمَّرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ وَتَنَآ هُوَ اَمِنْ  
الْمُفْکِرِ حَتّٰی اِذَا رَاَیْتَ شَحَامَ طَاعَادِہٖ وَتَبَعَا وُدَّ فِیَا مَوْثِرَہٗ وَاَعْجَابَ  
جَلَّ ذِی رَاٰی بِرَاۓہٗ وَرَاۓتَ اَمْرًا لَا یَلُکَ مِنْہٗ فَعَلِیْکَ بِفَسْکِ وُدِّہٖ  
اَمْرًا لِّعَوَامٍ فَاِنْ وَّرَاہُ کَمِ اَیَّامُ الصِّیْرِ الْحَدِیْثُ وَدَرْ شَرْحِ مَرْقُومٍ  
وَرْتَحْتَ اَمِنْ حَدِیْثِ مَرْقُومٍ اَسْتَ مَرْوِی اَسْتَ اَزَابِی ثَابِہ  
کَ صَحَابِی مَشْہُورٍ اَسْتَ وَاَنْتُمْ اَمِنْ اَیَّتِ کَرِیْمَہٗ یَعْنِ عَلَیْکُمْ اَنْفُسُکُمْ اَلْخ \*

یعنی ای گروه مسلمانان لازم است بر شما که نفس خود را از گناه  
 و اوید اندر شرک و گناه و وقتی که شمارا راه راست یابید  
 پس ضرر دینی کند شمارا کسی که او گمراه شده \* پس گفت  
 آگاه باشید بخدا سوگند هر آنکس که تحقیق من پرسیده ام  
 ازین آیت پیغمبر خدا که آیا ترک کنیم بمقتضای این آیت امر  
 معروف و نهی منکر را \* پس گفت آری حضرت ترک نه کنید بلکه  
 امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر تا آنکه چون به بینی توای مخاطب  
 صفت نخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده میشود  
 و به بینی هوا و خواهش نفس را که متابعت آن نموده میشود و به بینی  
 دنیا را که اختیار کرده می شود بر آخرت \* و به بینی خویش داشتن  
 و نیک برداشتن هر صاحب رای و ندایی رای و مذمب خود را  
 و رجوع به علما نمودن و مفتی نفس خویش بودن \* و به بینی امری را  
 که چاره و جدائی نیست ترا از آن امر یعنی امریکه میل میکند نفس تو  
 به این از صفات ذمیمه که اگر تو میان مردم در آئی و در  
 ایشان باشی بی اختیار بحکم طبع و روان بیفتی \* و در بعضی روایت  
 ولابد لکن منه یعنی نیست قدرت برای تو از آن امر پس برین  
 قهیر لازم گیر ذات خود را و از گناه خود را از معاصی و بگند از

کار عامه خالق را و تعرض کن بایشان و گوشه گیر از ایشان زیرا که  
 بد رستی در پیش شما در آخر زمان روزهاست که در آن  
 صبر باید کرد *افتحی من المخرج المذكور خلاصه آنکه* درین زمان  
 مسلمانان بر پنج گروه مرقوم مختلف و متفرق شدند بعضی هرگاه  
 مردمان را شوق دریافت حکم رسمی از رسومات می گمزد  
 و حاجت اطلاع حال امری از عادات می افتد پس چون آنرا  
 اندک کرده و می بیند یعنی پیرزادگان که در میان مردمان بلامتدادگی و  
 و پیرزادگی موسوم اند استنساخ می نمایند ایشان مطلقا جواب  
 می دهند که هر چه پیران و بزرگان ما بطنابعد بطن و ظهر اعقب ظهر کرده  
 می آیند بی شبهه آن درست است بلکه بدوجه استجاب است  
 و عین صواب بلکه محل ثواب است و سبک آن گمراه افحش بلکه کافر  
 مطلق است *نعوذ بالله من افعالهم و اقوالهم و و قتی که از گروه*  
 سیو معنی یعنی نو مسلمانان که در پیشه و خطا گوئی گرفتار و  
 بفضیلت دعوی دارند سوال می کنند ایشان بر عکس کرده و در معنی  
 علی الاطلاق بلکه علی الاجتماع گردین دراز کرده می گویند که حرام  
 و کفر و شرک است و فاعل این همه رسومات فاسق و فاجر و مجوز  
 آنها شرک و کفر است *نعوذ بالله من جرعتهم و من عدم مهالانهم*

و من و قاضیهم و من علم صحاباتهم \* و وقتی که از گروه چهار معصوم  
می پرسند یعنی گروه دجالین که در لباس علماء و مشایخ درآمد و در دین  
اللباس می کشید و در شریعت رخنه می زدند و در مذہب فساد می اندازند  
و در بیان امت فتنه می انگیزند چنانچه گفته اند \* بیت ۱  
این قوم که در پناه ریش آمده اند \* کرگ اند که در لباس میش آمده اند  
او را سخنان فزیب سازی و گفتگوهای ابله نوازی و کلام های  
حیلہ بازی مشغول اند و سایل را در دام تزویر خود انداخته و متفق  
خود ساخته می گویند که این همه سوالات و جوابات اشتباه است  
این همه را بگم آید و عالم مختصر بغیر پیدا موزید که شاه عالمی و مہدی  
گرداند و در جمیع امور دنیا و آخرت شافی و کافی و دانی بود و  
بدیگری محتاج نہ گرداند و آن این است که ترجمہ قرآن و حدیث  
نخویند که همین دین است و ما و رای آن اقوال اشیاطین \* و این  
قد علم در زمان بسیر و محنت قبل حاصل خواهد شد پس ہرچہ  
در قرآن و حدیث بیاید محلّ کنید و دیگران را نیز بہ ایت نماید  
و آنچه در آنها نیاید پس شما در آن اختیار دارید ہرچہ موافق  
خواہش و عرض شما باشد اختیار کنید و آنچه مطابق طبع و رغبت  
نہ باشد پس پشت اندازید \* و بہ سخنان مولیان دنیا داران

علی الخصوص نوکران انگار نیز ان اعتقاد و برکتب قلمه احتیاط  
 نکید که سر امر که نب و بهتان و خلاف حدیث و قرآن است \*  
 و تفصیل احوال قوم و جالیان و ذکر فریبهای اینها و بیان نقشه و فساد  
 اینها در رساله مستطاب بسیاره مشر و حاذق و خواجه شد انشاء الله  
 العزیز \* و هرگاه که از گروه پنجمین یعنی علماء اهل سنت و جماعت  
 استفسار می کنند پس هر چه صواب و حق می باشد متعملاً  
 جواب می دهند و میگویند که هر رسمی که مخصوص به کفار است  
 بدعت سیئه و حرام است و هر رسمی که در این شایعه عادت  
 کفار نباشد و هیچ وجه خلل در دین نبنداز و بلکه مسلمانان خود را  
 اختراع کرده اند بدعت مباه است اما التزام آن بدعت  
 باین طور که آنها در دین داخل گردانند و از امور دینیه شمارند پس  
 بدعت سیئه و حرام است \* و هر رسمی که باعث امور مستحسنة باشد  
 و یا مویده امور شرعی باشد بدعت حسنه است چنانچه تفصیل آنها  
 در رساله مسأل مستغرقه مذکور خواهد شد انشاء الله المستعان  
 پس هرگاه این همه اختلاف آرای و میل سوی بدعات و  
 بهوای شایع و ذایع گشت و مردمان جهال و عوام این همه  
 اختلافات و منازعات دیدند و فتوای مختلفه و احکام متعوضه شنیدند



فدیه یخت سرگردان و دود بادی و حشت پشیمان و پریشان  
 شدند و در باب تحقیق مسائل دینی و استفسار دلائل یقینیه متجیر و  
 متردد گشتند \* آخر الامر کسانیکه توفیق از لی ایشان را سابق  
 و قاجار ابد می قائم سابق بود با خود اندیشیدند که مدارس مرجع علما  
 و معتد قما و می است خصوصاً مد رسه کلانکه که بفضلہ تعالی از  
 قدیم الایام مرجع خواص و عوام است و اکثر علمای امصار  
 و بیشتر فضلائی ہر دیار ذلین مد رسہ تربیت یافته منتشر شدہ اند \*  
 و از انجا کہ جماعت معتد بہا و معتد علیہا اجماع نمودہ و اتفاق کردہ حکم  
 می دهند و قومی می نویسند پس بمضمون فیض مشحون حدیث  
 شریف کہ در مشکوٰۃ در باب الاعتصام بالکتاب والستہ مرقوم است  
 بِإِذْنِ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ یعنی اسہ تعالی جماعت را از ضلالت و خطا  
 محفوظ میدارد پس در رجوابہای استفتای ایشان خلا راہ نمی یابد  
 لہذا تمامی علمای امصار و قری اعتماد کلی و اعتقاد قومی می دارند  
 بلکہ بسا اتفاق افتاد کہ اگر در میان علمای اطراف و فضلائی  
 اکثاف در مسئلہ از مسائل شرعیہ اختلاف واقع میشود پس برای  
 رفع منازعات و فیصلہ خصوصیات فیما بین خود ہمد رسین مد رسہ  
 موصوفہ را حکم می سازند و حکم ایشان در بارہ خود ہالازم می دانند

و گسی از اطاعت ایشان گردن نمی پیچد \* و هرگاه که مردمان را  
 بشناوی و فرایض حاجت می افتد رجوع بیدرسین مد رسد مذکور می آید  
 و موافق کافه افتای ایشان دعوی حقوق خود نمی کنند و بمطابق آن  
 با خود معامله می نمایند و بر حسب آن اموال و مروتات را تقسیم  
 کرده می گیرند \* و اگر بعضی علماء متعصبین سبکبرین و مردمان مفسدین  
 فی النکین قبولی نکند هیچ خلل و نقصان ندارد زیرا چه بیست  
 گزیده بیند بروز مشهور چشم \* چشمه آفتاب را چه گناه \*  
 آخر الامر مردمان رجوع بیدرسین مد رسد آوردند و کرده کرده  
 برای استفتای مسائل و استفسار دلائل و بحجت تمیز میان  
 حق و باطل بذات خود یا با ارسال رسل و رسائل در مد رسد  
 می آمدند و استفتا و استفسار می نمودند و بعضی از ایشان حرف  
 بساعت اکتفا و قناعت می کردند و دفع شک و شبه خود را  
 می نمودند و بعضی از ایشان درخواست کتابت آنها بصورت  
 سوال و جواب می کردند تا برای حاضرین و غائبین و لیلی قاطع  
 و برهانی متاع باشد \* لهذا اطلبه مد رسد موصوفه دانای شهر که باین  
 احترام الباد و اصغر الافراد استفاده می نمودند و متاکنین اطراف  
 و قاطنین اکثاف که با و حسن ظن می داشتند مسکف بر این امر

شدند که مسایلی که درین دور و اسیر مختلف بین المسلمین  
 است و هم دلائل آنها در ظاهر متعارض اند و نزاع وجدال در  
 آن بیش تر است در تحقیق آنها و اثبات دلائل بر آنها و رفع  
 شکوک در آنها و جواب اعتراضات از آنها رساله تالیف نمود و شود  
 تا سیلان از رنج و کلفت آید و رفت نجات یابند و مفتیان مجیبان  
 از مشقت تفهیم هر یک از مسائل خلاص شوند و کاتبان از محنت  
 قلمی نویسی بربک و دوشش گردند و مخلصین فی الدین  
 بر جاده مستقیمه خود بر قرار مانند و از اخطال مضلین گمراه  
 نه شوند و لغزش نخورند و از تشکیک مفسدین دور و رطه مشبه  
 و تردید نیفتند و عالمان را دلائل و براهین بلا تعب تفحص و بدون  
 رنج و نصب تصفح بدست آید و سرمایه احتیاج در وقت احتیاج و  
 دستاویز استدلال و الزام هر گاه سناطر و خصام حاصل شود تا مفسدان  
 دین را الزام دهند و شکوک و شبهات و ادعای مزور و ادعای آنها را  
 دور کنند و با اهلان از گرداب تردد و تفکر و تشکیک و تخیر بر آید  
 بکراهت کین قرار گیرند و از تبه جراحی و الر بادیه ممر کردانی نجات یابند  
 بمنزل اطمینان سکون یابند و کسانیکه در چاه شبهات افتاده اند  
 بر آن رساله مطلع شد بحمل المثنی یقین چنگ زده از ان قهر عمیق

بیرون آمد. بشا هرگاه سلامت رسد و مرد مایه  
 و روده شکوکات منجیس شده اند بوسیله این صحیفه بزورق  
 نجات تشبث نموده از آن تهاکه خلاص شده بمحل به ایت فایز  
 شوند اما این ذریه بی مقدار عاجز خاکسپار از ان تصایب در بین اهر  
 عظیم و قیام بر این کار حسبم تناعدی کرد و بسبب وجوه شتی  
 اقدام نمی نمود \* منجمه آنها یکی آن که سبب کمی بضاعت علوم  
 و نقص لیاقت و فهم خود را اهل تصنیف بدانستیم \* لهذا هر قدر که  
 مردمان برادرین باب ترغیب و تشویق می کردند و طواهر که انقب  
 عوارف معارف این اصغر را دیده و تحسین تحریر و تحریر تحسین می نمودند  
 این کم مایه بواسطه معارف طوائف لطائف خود را انگریز و زیاده تو  
 ند است می کشید و این شجر بر حسب حال خود می دید \* بیت \*  
 طاوس را بنفش و نگار یکم هست \* تحسین کنند او خجیل از زینت های  
 و منجمه عوایق آنکه که از زمان ویر بار و دهر در از علماء مصنفین  
 متقدمین و فضلاء مولفین متاخرین قریباً بعد قرن اخوان الزمان  
 را تجربه نموده اجمالاً حال خود و همعصران خود را بیان فرموده اند که  
 من صنف نقل استهداف یعنی کسیکه چرمی تصنیف کند پس نفس  
 خود را بشاه طمع و هفت تشنگ مردمان سازد پس وای صد وای

بر حال ایندو زمان که حسد و عداوت بمنزله ذاتی ایشان مگردیده  
 است چون کسی از دست ایشان خلاص یابد \* و منجمانه موافق آنکه  
 بسبب وقوع اختلافات و شیوع منازعات اکثر عوام میرت  
 زده گشته از علما بد اعتقاد شده می گویند که با جهال ایم هرگاه هر عالمی  
 وائی دیگر بمنزله بابکه ام کس افتد اکینم و چگونه دریاییم \* مصرع  
 که یکسبت بر سر باطل و یکسبت بر مریحی \* پس درین صورت  
 تصنیف رساله فایده معنده بهانه ارد \* و منجمانه آنکه درین زمان جهالت  
 نشان مردمان را شوق تحصیل علوم و تکمیل فہوم اصلا نامانده و  
 رغبت تحقیق مسائل و شوق تدقیق دلائلی حکم عقما گرفته \*  
 تا آنکه عادت اکثر علمای زمان و قضای دودان بران نبج گردیده  
 است که اگر کسی مسئله در باب عبادات یا معاملات از ایشان  
 می پرسد و حکم آن یادندارند پس بلاخطه رفع عار و تیاگ خود  
 و خوف تنگ حرت و حرمت خود و تبرس صفت اعتقاد سائل و یا  
 بوسم امر دیگر بلا توقفت فی البیہہ ہرچہ در ذہن ایشان می گذرد  
 جواب می دهند و اصلا بر وای فتور دین و عذاب و ذہب سین نمی کنند  
 فعوذ باللہ من ذلک \* و حال آنکہ مذمت این چنین کسان بسیار آمده  
 است چنانچہ در مشکوٰۃ در کتاب العلم مرقوم است قال رسول اللہ

صَلَّی اللہ علیہ وسلم مَنْ اقْتَبَى بِغَیْرِ عِلْمٍ کَانَ اِثْمُهُ عَلَیْهِ مِنْ اِفْتَاہُ یَعْنِ  
 ہر کہ فتویٰ دادہ شد بی علم باشد گناہ او بر کسی کہ فتویٰ دادہ است  
 اور او نیز در کتاب و باب مرقومین است الا ان شوال شریرا و  
 الْمُعْلَمَاءَ وَاَنْ خَيْرَ الْغَیْرِ عِلْمُ الْعُلَمَاءِ آگاہ باشد کہ بد رسبکہ  
 بدترین بدان بدان علما اند و بد رسبکہ نیکوترین نیکان نیکان علما اند  
 زیرا کہ علما متبوعانند مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان  
 در خلق بیشتر مراعت می کنند کہ از مردم دیگر و نیز در کتاب  
 و باب مرقوم است قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ اِنَّ اللّٰهَ لَا  
 یَقْبِضُ الْعِلْمَ اَنْتَزَاعًا وَاَوْکُنْ یَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ حَتّٰی اِذَا لَمْ  
 یَبْقَ عَالِمًا یَتَخَذِ النَّاسُ رُؤُوسًا جَہَالًا فَمُتُّوْا فَاَفْتَوْا بِغَیْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوْا  
 اَعْمَلُوْا یَعْنِ بد رسبکہ خدا می گرداند و باز نمی ستاند علم را کہ  
 بکشد آنرا از پندگان و لیکن بازی گیرند علم را بپیرانیدن علما آنکہ  
 چون باقی نگذارد هیچ عالمی را می گیرند مردم جاہلان را  
 سرداران قوم پس پرسیدہ می شوند و استقامت نمودہ می شوند پس فتویٰ  
 می دهند بی علم و دانش پس خود ہم گمراہ می شوند و ہم دیگر از گمراہ  
 می کنند و من جماعتی را آنکہ درین جزو زمان حسود حقہ کہ اقبیح  
 صفات وارد و سمات است در میان مسلمانان عمومًا شائع و ذائع

است و قیامین علما و شرفا خصوصاً جاوی و سادی است که یکی دیگری  
را بنظر کینه می نگرد و به ستم در صد و عیب او می گردوز و عیب جوئی  
و سقط گوئی شمار و ذنار خود ساخته و دگانه گدازی و غیبت گوئی پرداخته اند  
چنانچه بعضی بزرگان تجربه کرده فرموده اند \* بیت \* را ابیای دوران  
الکذریه نهانیه بی جزئه می رفتمی جائی اگر می بود دنیائی دیگر \* تا آنکه  
اگر کسی صد هزار دو یک عیب پس کسی ستایش یکی از صد هزار نکند  
و همه کس ده افشای یک عیب و اشاعت آن در حضور و غیبت  
پیان می گویند و نقل مجلس می کنند چنانچه گفته اند \* بیت \*  
عهد نش در ست آمد و کس را نظری نیست \* چون رفت  
خطای همه را چشم بر آن است \* شعر \* وعین الرضا عن  
کل عیب کليلة \* و لکن عین المخطئ لای الما و یا \* و ابیای زمان  
آن قدر حسد و بغض که با این مقرر بجز و تصور و معرفت بنقص و قوت  
و استه اندومی دارند با کسی کم تر داشته باشند \* و هم چنین این  
احتراس من آن مقامه را که حسد اهل زمان تجربه نموده است و می نماید  
دیگر کسی آن قدر نه آلوده باشد زیرا چه سبب حسد حاسدان فحمت  
بر شخص محسود است پس هر قدر که شخص منتر تر بود محسود  
تر گردد \* بیت \* ز بد درونی آری باب روزگار پیرس \*

گفته شد ایم و زمین کوبه از جبار میرسد و فصل خفیی و منعم تحقیق  
و باره این یازده نعمتهای فراوان و رحمتهای بی پایان از  
اقسام مختلفه و انواع متوجه سبب و دل داشته و می دارد بلکه نعمای  
دو جهان و آسای آشکارا و نهان سیال سال و ماه با و روز و شب و  
ساعت بصاعت در ترقی و زیادات و در خزاید و رف و درجات  
گماشته و می گمارد که شمار آن از حیث تقریر و بیان بیرون و از احاطه  
تحریر و بیان افرون است و اما در اینجا فرض بیان اسباب حسد حاصله  
و بقصد آنکه نایش نعمتهای الهی از می مستحب و مرغوب و نزد منعم  
تعالی شایه محبوب است چنانچه حدیث شریف که در کتاب شکر  
در حله ثالث در کتاب الباس مرقوم است بر این معنی دال است  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يحب ان يذكر اثر نعمته  
على عبده و در شرح شیخ محمد الحی و هادی رحمه الله تعالی در شرح این  
حدیث مسطور است بدینکه خدای تعالی دوست می دارد که  
به مانند اثر نعمت انعام خود را بر بنده خود و پیغمبر چون عطا کند حضرت  
حق سبحانه تعالی بنده از بندگان خود را نعمتی دوست می دارد که ظاهر شود  
! و آن در احوالی بنده به تحسین ثبات و تظیف و تجدید آن بی مبالغه  
و اسراف و در آن بقصد اظهار نعمت و شکر گمارد آن تار و



به اندوختن جان بوی روی آرند نه بقصد تکبر و آله نبی معلوم  
 می شود که پوشیدن نعمت و کتمان آن روا نیست و گویا موجب کفران  
 نعمت است و هم چنین هر نعمتی که وی تعالی مرید خود داده مثل علم و  
 فضل باید که ظاهر کند تا مردم بشناسند و استفاده نمایند و در مصداق  
 مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ داخل شود انتهی من الشرح المرقوم و هم  
 به نیست آنکه اظهار نعمت قسمی از شکر است و اخفای آن نوعی  
 ۱ از کفر چنانچه در مشکوٰۃ در جلد ثالث در باب مستهات کتاب  
 الیوٰع مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 قَاتِلْ مَنْ اَتَىٰ فَقَدْ شَكَرَ وَمَنْ كَتَمَ فَقَدْ كَفَرَ یعنی کسی که شاکند منعم خود را  
 و ظاهر سازد عطای او را پس به تحقیق شکر کرد او را از بر ابداع  
 و اظهار نعمت ۲ از افراد شکر است و کسی که پوشد احسان و انعام  
 کسی را پس تحقیق کفران نعمت او کرد بلکه آنی الشرح المرقوم و  
 بطور نمونه چند نمایی او تعالی شانه که بر این احوج البهید الی  
 فضل الله الوحید جلالی و جلالی داشته اجمالاً ذکر کرده  
 می شود و آن این است که فضل ازلی و منعم ابدی این ناز مندر  
 در سن هفده سالگی و در سناک طایفه مد رسه کلانکه انزلام  
 فرمود و بعد پس دو سال در امتحان علوم سه اوله بر جمیع طایفه

در سه سبقت داده انعام در بر عیسا ما اضاف مشا بره طبقة اولی عطا  
 فرموده است \* و این اول بواعث حسد حاسدان و خفه کینه و ران  
 بوده \* پسترا و تعالی بفضل خود بعد سه سال بس بست ساگی بکار  
 تدریس بعهده معاونت در سه موصوف ممتاز و سر فرار گردانید \*  
 و این اعظم اسباب حسد اقرا و اسنان و خفه بادر رس و هم سالی بوده  
 است \* الامن عصمه الله تعالی من هذه الذميمة و فنجنا من الغيبة  
 و الذميمة و قلیل ما هم \* بعد از آن او بجل شانه بر خست خود بعد سه سال  
 بعهده مدعی چهارم و هم چنین تدریجی و تعریجاتا بدو به مدعی اول بعهده  
 مدعی و چهار سال به مشا بره دو صد و پنجاه و دویسه رسانید و بعد سه سال  
 با اضافه نمایان به صد و پید سر از گردانید \* و علی بن القیاس  
 در ماده کثرت بمران و اموال و اراضی و منازل و کتب علوم  
 مختلفه و غیر آنها مستغنی گردانید اما بفضل او تعالی پس در هر زمان  
 بلکه در هر آن احتیاج دارم و امید صادق و و جای و ائق از کوم  
 و فضل او تعالی آن دارم که چنانچه این بنده بعل خود شش منده  
 را از فضل و رحم خود در دنیا هر قسم از نعمتهای نامعد و دود ممتاز  
 فرموده است همیشه و پیوسته آنهمه را جاری دارد تا آنکه در آخرت  
 نیز عفو معاصی و جرایم او فرموده با فضل نامعد و دود سر از گرداند

و چنانچه او را در دنیا یا سم مجرب و حیه موسوم و مشهور و کثر داند و در  
حقین نیز تفحص و کرم خودیه شخصی اصلی اسم مرقوم موصوف فرماید  
فیتوصل رسولنا و رسول الثقلین و هیلتنا فی الله اربین و شفیعنا فی  
الکونین علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و اجمل التسلیات  
و علی آله الطاهرین و اصحابه الراشدین اجمعین الی یوم الدین  
خلاصه آنکه بهمت این همه تعذرات بآلایه رساله اقدام نمی نمودم اما  
هرگاه دیدم که کسی از علایق ریاضت بتابع احکام اهتمام نمی کند و غرضی  
وقع فساد دین و رفع جهل الی دین المسلمین سعی نمی نماید آخر الامر  
متوکل علی الله المتان و محتجنا بآله المستعان و متمسکین بآله  
الله الرحمان که ارشاد فرموده است <sup>س</sup> اِنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاکُمْ <sup>س</sup> یعنی ای  
کسانیکه ایمان آورده اید خرج کنید بر آله از هر جایکه رزق داده  
ام شمارا و این شامل است همه مرزوقات و الزام و اسباب  
و عالم و غیره و متبعی الامر بآله رسولنا شفیعنا و مفتیهما عن نبیه  
و تلمیذیه علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات که در مشهوره در  
کتاب التلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من  
مَثَّلَ عَنْ عَلِمَ عَلَيْهِ ثُمَّ كَتَمَهُ الْجَمُّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بَلْجَامٍ مِنْ ذَايَ <sup>س</sup> یعنی  
کسی که برسد از عالمی که می داند آنرا پست تر بپوشید و آن

علم را لازم کرده می نمود و در دین او از آتش دوزخ اگر عظمی  
 باشد که دانستیم آن ضروری است و کسی دیگر از علم نباشد  
 که بیان کند آثار مانع صحیح از آن نباشد و از جهت بخش و یا عدم اعتبار  
 به علم دین بود اجماعی من الشرح المرقوم \* و طامعاً لوجه تعالی چنانچه  
 در کتاب و باب مذکورین مذکور است قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثة صلوة  
 جاریة او علم ينتفع به او ولد صالح يدعوه \* و در شرح مرقوم مسطور  
 است که چون می میرد آدمی پریده می شود و از بعضی ثواب او انداخته می شود  
 می کند چنانکه نماز و روزه حج و زکوة و جز آن مگر از سه عمل یکی صدقه  
 بروان که بعد از وی دانم و باقی باشد مانند و قبضه و سیاهی نیر  
 نماز چاه و جوض و مسجد و ریاض و مانند آن \* دوم عظمی که قبح گرفته می شود  
 بآن به تعظیم و تزیینت بلکه بکنایت و استساخ نیز \* سوم فرزند  
 یکم که دار که دعا کند او را بعد از موت او انتهی من ابشر \*  
 و درین وقت قریب بلال و نشت حال و عالت کلال و صفت  
 بلال و کثرت علایق و وفور عوافق و هجوم خلایق کبر  
 است بمیان جان بسته برای تحقیق مسائلی که در میان  
 مردمان اختلاف تمام داشت در کتب متداوله معتبره

فی نظر کردم و امان نمودم پس بفضل او تعالی آنچه قول  
صحیح و حق صریح یافتم بیان نمودم \* و دلائل آن از قرآن و حدیث  
و اجماع و قیاس هر قدر که بتوفیق او تعالی به تفحص و تصفیح خود دریا فتم  
دیر آوردم ثبت نمودم \* و جوابهای شبهات و دفعهای شکوکات آنچه  
از فیرومان او تعالی در ذهن قاهر و عقل فاطر خود درک نمودم بصورت  
محوال و جواب تحریر نمودم \* و تنجیه آن مسائل مستأله نذر لغیر الله است  
بکه اولاً بولانا عبد العزیز رحمه الله تعالی آنرا مشهور کردند پسر جناب  
حضرت سید احمد شهید قدس سره آنرا رواج دادند \* بعد از آنکه  
باین مرد و جناب گونه حسد داشتند و نیز فضلائیکه اباعین جلی بنده و  
اولیای عبادی بودند و آنرا در سیئه قضای حاجات خود می پنداشتند  
انکار کردند بلکه دلائل جواز آن بحسب زعم خود می پیش آوردند \*  
آنرا در میان مردمان اختلاف بسیار و مناقشات بی شمار  
در آن واقع شده خصوصاً مسئلۀ آنرا جانور بنام غیر خدا می تعالی  
که اکثر عوام و بعضی خواص نیز در آن گرفتار اند \* و باعث  
سنازعات و موجب مخاصمات در آن چند چیز است \* اول آنکه  
از قدیم الایام در میان اناس از خواص و عوام معمول و مروج  
است که در ماده شادی و بیماری و دیگر حاجات خود جانوران

و انبام بزرگان مذرمی کنند و آنرا وسیله انجام مرام خود می بندارند  
 علی الخصوص پسرزادگان که بنام بران خود جانوران را خود  
 مذرمی کنند و بمریدان خود نیز ترغیب می دهند چنانچه در احوال ایشان  
 مذکور شد و دوم آنکه اکثر علما حرمت جانور مرقوم را از آیت کریمه  
 «ما اهل به لغیر الله» استدلال می کنند و حال آنکه در بعضی تفاسیر  
 آمده است که معتقده مثل بیضای و حسینی و غیره قید عند الذبح آورده  
 ازین سبب اکثر ناآگاهیان گمان می برند که حرمت آن بر تقدیری  
 است که عند الذبح نام غیر خدا خوانده شود و حال آنکه احدی  
 از مسلمانان نام غیر خدا می تواند ذبح نمی خواند بلکه بسم الله  
 گفته ذبح می کند \* تا آنکه شاهد احمدی عرف ملا جیون در واطه این شبهه  
 افتاده در تفسیر احمدی نوشته اند که جانور یک بنام او لیانند  
 می کنند حلال است \* و رفع شبهه مرقومه در آخر این رساله بفضله  
 تعالی با حسن و جود مذکور خواهد شد \* سیوّم آنکه عادت مسلمانان ناذرین  
 برین وجه جاری است که ادلی بنام بزرگی مذرمی کنند اما وقت  
 ذبح بر حسب عادت مسلمانان نام خدا می تعالی بر زبان می رانند  
 پس اکثر قاصدین ملاحظه تسمیه عند الذبح حل آن میزند و را  
 زعم می کنند \* لهذا مسأله مرقوم را در کتب تفاهیر و احادیث و فقه

و فتاوی تحقیق کردم پس آنچه او تعالی از قتل و کرم خود قول فرمود  
و دشمنی و با بر و بصرین در نظر این نیازمند الهی دانموده بر نگاشتم  
و دلائل آن از ادله اربعه شرعیه آنچه در قلب این منیب فیضان  
تجوده زرقیم کردم \* و شبیهاتی که مردمان را خطور می کند قتل کرده جواب  
آن هر چه او تعالی در صدد این راجح القا فرموده ثبت نمودم \* و بعضی  
و لائل که بمقامات ستمه و دشمنیست داشت برای تسهیل طایبان  
آن دلیل را بر حسب اقتضای مقام تکراراً ذکر نمودم و حواله بر سابق و  
لاعی کمتر کردم \* و این رساله را دفع الشر و عن مسائل النذور  
نام نهادم \* تا برای طایبان تذکره و تضرع باشد و برای غافلان  
تذکره و تنذیر بود \* و برای اهل معرفت و قضایات دستاویز محکم  
و سند مستحکم بدست آید \* و برای منکدان و سرکشان حجت قاطع  
و برهان ساطع و دلیل لامع باشد \* و برای مجتبان دینی انبیاء و پیغمبت  
فریزان حال و آینده اولی ذخیره گردد و برای دعای بخرد و رحی  
این نیازمند از مستقیدان این رساله اعلی ذریعه بود \* و به جهت  
نجات و منفعت این منیب از دوا و گاه خفا را موجب اقوی  
وسیله شود \* و حاشا و کلا که در این امور رعایت خواهش نفس خود را  
اعتیاد عادت آبی و پیران خود و یا ملاحظه مخالفت با مخالفان

خود یا لحاظ آید ایش ستنی خود و یا پاس مار و سنگ قفس خود هرگز  
نکند دم و و نیز چنانچه عادات اکثر انبای زمان است که در اوقات  
و حوادث ادلا حکمی بر حسب نواهاش و بر طبق خرض خود اختراع  
ی نماید بعد از رکتب شرعی تفحص می کنند تا دلیلی موافق مقصود  
ایشان صراحه یا کنایه بر آید و هر چه که ممکن باشد از روی  
تأویل یا از راه احتمال و یا قول ضعیف و یا روایت شاذ و دلیلی  
بدست ایشان افتد پس با عالمان مباحثه و مجادله می نمایند  
و عوام را دود و امیر و غریب خود می اندازند تعوذ بالله منها که  
این صفات اهل هوا و گمراهان و عادات صاحبان طغیان و رسوم  
افلاکی بر آنان است بلکه خود در افعالی اندهن گردانند حکم حادثه مرقوم  
را در رکتب شرعی تفحص کردم پس آنچه از فضل او تعالی قول صحیح  
و محی صریح دریافتیم درین رساله درج نمودم و کفی بالله شهیدا  
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و ما توفیقی الا بالله العظیم  
و هو حمید و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر و نعم الکفیل  
و ما انا شرع فی الامرام مستعینا بالله العلام و متوکلا علی ذی  
الجلال و الاکرام و متوسلا بالنبی خیر الانام علیه و علی  
آله الصوة والسلام بدانکه چنانکه می که از قسم چهارم باشد مانده



بزگو سبند و گاو مانند آن و یا از جنس پرند و چنانچه ماکیان  
 و گبوتر و مثل آن آنرا برای غیر خدا می تعالی مقرر ساختن و بنام  
 آن غیر نام زد کردن چنانچه گفتن که این گاو برای حضرت فلان  
 داشتم و یا بنام فلان کردم خواه زنده باشد یا مرده و خواهر و  
 قریب باشد مانند انبیا و اولیا و یار و روح خبیث بود مانند شیخ سید و  
 و کالی و بهوانی و جن و شیطان و دیو و مانند آنها نیست تعظیم آن غیر  
 و یا بهلا خطه قریب با و یا ماسید خوشنودی او یا بقصد چا پوسی  
 و خوشامد او یا بلحاظ دفع رنجش او و یا بار ادا دفع شده او و یا  
 بدفع دفع آفت و یا از مکانیک در آن و هم آن باشد و  
 امثال آنها بعد از آن جانور را به نیت سابقه ذبح کردن اگر چه وقت  
 ذبح نام مبارک خدا می تعالی بر زبان رانند و یا آنرا سر دادن  
 و واکنش چنانچه هندوان گاو را بنام بی سر می دهند و بیج  
 و استشفاع از آن جائز نمی دارند و یا آن جانور را به تعظیم و تکریم  
 داشته و جمیع وجوه ایذا و تکلیف از او برداشته پرورش نمودن تا آنکه  
 بمیرد و یا بهلا تعینی جانور سی اولاً نذر بنام غیر خدا نمودن که در  
 زبان هندی آنرا منت کردن می گویند چنانچه گفتن که اگر فلان  
 حاجت من بر آید بس گو سبندی را بنام فلان بز رگ

خواهم داد بعه و جانوری را بر حسب نذر سابق بقصد ادای آن  
خرید نماید و مقصود ازین نذر آن دارد که در صورت نذر کردن  
جانوری بنام فلان بزرگ آن بزرگ خوشنود شده حاجت  
او را روا خواهد کرد و یا بعد حصول حاجت جانوری را به نیت  
مطابقه خریدن و بعد از آن یکی ازین طریق سه گانه مذکور به بجا آوردن  
یعنی ذبح کردن یا سر دادن یا پرورش کردن \* و این همه که  
مذکور شد تفصیل نام زد کردن جانوری برای غیر خداست  
بدینست مرقومه بود \* و دیگر آن صورت است که از سابق جانوری  
را بنام غیر خداست تعالی نام زد نه کند بلکه جانوری را ذبح نماید برای  
غیر خدا یکی از نیت های مرقومه \* و یا نزد یک قبر بزرگی و یا نزد آستانه  
کسی و یا نزد قبر می بلا میت که بنام بزرگی نام زد کنند مانند امام باقر  
حضرت امام حسن رض و غیره یا نزد موضعی که بزرگی در آن جا  
اقامت داشته یا چله کشیده باشد یا در موضع دیگر که بوجه من الوجوه  
تعارف داشته باشد خواه در واقع خواه در زعم ناذر \* و در جمیع  
صورت های مرقومه نیتی از نیت های مذکوره در وقت ذبح متحقق  
شده باشد اگر چه از زبان نام بزرگ او تعالی بجا آید \*  
و یا بوقت رسیدن احدی از سفر و یا بهر گام روانه شدن کسی

به سفر و یا بوقت عروس آوردن بخانه و مانند نهانه نیت دفع آفت  
 و بلا از آنها و بقصد دفع شر جن و دیو از آنها <sup>خلاصه</sup> این همه  
 آن است که جانوری را برای خداستعالی نام زده کردن و برای  
 او تعالی ذبح نه کردن بلکه برای غیر خداستعالی مقرر کردن و یا  
 برای غیر ذبح کردن <sup>و حاصل آنکه</sup> از نام زد کردن جانوری  
 برای غیر خداستعالی مقصود آن باشد که جان آن جانور را بنام  
 آن غیر معین کردن و برای او دادن و هم چنین از ذبح کردن  
 جانوری برای غیر خدای تعالی مقصود آن باشد که کشتن او و خوردن  
 و بختن او برای غیر باشد و گوشت آن مقصود لذات نباشد بلکه  
 به تبعیت ذبح بود پس این همه صورت <sup>محرمانه</sup> شدید و آن جانور  
 نیز حرام مانند مرد است و دلائل آن از قرآن و حدیث و اجماع و اقوال  
 مجتهدین ثابت است <sup>اما دلائل از قرآن</sup> شریف این است  
 در سوره بقره <sup>و ما اهل به</sup> اِنَّ مَا حَرَّمَ عَلَیْكُمْ الْمِیْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِیْرِ وَ مَا اَهِلَّ بِهِ  
 لِغَیْرِ اللَّهِ جَزَآئِنِ هَٰؤُلَاءِ لَعَنَ اللَّهُ کُلَّ شَیْءٍ حَرَّمَ اللَّهُ  
 وَگذاشت خنزیر و چیزی که آذارد و آشته شود برای غیر خدا بد آن چه  
 یعنی به نیت قرب سوسی غیر خدا و تعظیم او بجانوری آذارداد  
 شود که این جانور برای فلان کس است خواه وقت ذبح و خواه

قبل آن بشرط بقای نیت سابقه تا وقت ذبح \* و علت حرمت  
 آن تقرب و تعظیم غیر خداست بچان آن جانور چنانچه آینده مفصلاً  
 مذکور خواهد شد \* و وجه تنگ باین آیت آنست که اهللال در اصل  
 نیت به معنی باند کردن آواز است بعد از آن در مطلق آواز استعمال  
 یا نیت باند باشد یا بستم لما فی القاموس اهل الرجل صاح  
 و اهتبل الصبي رفع صوته بالکاء کاهل و کذل اکل متکلم رفع صوته  
 او خفض \* و فی الصراح اهل المعتمر اذا رفع صوته بالتلبية و اهل  
 بالنسبة علی الذبیحة و قوله تعالی و ما اهل به لغير الله ای نودی  
 علیه بغير اسم الله واصله رفع الصوت \* و فی الصحاح کذلک  
 یعین هذه العبارة و فی شمس العلوم اهل الرجل اذا رفع صوته  
 جعل النظر الی الهلال و غیره و قوله تعالی و ما اهل به لغير الله ای  
 ذکر علیه اسم غیر الله \* و فی تاج المصادر الالهلال آواز برداشتن  
 و ما اهل به لغير الله ای نودی علیه بغير اسم الله و فی کنز اللغات  
 الالهلال آواز برداشتن و نام چرخی برداشتن \* اما مفسرین  
 در تفسیر قوله تعالی و ما اهل به لغير الله اختلاف کرده اند بعضی  
 معنی حقیقی یعنی ملق آواز برداشتن را اختیار فرموده اند یعنی  
 ما ذکر علیه اسم غیر الله و بعضی معنی مجازی اراد نموده گفته اند یعنی

بهاذبح لغیر الله چنانچه امام محی السنه بنوی در معالم التنزیل  
 بر دو قول را نقل کرده حین قال وما اهل به لغیر الله ای ذبح  
 للاصنام والطواغیت واصل الالهلالرفع الصوت وکانوا اذا ذبحوا  
 لآلهتهم یرفعون یدکرها فجرع ذلك من امرهم حتی قیل لكل ذابح  
 وان یدلم یجهر بالتسمیة مهل وقال الربیع وغیره ما ذکر علیه لهم  
 غیر الله \* وفي التفهیر الکبیر لمولانا فخر الدین الرازی وما اهل  
 به لغیر الله قال الا صمعی اصله رفع الصوت قیل رفع صوته  
 مهل ثم قیل للمحرم مهل لرفع الصوت بالتلیة \* والذابح مهل  
 لان العرب کانوا یسمون الاوثان عند الذبح یرفعون اصواتهم  
 یدکرها فمعنی قوله تعالی وما اهل به لغیر الله ما ذبح للاصنام وهو  
 قول مجاهد وضحاک \* وقال ربیع ابن انس وریع ابن زید یعنی  
 ما ذکر علیه غیر اسم الله و هذا القول اولی لانه اشد مطابقة  
 للفظ قال العلماء علوان مساماً ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب  
 الى غیر الله صار مرتد او ذبیحة ذبیحة مرتد انتهى بلفظه \* وفي تفسیر  
 الحاکم قوله تعالی وما اهل به لغیر الله قیل ذکر علیه غیر اسم الله هذا عن  
 الربیع وابن زید و جماعة وقیل ما ذبح لغیر الله هذا عن قتادة ومجاهد  
 ولی قوله ولا شبهة ان المراد ما یظهر من اسم غیر الله علی الذبیحة

وانه يحرم واختلقوا فيمن ذبح لغير الله بالقلب ولا يظهر ذلك  
 فمنهم من يحرم وهو الاول \* وفي تفسير الكشاف اهل به لغير الله اي رفع  
 به الصوت للصنم وذلك قول اهل الجاهلية باسم اللات والعزى انتهى \*  
 وفي تفسير الحداد في سورة المائدة وما اهل لغير الله به اي وحرم  
 عليكم ما ذكر عليه عند الذبح اسم غير الله وذلك انهم كانوا يذبحون  
 لاصنامهم يتقربون بذبحها اليها فحرم الله كل ذبيحة يتقرب بذبحها  
 الى غير الله تعالى عند الذبح وهرگاه از كتب نمت و غمايه ظاهر و باهر  
 شد كه معنی حقیقی ابدال مطلق آید از برداشتن است پس در تفسیر  
 قول او تعالى و اسم اعظم معنی حقیقی آن یعنی ما ذکر علیه اسم غیر الله یعنی  
 آنچه نام غیر خدا بر و ذکر کرده شود راجح خواهد شد بچند وجه \* و اول آنكه  
 و رجميع كتب معانی و بیان و اصول فقه مصرح است كه اصل در كلام  
 حقیقت است یعنی تا وقتی كه محل به معنی حقیقی لغوی ممکن و مترصود  
 باشد هرگز معنی مجازی آن اختیار نه کرده خواهد شد و بر ظاهر است  
 كه در آیه كریمه اند معنی حقیقی هیچ وجه معتذر نیست \* و چه دوم  
 آنكه برای ترجیح معنی مجازی قرینه ضرور است و در اینجا هیچ  
 قرینه بر رجحان معنی ذبح نیست \* و چه سیوم آنكه اكثر علماء معتقدین  
 از اهل انت اول معنی حقیقی ابدال ذكر کرده تفسیر آیه مرفوعه

بهین گونه نموده اند که مانودی علیه اسم غیر الله چنانچه از صراح  
 و صراح و شمس العلوم و تاج المصدا در نقل کرده ام \* پس  
 جهات ظاهر شد که نزد ایشان که محقق اوضاع الفاظ عربیه و هم  
 استتمالات الفاظ قرآنی اند آیه وافی الیه در معنی حقیقی  
 خودش مستعمل است یعنی چربکه نام غیر خدا بر و ذکر کرده شود  
 مراد است \* و به چهارم آنکه مفسرین محققین هر دو قول را نقل  
 کرده معنی حقیقی آنرا ترجیح داده اند چنانچه امام المفسرین مولانا  
 فخر الدین رازی در تفسیر کبیر فرموده اند و هذا القول اولی لانه  
 اشد مطابقة للفظ \* ترجمه این قول یعنی ما ذکر علیه اسم غیر الله  
 مناسب تر است زیرا که این معنی با لفظ اهل به کمال موافقت  
 می دارد چرا که اگر به معنی ما ذبیح می بود پس بهین قدر کفایت  
 می کرد که ما اهل لغیر الله و به نقطه به حاجت نداشت بلکه زائد می شد  
 و نیز فاضل حاکم در تفسیر خود گفته و لا شبهة ان المراد ما یظهر من  
 اسم غیر الله \* و زنجیری در تفسیر کثافات آورده ما اهل به لغیر الله  
 ای رفع الصوت للصنم و ذلک قول الجاهلیة باهم اللات والعزى \*  
 و نیز خانم المحققین آخر المحدثین زبدة المصنفه معین عمدة المتأخرین  
 مولانا شاه عبید العزیز مرحوم و مفتور در تفسیر فتح العزیز در شرح آیه

کرمیه فرموده اند آن جانور که آواز برداشته شد و شهرت داده شد  
 در حق آن جانور که لغیر الله یعنی برای غیر خداست \* و نیز از  
 تعبیل صاحب هدایه صاف ظاهر است که از اهلا ل معنی آواز برداشتن  
 اراده داشته حیث قال بان يقول باهم الله واهم فلان فتکرم  
 الذ بیحیة لانه اهل به لغیر الله \* و نیز از تعبیل قانع بنان که در قنادای  
 هم آورده مفهوم می شود حیث ذکر ذ بیحیة المجوسی والنصار \*  
 حلال الا ان یسمع من نصرانی انه معنی علیه المهیج لانه اهل به لغیر الله \*  
 و درین مقام اگر در خاطر اید می بینان کند که از تعبیل کتب فقه  
 چنانچه منقول شد و نیز از کتب فقه سیر متداول مانند بیضاوی  
 و حسینی و حدادی که قبل عهد الذبح مرقوم است متبادر می شود که  
 ذکر نام خدا موجب حرمت ذبیحه بر آن تقدیر است که وقت  
 ذبح باشد و الا نه پس باید که سراسر بیگانی نه کند که آینده بفهمند  
 تعالی دفع این شبهه بتوضیح تمام و نتیجی تمام خواهد آمد \* و اگر کسی گوید  
 که لفظ اهلا ل اگرچه برای مطلق آواز برداشتن موضوع است  
 اما در معنی ذبح مستعمل و مشهور است چنانچه از تفسیر معالم مذکور  
 شد که حتی قبل لکل ذابحم مهل وان لم یجهر بالتسمیة و غیر ذلک  
 بلا لکن معنی ذبح اختیار نموده است و هم قاعده اصولیه است که



هرگاه لفظی در معنی مجازی خود متعارف و مشهور باشد پس معنی  
 مجازی او اولی است \* جوابش بدو وجه است اول آنکه معرّف  
 و مشهور شدن لفظ اهلال در معنی ذبح یعنی زیاده مستعمل شدن  
 لفظ اهلال در معنی ذبح از هیچ کتاب تفسیر و یا لغت و یا استعمال  
 اهل عرب اصلاً ثابت نشده و از تفسیر معالم التنزیل همین قدر  
 ظاهری شود که لفظ اهلال در معنی ذبح نیز مستعمل است اما زیادتى  
 استعمال و شهرت و تعارف او در معنی ذبح پس لفظی بران  
 و ال نیست بلکه قلت و ضعف استعمال آن متبادر است زیرا چه  
 لفظ قیل بر این معنی مشهور است \* و اختیار کردن مصنف جلالین  
 و یا غیر آن معنی ذبح را دلیل بر شهرت و تعارف آن نمی تواند شد  
 زیرا چه در بسیار کتب تفسیر و فقه معنی حقیقی اختیار کرده شده است  
 چنانچه از تفسیر کبیر و کشف و حاکم و غیره مذکور شد \* و نیز در یضادى  
 و حسینى و مدارک و غیره معنی حقیقی ذکر کرده شده است \* مصراع  
 حفظت شیئا و غابت هنک اشیاء \* جواب دوم آنکه به فرض  
 شهرت و تعارف لفظ اهلال در معنی ذبح پس باید دانست  
 که قاعده اصولیه برین نج است که اگر لفظی در معنی حقیقی مستعمل  
 باشد و در معنی مجازی متعارف یعنی لفظی که در معنی حقیقی

خود مجبور نباشد اما مستعمل کم باشد و به نسبت معنی حقیقی دو  
 معنی مجازی زیاده مستعمل بود و سناریت و مشهور در آن باشد پس  
 درین صورت نزد امام اعظم رح معنی حقیقی او اولی است و نزد  
 صاحبین معنی مجازی او اولی چنانچه در توضیح مرقوم است اذ کان  
 الحقيقة مستعملة والمجاز متعارفا فعند الحقيقة روح المعنى  
 الحقیقی اولی و عندهما المجاز اولی و ما نؤذ و همول قول امام  
 است چنانچه در تلویح تلخیص بیان نموده است ان الحقيقة  
 اذا كانت مهيورة فالعمل بالمجاز اتفاقا والا فان لم يصرا للمجاز  
 متعارفا فالعمل بالحقيقة اتفاقا وان صار متعارفا فعنده العبرة  
 بالحقيقة لان الاصل لا يترك الا بالضرورة و عندهما العبرة بالمجاز  
 لان المرجوح في مقابلة الراجح ما قط بمنزلة المهيورة فيترك  
 ضرورة و جوابا به ان غلبة استعمال المجاز لا يجعل الحقيقة مرجوحة  
 لان العلة لا تخرج بالزيادة من جنسها فيكون الاستعمال في حد  
 التعارض انتهى من التلویح و بسیار مسائل فقهیه مبنی بر قاعده  
 امام است چنانچه کتب فقهیه ملأوا اذ ان است و وجه چهارم آنکه  
 لفظ ما اهل به لغیر الله در چهار مقام از قرآن مجید واقع است  
 اولی در خبر دوم در رکوع پنجم از سوره بقره انما حرم هائما

الْمَيْتَةِ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنَازِيرِ وَمَا أَهْلُ بَيْتِ لَيْغِيرِ اللَّهِ يَعْنِي جِزْرَ ابْنِ  
 نَبِيسَ كَهَرَامِ كَرْدِ اِي تَعَالِي بِرِ شَامِر دَارِ رَاوْخُونِ رَوَانِ رَا  
 وَگُوشْتِ خُوكِ رَا وَحَرَامِ كَرْدِ اِنْجِهْ آوَا زِ بَرِ دَا شْتِهْ شُو دِيَاوِ بَرِ اِي  
 تَعْلِيمِ خَيْرِ هَذَا دَوْمِ دَرِ جِزْوَ هَشْتَمِ دَرِ رُكُوعِ نَجْمِ دَرِ سُوْرَةِ اَنْعَامِ  
 قُلْ لَا اَجِدُ فِي مَا اَوْحِيَ اِلَيَّ مَحْرُومًا عَلَيَّ طَاعِمٌ يَطْعَمُهُ اِلَّا اَنْ يَكُوْنَ  
 مَيْتَةً اَوْ دَمًا مَسْفُوحًا اَوْ لَحْمَ خَنَازِيرٍ فَاِنَّهٗ رِجْسٌ اَوْ نَفْسًا اَهْلُ لَيْغِيرِ اللَّهِ بِهٖ  
 يَعْنِي بَكُوْا اِي بِشَيْخِ بَرِ كَنْبِي يَا بَرِ دَرِ اِنْجِهْ وَحِي كَرْدِهْ شَدِهْ اَسْتِ بِرِ سُوْمِي  
 مَنِ بِجِزْمِ حَرَامِ كَرْدِهْ شَدِهْ بِرِ خُوْرَنْدِهْ كِهْ خُوْر دَاوَرِ اَمَكِرِ آئَمَكِهْ بَا شَدِ  
 اَنْ بِجِزْمِ دَارِ يَا خُونِ رَوَانِ يَا گُوشْتِ خُوكِ بِسِ بَدَرِ سِيْتَرِهْ  
 اَوِيْلِدِ اَسْتِ يَا بَا شَدِ فَسِ وَاَنْ جَاوَرِي اَسْتِ كِهْ آوَا زِ بَرِ دَا شْتِهْ  
 شَدِهْ اَسْتِ بِرِ اِي تَعْلِيمِ خَيْرِ هَذَا بَانَ جَانُوْرِ سَبْعِمِ دَرِ جِزْوَ  
 بِمَارِ دَهْمِ دَرِ رُكُوعِ بَسْتِ وَبِكْرِمِ دَرِ سُوْرَةِ نَحْلِ اِنْعَامِ حَرَامِ عَلَيْكُمُ  
 الْمَيْتَةِ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنَازِيرِ وَمَا أَهْلُ بَيْتِ لَيْغِيرِ اللَّهِ بِهٖ وَجِزْابْنِ نَبِيسَ  
 كِهْ هَذَا اِي تَعَالِي حَرَامِ كَرْدِهْ بِرِ شَامِر دَارِ رَاوْخُونِ رَوَانِ رَا  
 گُوشْتِ خُوكِ رَا وَ اِنْجِهْ آوَا زِ بَرِ آوُدِهْ شَدِهْ اَزِ بَرِ اِي تَعْلِيمِ خَيْرِ هَذَا اِي  
 تَعَالِي بَانَ بِجِزْمِ دَرِ جِزْوَ هَشْتَمِ دَرِ رُكُوعِ نَجْمِ دَرِ سُوْرَةِ مَائِدَةِ  
 حَرِّمْتُ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنَازِيرِ وَمَا أَهْلُ بَيْتِ لَيْغِيرِ اللَّهِ بِهٖ

وَالْمَنْخَفَةُ وَالْمَوْقُودَةُ وَالْمُتَرَدِّيةُ وَالنَّطِيجَةُ وَمَا أَكَلَ الصَّبْعُ إِلَّا مَا  
ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذَبَحَ عَلَى النَّصَبِ حَرَامٌ كَرْدٍ شَدَّ اسْتِ بِرِ شَمَا  
مردار و خون روان و گوشت خوک و آنچه آواز بر آورده  
شود و ای غیر خدا ای تعالی بآن چیز دیگر حرام کرده شده  
است بر شما آنچه بفرستادن گاو مرده باشد و آنچه بچوب و سنگ  
زده شده مرده باشد و آنچه از باندی افتاده بخورد و آنچه از جانوری  
دیگر بشاخ زده شده مرده باشد و آنچه درنده ادر آورده مرده  
باشد و چیزی از و باقی مانده مگر آنچه در یا پید شما افینها ذبح او را  
در حالیکه در و چیزی حیات باشد و دیگر حرام کرده شده است  
آنچه ذبح کرده شود بر سنگها که منسوب بود بر حوالی بیت الله که اهل  
جاهلیت تعظیم آن می کردند و گفته اند مراد از نصب اصنام اند  
و بر این تئید بر علی به معنی لام باشد یعنی حرام کرده شده است آنچه  
بر ای بت بکشد مکنذ فی الحسینی فی البقا مومنین نصب بضم تین  
بکل ما یعبد من دون الله کالنصب بالضم والانصاب حجارة کانت  
حول البیت تذهب فیها وینذیع لغير الله و فی الصراح نصب  
بت و آنچه بر پاشی کنند بجهت پرستش و فی البیضا و فی النصب  
و اهل الانصاب و هی احجار کانت حول البیت ینذعون علیها

ويعملون ذلك قربة وقيل هي الاصنام وعلى بمعنى اللام وفي التفسير  
الكبير ما ذبح على النصب فيه وجهان احدى ما ذبح على اعتقاد  
تعظيم النصب والثاني ما ذبح للنصب واللام وعلى يتعاقبان  
پس از كتب انعام و تفسیر ظاهر شد که حاصل معنی ما ذبح علی  
النصب جزیکه بقصد تعظیم غیر خدا ذبح کرده شود پس در صورت  
اگر مراد از ما اهل به لغیر الله هم ما ذبح لغیر الله باشد مضمون  
هر دو کلام واحد خواهد شد و اگر چه در ظاهر لفظ غیر عام است و  
لفظ نصب خاص اما بلا حزنه عرض و اصل مقصود هر دو مساوی  
است پس در یک جا نموده از بی فائده و تطویل لاطائل لازم  
می آید و این خلاف بلاغت است کما هو مصرح فی کتب البیان  
و دیگر آنکه بر آن تقدیر اتحاد مطبوف علیه و مطبوف لازم  
همی آید و حال آنکه عطف مقترضی معاشرت است کما هو مذکور  
فی کتب اللغة والنحو والاصول پس معلوم شد که ما اهل به  
لغیر الله در معنی ما ذبح لغیر الله مشتمل نیست پس بالضرورة  
باید شد که بر معنی ما نودعی علیه اهم غیر الله است و انکار آن  
یا از جمالت است و یا از غایت نعوذ بالله منهما اکنون  
حقیقت حال هر دو آیت را باید دانست که فرق در بیان هر دو

آیت باعتبار عموم و خصوص من وجه است زیرا چه حاصل  
لفظ اول آنکه جانوری که برای تعظیم خیر خدا بمن ننموده  
شود حرام گردید برابر است که بنام غیر او را سر کنند  
و واگذارند یا برای او ذبح کنند و نیز عام است از اینکه  
وقت ذبح نام آن غیر ذکر کرده شود یا اسم شریف  
او و تعالی زیرا چه لفظ ما عام است و نیز لفظ اهل مطلق \*  
و حاصل لفظ ثانی آنکه جانوریکه برای تعظیم خیر خدا ذبح کرده  
شود حرام است برابر است که نام آن غیر خوانده قبل ذبح خواه  
وقت ذبح از زبان گفته شود یا آنکه نام آن غیر اصلا بر زبان  
آورد، نه شود بلکه بر مجرد نیت برای آن غیر ذبح کرده شود  
زیرا چه لفظ ما عام است و لفظ ذبح مطلق \* و ماده اجتماع صور بین  
مرفوعین آنست که جانوری را بنام غیر خدا برای تعظیم  
او بمن و مخصوص کنند و ذبح نیز برای تعظیم آن غیر نمایند \*  
و ماده افتراق باین وجه که اول یافته شود بدو ثانی آنست  
که جانوری را بنام غیر خدا بلاملاحظه تعظیم او مخصوص کرده و واگذارند  
اما آزار به اسی آن غیر ذبح نه کنند چنانچه هندوان گاو ان را  
بنام بنان و غیر آنها نام زد کرده مهر می کنند و امی گذارند و تصرف

ذرآن بوجه سن الوجوه جایز نمی دانند پس آیت ادبی خاص است  
 و روحی نذر کردن برای خیر خدا و عام است در حق ذبح \* و ماده  
 انقراض این دیگر با این وجه که صورتیت ثابته یافته شود بدو ادبی  
 آنست که جانوری را به نیت تعظیم خیر خدا ذبح کنند اما نام آن  
 خیر بر آن جانور بر زبان اصلاً نآید \* پس این آیت خاص  
 است در حق ذبح جانوری و عام است در حق نذر کردن \*  
 پس از کتب ائمت متقدمه و تفاسیر متبره صاف ظاهر شد  
 که جانوری که بر و نام خیر خدا ذکر کرده شود و بنام او نام رود  
 بموده آید بعده به نیت تقرب به سوئی او یا بنظر تعظیم یا بلحاظ  
 خوشنودی یا بامید جلب نفع یا بتوقع دفع ضرر اذان خیر  
 ذبح کرده شود حرام است \* و خلاصه این مقام آنکه جانوری  
 که بنام غیر خدا نذر کرده شود حرام است برای هر که  
 باشد برای پیغمبری یا بزرگی یا ولی یا خبیثی یا جثی یا بنی  
 یا غیر آن خواه نام آن خیر خدا عند الذبح گویند یا قبل آن زیرا که  
 این جنس تعظیم از قبیل عبادت است و عبادت برای مخلوقات  
 مگر که باشد از انبیاء و اولیاء و غیرهم حرام است \* آیه  
 این قدر دانستنی است که تعظیم انبیاء و رهیل و علما واجب

است لیکن آن تعظیم که برای ایشان در شرع وارد است اما  
 تعظیمیکه از قبیل عبادت است، بس برای غیر خدا هر که باشد حرام  
 مطلق بلکه کفر است \* لهذا فرق در میان تعظیم و عبادت  
 دانستن ضرور است تا یکی بدیگری خاطئه گردد و آن این است که  
 تعظیم عبارت از قول یا فعل که دلالت بر بزرگ داشتن کسی کند  
 و عبادت غایت تعظیم است که برای خدای تعالی خاص است  
 مانند سجده و رکوع و روزه و قسم خوردن بنام او تعالی دند کردن  
 برای او سجده و تمجید و ذبح کردن برای تعظیم او و جل عبادت  
 است چنانچه در تصحیح و حقیقه و امثال آنها \* پیوسته بدانکه  
 نام زد کردن جانوری برای تعظیم غیر خدا بر حسب عادت  
 مردمان این زمان برعه نوع جاری و متداول است \* اول آنکه  
 جانوری را بنام غیر خدا نام زد کرده و بنا و شهرت داده سر کنند و  
 بوجهی استعمال آن و بجهت انتفاع از آن رواند از چنانچه بنودان  
 گاومر را بنام بنان و غیر آنها سر می دهند \* دوم آنکه وقت ذبح نام  
 غیر خدا بر جانوری ذکر کنند و برای او نام زد نمایند خواه از قبل ذبح بنام  
 آن غیر نام زد کشیده اند یا نه و این هر دو صورت در میان کافران  
 و مشرکان شایع و ذائع است \* سوم آنکه اولاً بنام غیر خدا



به یکی از نیت های مرقوم منسوب و میهن کنند اما وقت ذبح  
 بر حسب عادت خود نام خدا می توانی بر زبان رانند اما در ذل  
 شرک منزل ایشان نیت سابقه به تقرب و تعظیم همان غیر باقی  
 و ستم و ستمکن باشد و این عمل و رجوع مسلمانان جاری است  
 که خلط در میان طریقه کفار و مسلمانین کرده اند \* و این هر سه قسم  
 حرام است زیرا آیه کریمه عام و شامل است جمیع اقسام  
 نه گانه مرقوم را و مطلق است از هر یک از اینها مخصوص و مقید  
 بصورتی نیست \* و عمل بموم نصوص و اطلاق دلائل ما دایمکه دلیل  
 تخصیص و تقيید آن یافته نشود واجب است چنانچه در کتب اصول  
 فقه و تفسیر فقه مرقوم است که حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه  
 و حکم العام ان یفتمل جمیع ما یتناولہ قطعاً یعنی حکم لفظ مطلق  
 آنست که جاری می شود بر اطلاق خود و حکم عام آنست که شامل  
 می شود تمامی چیزهاییکه داخل است در و \* پستردانستی است  
 که صورت ثانی که در میان عوام مسلمانان مروج است  
 در آیه کریمه ما اهل به لغیر الله داخل است بر آنست  
 که معنی آن ما نودی علیه اهم غیر الله گرفته شود یا ذبح لغیر الله  
 گفته شود کمالاً یخفی \* بلکه در آیه ثانیه اعني ما ذبح علي النصب

نیز داخل است خواه از عبارت النص گفته شود یا از دلالت النص  
اعتبار نموده آید چنانچه از تفسیر آیت مرقومه بیان نسبت در بیان  
برد و آیت ظاهر شد پس بدانکه در صورت ثانیه یعنی اگر در وقت ذبح  
نام غیر خدا در ذبح ذکر کرده شود حرمت آن مترکز خواهد گشت و  
مانند مردار حرام خواهد شد و رفع حرمت ازان و نبوت علی در آن  
مادام بقای حقیقت او متصور نیست آری اگر حقیقت او به بحرزی  
دیگر متبدل گردد و مثل آنکه در نکستان افتاده نمک شود پس  
البته مثل چیز دیگر حلال خواهد شد و در صورت ثالثه یعنی اگر  
پیش از ذبح نام غیر خدا بقریب او بر جانوری ذکر کرده شود  
آن جانور حرام می شود اما حرمت آن قابل رفع است باین  
طوره که مالکس از اراده سابقه پر گردد و نیت مانع را از دل  
خودش دور کند و به نام خدا می تعالی به نیت تقرب او سبحانه  
ذبح کند تا البته حلال خواهد شد و خلاصه این مقام آنکه جانوری  
که بنام پیغمبری یا بزرگی یا ولی علیهم السلام و یا بنام خبیثی یا جانی  
و یا بی به یکی از اینتهای مرقومه معین کنند و آواز بر آورند که این  
جانور را نام فلان مقرر کردم یا برای اوست بعد ازان بهمان  
نیت ذبح کنند پس گوشت آن جانور حرام است اگر چه در نماز نام

او تعالی بر زبان راستند \* زیرا چه درین صورت آن جانور منسوب  
 بآن غیر گشت و منذور مای او گردید و خبث و حرمت در او پیدا  
 شد پس محذور ذکر نام خدا در حل این ذبیحه فایده ندارد و  
 چنانچه دلائل آن از کتب متعدد خواهد آمد \* آری ذکر نام  
 خدا بر آن جانور و وقتی مفید حل خواهد شد که قبل از ذبح از قول سابق  
 و نیت متقدمه رجوع کند و قصد تقرب بغير خدا و تعظیم و خوشنودی  
 آن از دل دور کند و بعد از آن آنرا برای خدا بدارد یا برای ضیافت  
 و دعوت یا برای اکل خود مقرر کند و یا آنرا بگیری قلیک نماید و امثال  
 آنها همانا که آن ذبیحه حلال خواهد شد زیرا چه علت حرمت مرتفع گشت \*  
 پس حال این جانور منذور مثل شراب است که در وقتی که شیر  
 انگور بود و اسکار او را عارض نه شده بود حلال بود و هرگاه که  
 اسکار او را لاحق شد حرام گشت پسترد وقتی که او را سر که منافی  
 باز بسوی حل رجوع کرده حلال گردید \* هم چنین آن جانور بذات  
 خود حلال بود و هرگاه مذبح نام بغير خدا او را عارض شد حرام گشت  
 و چون این نیت قبل از ذبح او دور شد باز حلال گردید \* اگر  
 کسی گوید که جانور را بیکه برای بغير خدا نام زد کرده شود اگر حرام گردد  
 پس لازم می آید که جانوری که بار داده ضیافت آن نمی و یا بقصد قلیک

برای کسی و اسئال آن معین و مقرر کنند و بنام آن نام زد کنند  
 نیز حرام گردد \* جوابش آنست که صرف معین کردن جانوری را  
 برای غیر خدا موجب حرمت نیست یعنی از مجرذ ذکر کردن  
 آنکه این جانور برای قتلان است حرام نمی شود بلکه به نیت تقرب  
 و تعظیم غیر خدا بجان آن جانور مرتزه کردن سبب حرمت است  
 چنانچه صرف ذبح کردن جانوری برای میهمان و یا برای دیگری  
 یا برای فروختن گوشت آن سبب حرمت نیست بلکه و فیکه  
 جانوری را برای کسی ذبح کند و صرف اداقت خون او یعنی  
 کشتن جان او مقصود بود و تعظیم آنکس از خون ریزی او مطلوب  
 باشد بشک حرام است \* و همچنین اگر جانوری را برای کسی معین  
 کنند و صرف جان آن جانور مرطوب نظر باشد و تعظیم آنکس و تقریب او  
 بجان آن جانور مرکز خاطر بود پس البته حرام می شود \* و این معنی  
 از حرف لام در کلمه ما اهل به لغیر الله که برای اختصار موصوع  
 است مستفاد است چنانچه این معنی از حرف علی که در کلمه ما ذبیح  
 علی النصب است مستنبط است \* پس معام شد که اگر جانوری را  
 برای ضیافت کسی یا بقصد تمایک او و اسئال آن بنام کسی نام  
 زد کنند هرگز حرام نمی شود چنانچه جانوری را که برای دعوت احدی

یا به جهت فروختن گوشت یا بقصد امری دیگر ذبح کنند حرام نمی گردد  
و این چنین نباید فهمید که آن جانور بجز ذکر نام غیر خدا برد  
مثل سگ و خوک حرام می شود و حل آن به هیچ وجه شریک نیست  
نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ هَذِهِ الْاَوْهَامِ فَانْهَائِهَا اِنَّمَا تَنْشَأُ مِنْ سَوَاءِ الْاَفْهَامِ  
بلکه وقتی که نام غیر خدا به نیت مذکوره مذکور شود البته آن جانور حرام  
می گردد بشرطیکه این اراده و نیت تا وقت ذبح آن جانور موجود  
باشد چنانچه تفصیل آن بفرستادگی خواه آمد \* اما در صورتیکه نام  
خدا یا تعالی شریک و هند و باسم مبارکش نام زد کنند و از آن  
رضا و خوشنودی او تعالی جویند و نیت کنند که الله تعالی از فضل  
خود هر ثوابیکه از تصدق گوشت آن جانور عطا فرماید بر روح  
فان بر مانند پس بلا شبهه از روی فائده اهل سنت و جماعت  
درست است چنانچه دلائل آن بفضله تعالی مفضلا خواه آمد \*  
و حاصل آنکه اگر عانوری را برای غیر خدا ذبح کنند باین اراده  
که از ذبح آن جانور خون و پیزی او یعنی دادن جان او را مقصود دارند  
و گوشت آن بالذات قصد نمکند بلکه به تبعیت ذبح باشد و همچنین از  
غذا خوردن آن شخص بجز از تقظیم و تقرب او چرخی دیگر مثل خوردن گوشت  
آن به شخص مذکور یا ارسال آن به اشخاص دیگر یا مانند آنست.

صورت آن ذبیح حرام است و تفصیل آن درین رساله از کتب  
متن و بفضل تعالی خواهد آمد فی تفسیر عبد الصمد و ذکر الامام  
ابو عاصم العامری محمد بن احمد عن اصحابنا ان سلطانا  
لودخل بلدان فذبح الناس الذبائح تقربا اليه بذبحها و اراقه دمه  
لم يحل تناول شيء منها لانه قد اهل بها لغير الله و تقرب بذبحها الى  
غيره و كان يفرق بين هذا وبين ما يذبحه الرجل لضيفه بمعنى  
ان صاحب الضيف انما يتقرب الى ضيفه باللحم دون اراقه  
الدم الا ترى انه لو ذبح شاة باسمه و بسببه و لم يتقرب بها اليه لم يكن  
متقربا اليه فاما ما يذبح لاجل الامراء عند دخولهم البلاد  
فانما يتقربون اليهم بالذبح و اراقه الدم دون اللحم فان اللحم  
لا يحل اليهم ولا يرجع اليهم بشيء من مناعه فلذلك افتراقه و كان  
يكتفيها عن بعض الاشياء ان هذه المسئلة وقعت ببعض بلاد  
ما وراء النهر فاختلف بها فقهاء ما فكتبوا الى ائمة بخارفا فتوا بتكريمها  
برحمه ذكر کرد امام ابو عاصم العامری از علماء ما یسے علای  
منه هب ابی حنیفه که ساطانی اگر داخل شو و بشهری پس  
ذبح کنند مردمان ذبیحه را از جهت تقرب بسوی او و ذبح  
آن ذبیحه و بر یخفق خون آن ذبیحه پس حلال نیست گرفتن پیرنی

از آن به جهت آنکه آن ذبیحه آواز کرده شده است بر آن ذبیحه  
 برای غیر خدا و تقرب کرده بذبح آن بسوی غیر خدا تعالی \*  
 و بود امام عاصم که فرقی می کرد در میان این یحیی ذبح برای  
 خدا و امیر و پادشاه و در میان چیزی که ذبح کند آنرا مردی  
 برای میهمان خود یا این معنی که میهمان را جز این نیست که تقرب می کند  
 بسوی میهمان بگوشت آن از جهت ضیافت او گوشت آن نه از  
 جهت خون ریزی آن جانور \* نمی بینی که اگر ذبح کند بزی را بنام  
 آن میهمان و بسبب او و تقرب کند بگوشت آن ذبیحه  
 بسوی آن میهمان پس نمی باشد تقرب کننده بسوی آن میهمان  
 بآن بزرگوار اما آنچه ذبح کرده می شود برای امراء بوقت  
 در آمدن ایشان در شهر با هنر گام معاودت از سفر چنانچه رواج  
 است که بطریق ثناء و بھوگ معمول دارند و این صودت  
 تقرب می جویند بسوی امراء و سلاطین بذبح جانوری و  
 بخون ریزی او یحیی صرف بجان دادن جانوری نه تقرب  
 به گوشت آن جانور به تقریب اطعام و میهمانی او و این جهت  
 گوشت آن ذبیحه پیشکش ایشان نمی کنند و هیچ از منفعت های  
 ظاهری آن ذبیحه بآن امیر نمی رسانند بخلاف میهمانی

که در وقت ذبح برای آن منہان محض دعوت او بخور اندن گوشت آن مقصود می باشد \* پس در میان هر دو صورت فرق ظاهر شد \* و اما مذکور حکایت می کرد از بعض مشایخ که این مسئلہ واقع شده بود در بعض شهر مادر اء النہر پس مابین فقہای آن شهر اختلاف واقع شد پس نوشتند این مسئلہ را سوی فقہای شهر بخار و حمہم امدہ تعالی پس فتوی دادند علمای بخار اہ تحریم این ذبیحہ انتہی \* پس معلوم شد کہ اگر جانوری را برای ضیامت کسی و یا بقصد تملیک احدی و امثال آنها نام زد کنند ہرگز حرام نخواہد شد \* و خلاصہ سابق و لاحق آنست کہ اگر کسی نیت کند کہ جان این جانور را بنام قلان بہت تعظیم و تقرب اود داشتم یا برای تقرب و تعظیم اود خوش خواہم ریخت و ہلہ کشی خواہم ساخت پس درین صورت این جانور حرام است \* برابر است کہ وقت ذبح نام آن غیر خوانند و یا نام اود تعالی بر زبان رانند \* و نیز برابر است کہ جانور مرقوم را قبل ذبح او برای آن غیر نام زد کنند یا بدون تلفظ نام آن غیر صرف دودلی تعظیم و تقرب او داشتہ باشند یا آنکہ قبل ذبح اصلا ذکر بنام غیر یا لفظ آن غیر نباشد بلکہ ابتداءً بوقت ذبح بہ نیت تعظیم غیر خدا ذبح کنند



پس درین پنج صورت حرام است \* اما اگر جانوری را برای  
غیر خدا ذبح نمایند باین قصد که عرض از ذبح آن جانور گرفتن گوشت آن  
برای آن غیر مقصود دارند و ذبح و خون ریزی او را صرف وسیله برای  
آنها گوشت او دانند \* و علی هذا القیاس اگر از ملا حظۀ آن غیر اطعام  
او از گوشت آن جانور یا ایصال ثواب از تصدق بگوشت او  
برای آن غیر مطاوب کنند پس درین صورت آن ذبیحۀ حلال  
است \* و همین مدارق است در میان آنکه و نیت قدیم باد شاهی  
یا امیری در شهری اگر اهل آن بلاد جانوری را برای تعظیم او  
ذبح کنند حرام است و در میان آنکه و نیت آمدن مهمانی یا  
رسیدن اندی از سفره خانه کمی و امثال آن اگر صاحب  
خانه جانوری را برای او ذبح کند حلال است \* و وجه فرق  
در میان هر دو صورت آنست که در صورت اولی از  
اراقب خون آن جانور تقرب بآن پادشاهی جویند و گوشت  
آن جانور و نور اندن آن به پادشاه اصلاً مقصود و مطاوب نمی دارند  
لکن از گوشت آنرا بخصر آن پادشاه نمی رسانند بلکه در میان  
هر و مان تقسیم می کنند بخلاف صورت ثانی که گوشت آن را  
برای خود اندن آن مهمان جاری کنند و آنرا می خورند و به تبعیت

به تبعیت او دیگران را نیز می دهند و اگر کسی گوید که در صورت ثانیه نیز تعظیم مهمان و قادم از سفر ملحق ظمی باشد پس چرا حرام نباشد جوابش آنست که تعظیم مهمان اگر چه مطلوب می باشد اما از حیافت او بگوشت آن جانور ملحق ظمی باشد نه از اراقت خون آن جانور یعنی از کشتن آن جانور تعظیم آن مهمان مقصود نمی باشد بلکه از دعوت گوشت آن جانور و و به فرق در میان هر دو صورت آن است که تعظیم غیر خدا بدادن پیزی از اموال در شرع درست است اما بدادن جان حیوانی بدون دادن گوشت آن جانور تعظیم غیر خدا کردن درست نیست زیرا چه دادن صرف جان جانوری برای احدی منصوص نیست بجز آنکه بنام آن ذبح کنند خواه از زبان نام آن گویند یا در دل آنرا تصور کنند و این تعظیم خاص برای خدا است و از جنس عبادت است و عبادت برای غیر خدا حرام بلکه کفر است پس اگر جانوری را برای حیافت کسی و یا بقصد تمایک برای احدی و امثال آنها نام زد کنند هرگز حرام نخواهد شد و هم چنین با راده حیافت شخصی و یا بقصد دادن گوشت آن برای کسی ذبح کنند اصلا حرام نخواهد شد چنانچه در درختار است ذبح لقلوم الامیر و نحوه کواحد من العظماء بحرم

لانه اهل به لغین الله ولو ذکر اسم الله تعالی و لو ذبح للضیف لایحرم  
 لانه هبة الخلیل علیه السلام و اکرام الضیف اکرام الله تعالی  
 و الفارق انه ان قد مها لیاکل منها کان الذبح لله تعالی و المنفعة  
 للضیف اولو لیممة اول للربح و ان لم یقل مها لیاکل منها بل یدفعها  
 لغيره کان لتعظیم غیر الله فتحرم و هل یکفر فقیه قولان خلاصة ترجمه  
 آنست که اگر بوقت آمدن امیری و مانند او چون پادشاه و یا وزیر  
 یا نواب یا حاکم جانوری را ذبح کند حرام می شود اگر چه وقت  
 ذبح نام خدا می توانی از زبان بگویند و اگر بوقت آمدن مهمانی جانوری را  
 ذبح کند حرام نخواهد شد زیرا به ضیافت سنة حضرت ابراهیم علیه  
 السلام است و تعظیم مهمان بخوراندن طعام در حقیقت تعظیم خدا  
 است زیرا به امثال حکم او تعالی است و فرق در میان مرد و صورت  
 آنست که اگر جانوری را ذبح کرده پیش مهمان نهند تا از آن بخورد  
 پس این ذبح برای تعظیم خدا است و گوشت آن برای منفعت  
 مهمان است و اگر ذبح کرده پیش آن مهمان نه نهند بلکه طرف  
 بلاخطه تعظیم او ذبح کرده بدیگران بدهند پس این ذبح برای  
 تعظیم آن مهمان است پس حرام خواهد شد و در کفر ذابح اختلاف  
 است پسترن آنستنی است که در نیجافاده جایزه است بکوش

اشراف باید ستیند و یحان و دل باید کوشید گسانیکه شریعت  
سینه را شعلار خود ساخته اند و بر کبدت سیئه پرداخته اند پس  
اعتقاد قوی است که تسلیم خواهند نمود که فی الحقیقت مورد مغمون  
فیض مشحون آیه و اذیه المهدیه اِذَا قَتَلْتُمْ عَلَیْهِمْ آيَاتَهُ زَادَتْهُمْ اِيْمَانًا \*  
ایشان یعنی وقتی که تلاوت کرده می شود بر مومنان آیه های قرآن را  
زیاده می کند آن آیات ایمان ایشان را \* یعنی هرگاه حکمی  
از احکام قرآنی بر ایشان خوانده می شود آنرا قبول می کنند و ایمان  
می آرند پس به نسبت سابق ایمان ایشان قوی و کامل  
می شود و یا آنکه معتقدات ایشان زاید می گردد \* اما گسانیکه  
پیر و طریقه کفار و تابع سنت آباء و اجداد فجار خود اند گمان  
غالب است که بجز قبول نخواهند آورد که فی الواقع ایشان  
مرصادق فحوائی عبرت انتهای قول او تعالی اند که در جزوه هفتم  
در سوره مائده است اِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلَى مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَ اِلَى  
الرَّسُولِ قَالُوْا احْسِبْنَا مَا وَجَدْنَا عَلَیْهِ اَبَاءَنَا وَاُولُوْكَ اَبَاءُهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ  
هَیْأُوْلَآ یَهْتَدُوْنَ \* یعنی وقتی که گفته می شود برای ایشان که بیایند  
سوی بخیری که نازل کرده است او را خدای تعالی و رجوع  
آرند سوی پیغمبر پس می گویند که بسند است مایان را بخیری که

یافتیم ما پدران خود را بران، خیر و پس الله تعالی در شان ایشان  
می فرماید که اگر چه پدران ایشان پخیری رانند و بوجهی راه  
راست نیابند و آن اینست که عادت هندوان و مشرکان  
است که نهرگاه اسن را را حاجتی می افتد پس جانوری را بنام  
تبی و یا شیطانی یا جنی بقصد تنزب بآنها و یا به تعظیم آنها  
بامید حاجت روائی از آنها نام زد می کنند و برای او نذر می سازند  
و از آنجا که ایشان مشرک محض اند بر حسب نذر سابق  
بنام آن غیر نیز ذبح می کنند و وقت ذبح نام آن را بر زبان  
می آرند اما مسلمانان عوام از اهل هند و نرگال که آباء ایشان  
از قوم هندو مردود بودند این طریقه سیه آبائی را باقی داشته  
اند و هرگاه ایشان را ضرورتی در پیش می آید پس بمقتاباه  
گنهار جانوری را بنام بزرگی نام زد می کنند و مقصود ایشان  
یغیر از تنزب بآن بزرگ و خوشنودی و تعظیم آن ولی بوسیله  
دادن جان جانوری پخیری دیگر مانجوظ نمی باشد چنانکه از  
مشاهده احوال و اعمال ایشان که ناطق بران است بر  
ظاهر و باهر است و آینده تفصیل آنها بعونه تعالی مذکور خواهد شد  
لیکن ایشان در میان کفر و اسلام غلط کرده اند که جانوری را پیش

از ذبح او بنام غیر خدا معین می کنند و ظاهراً بر حسب عادت اهل  
 اسلام نام مبارک خدای تعالی وقت ذبح آن پر زبان  
 می رانند بخلاف مشرکین که همه وقت نام آن غیر ذکر می نمایند  
 اگر کسی گوید که جانوری را اگر چه پیش از ذبح بنام غیر خدای تعالی  
 هزرد می نمایم اما هرگاه وقت ذبح بنام خدای تعالی ذبح می کنم و برای  
 او می سازم پس چرا سلال باشد؟ جوابش بچند و بد است  
 اول آنکه وقت ذبح نام خدا گرفتن صرف بر حسب عادت  
 مستمره مسلمانان است که در وقت ذبح نام خدای تعالی پر زبان  
 می رانند و هرگز نیت و قصد ایشان برای خدای تعالی نمی باشد  
 و دلیل بر این دعوی آنست که وقتی که سوای جانور چیزی دیگر را  
 از قسم اطعمه و غیره بنام غیر خدا معین می کنند و بر ذمه خود مانند  
 می نمایند اولاً آن شی را برای آن غیر نام زد می کنند پستروقت  
 ادای آن بخیر نیز نام آن غیر می خوانند و می گویند که این خیر نام آن  
 غیر است و هرگز نمی گویند که این خیر نام خدا است چنانچه در فاتحه  
 و سوره معمول و مروج افتاده است که اولاً وقت خریدن آن خیر  
 یا وقت آوردن آن بخانه خود نامی گویند مثلاً که این خیر نام  
 امام حسین است مثلاً و بعد تیار می آن و دست فاتحه عزیزی نیز

می گویند که این پیغمبر نام حسین رضی الله تعالی عنه مقبول شود و بابا بنجباب نذر است و یا بحضرت ایشان نیاز است و امثال آنها پس ازین صاف ظاهر می گردد که نام خدا وقت ذبح جانور مذکور گفتن مجرب و رواج و عادت است چنانچه بسم الله گفتن وقت خوردن و خوراندن خواه طعام حلال باشد یا حرام و در خانه خود باشد یا در مجلس دعوت بارگه در همه کار و بار خواه آن کار شمه باشد یا غیر و طاعت باشد یا معصیت همه وقت بسم الله می گویند و سال آنکه وقت خوردن طعام حرام و یا وقت فعل معصیت بسم الله گفتن کفر است و سر تدوین آنست که اکثر مردمان گمان می برند که ذکر کردن نام خدای تعالی برای ذبح غرور است چنانچه کار دین و تراشیدن رگهای کردن و امثال آنها؛ ای ذبح شرط است برای هر که باشد و بقصد مهریه بود؛ ای ضیافت مهمان باشد یا برای دعوت شادی و غیره یا برای صدقه و یا برای اضحیه و یا برای عقیقه و یا برای خدای تعالی و یا برای غیر خدای تعالی بود یعنی این همه از لوازم و شرایط طریقه اسلام است چنانچه اکثر عوام در دو و سه فاعله و اخلاص را برای فاتحه عرفیه ضروری می شمارند و می پندارند که این همه در مهر فاتحه رسمیه شرط است برای

هر که باشد خواه تصدق بنام خدای تعالی مطلوب باشد یا برای ایصال  
 ثواب برای میتی منظور باشد و یا برای قریب و تعظیم  
 یا حدی مقصود بود یا بنام مرده مسند و رشود چنانچه این معنی در میان  
 ملایان جاهلان و پیرزادگان نالایقان و خوندکاران نادانان  
 معمول و مشهور است \* جواب دوم آنکه سنجمه شرایط ذبح  
 و شرط دیگر است \* اول آنکه از زبان نام شریف او تعالی  
 آورده شود \* دوم آنکه در دل نیز تعظیم او تعالی ملحوظ و مقصود  
 بود پس اگر یکی ازین بر دو فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد چنانچه  
 در جامع الرموز مرقوم است *فلوهی علی ذبیحة وذبح لغیره لم یحل*  
*وانما قلنا لله لانه لوهی وذبح لقلوم امیرا و فکوه من العظام لا یحل*  
*لانه ذبح تعظیما لله لا لله تعالی و لوهی ولم ینزل لم یحل* \* خلاصه عبارت  
 مرقومه آنست که اگر وقت ذبح جانوری بسم الله گوید بر او اما  
 ذبح کند برای غیر خدای تعالی حلال نمی شود آن جانور و جز این  
 نیست که برای خدا باشد زیرا چه اگر بسم الله گوید و ذبح کند بجهت  
 تعظیم امیری و مانند او کسی از بزرگان پس آن جانور حلال  
 نمی شود زیرا چه ذبح کرده شد آن جانور بجهت تعظیم آن امیر نه برای تعظیم  
 خدای تعالی \* و در صورتیکه از زبان بسم الله گوید و در دل اصلا



تعظیم احدی نیست نه کند نه تعظیم خدا و نه تعظیم غیر خدا علل نخواهد شد و نیز در حموی است ذبح شاة للضيف و ذکر ارام الله تعالى علیه بحل اكله ولو ذبحه لاجل قتل و امیرا و احد من العظماء و ذکر ارام الله علیه يحرم اكله لان في الممثلة الاولى كان الذبح لاجل الله تعالى و ذکر ارام الله علیه ايضا لهذا يضعه بين يديه لياكل بخلاف الممثلة الثانية لان ذبحها لاجله تعظيما له لا تعظيما لله تعالى لهذا لا يضع بين يديه لياكل بل يرفعه الي غيره خلاصه عبارت مرقومه آنست که اگر کسی بزی را برای مهمانی ذبح کند و نام خدا بر آن جانور بخواند حلال می شود و اگر وقت در آمدن امیری یا دیگری از سرداران ذبح کند اگر چه نام خدای تعالی بر آن جانور بگوید حرام می گردد زیرا پند در صورت اولی برای تعظیم خدای تعالی ذبح کرده شد و نام خدا نیز بر او خوانده شد و برای تعظیم مهمان ذبح کرده نه شد بلکه برای خوراندن او ذبح کرده شد و ازین جهت گوشت آن را پیش مهمان می نهند و او را می خوراند بخلاف صورت ثانیه که ذبح آن جانور برای تعظیم امیر بوده است نه برای تعظیم خدای تعالی و نه برای خوراندن آن امیر و همین وجه است که گوشت آن را پیش آن امیر نمی برند و بر سفره او نمی نهند بلکه بدیگر آن بخش

می‌گفتند \* و نیز از فتاوی ذین و در مختار و استبانه و عالم‌گیری  
 دلائل آن خواه آمد \* و از این جا است که اگر وقت ذبح جانوری  
 نام خدا بگویند و در دل نیت شکر بر عطسه و یا شکر بر امر دیگر باشد  
 آن جانور حرام می‌گردد چنانچه در بهدایه در کتاب الذبائح  
 است ولو قال الحمد لله او سبحان الله یرید به التعمیه حل  
 ولو عطس عند الذبح فقال الحمد لله لا یحل لانه یرید به الحمد  
 علی الفعیه دون التعمیه \* خلاصه اش آنکه اگر کسی وقت ذبح  
 جانوری الحمد لله یا سبحان الله بگوید و نیت کند که این کفتمن  
 من برای ذبح است یعنی تعظیم او تعالی بذبح آن جانور اراده  
 کند حلال می‌شود \* و اگر وقت ذبح جانوری عطسه زند پس الحمد لله  
 بگوید و از کفتمن آن کلمه شکر بر عطسه مقصود دارد حرام می‌شود  
 زیرا چه درین صورت از کفتمن الحمد لله شکر بر عطسه مراد شده که کفتمن  
 نام خدای تعالی برای ذبح پس برین تقدیر خواندن نام خدا  
 برای ذبح مستحق نه شد \* و علی هذا القیاس در صورت  
 مسؤل یعنی بر تقدیریکه وقت ذبح جانوری بسم الله بخواند  
 اما ترتب و تعظیم غیر خدا مانع نباشد و ادای نذر اخیر الله مقصود  
 بود پس کفتمن کلمه بسم الله و ذکر کردن نام خدا برای ذبح

مقصود نمی باشد بلکه بر عایت عادت مسلمانان است چنانچه  
 سابق گفته است \* پس هرگاه ثابت شد که در صورت مسکول  
 نام او تعالی وقت ذبح گفتن صرف به حسب عادت و رواج  
 خود که بر زبان می رانند و در دل این ثابت تعظیم خدای تعالی اصلا  
 مقصود نمی باشد بلکه تعظیم آن غیر باقی می ماند پس بی شبهه آن ذبیحه  
 حرام است زیرا به نیت تعظیم الله تعالی که یکی از شرط ذبح  
 است در صورت مسکول مقصود است \* جواب سوم  
 آنکه لفظ اهل در ما اهل به لغیر الله مطلق است که وقت ذبح  
 نام خدا گویند یا نه گویند یعنی جانوری که برای غیر خدای تعالی مقرر  
 کرده شود حرام است بر ابراست که وقت ذبح او نام  
 خدا گفته شود یا نه و قاعده اصول فقه است که نص مطلق را  
 بر اطلاق او جاری داشتند نخواهد شد یعنی حکم او را بقیدی  
 مقید کرده نخواهد شد چنانچه در کتب اصول مرقوم است  
 حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه \* جواب چهارم آنکه لفظ  
 ما در ما اهل عام است که در وقت ذبح آن جانور نام خدا ذکر کرده  
 شود یا نام آن غیر و قاعده اصولیه است که حکم العام ان یشمل  
 الجمیع ما یتناولہ \* جواب پنجم آنکه در صورت مذکور در زبان

نام خدای تعالی گفته می شود و در دل نام غیر خدا متمسک می باشد  
 پس معتبر همان خواهد بود که در دل باشد زیرا چه قاعده شرعی است  
 که اگر زبان و دل مختلف شود پس اعتبار مردل راست  
 چنانچه در نیت نماز اگر از زبان نیت نماز ظهر گوید و در دل نیت  
 نماز عصر کند پس نماز عصر معتبر خواهد بود چنانچه در امشباه و نظایر  
 در بحث ناسخ مرقوم است او اذا اختلف القلب واللسان  
 فالمتعبر ما فی القلب و نیز حدیث شریف متواتر انما الاعمال بالنیات  
 بر این معنی دلیل ناطق است و نیز حدیث مشهور بر ان الله لا ينظر  
 الى اعمالکم بل ينظر الى قلوبکم و فیما لکم برین مدعاشا به صادق \*  
 و شمر ضرب المثل زبان زد خلائق بر این دعوی گواه و ائق اعنی \*  
 بر زبان تسبیح و در دل گاد و خر \* این چنین تسبیح کی دارد اثر \*  
 آری نام خدا وقت ذبح و قتی فائده خواهد داد که نیت سابقه  
 از دل ظلمت منزل خود دور کند و نیت تعظیم او تعالی در دل  
 خودش در آرد چنانچه سابقاً مذکور شد و لاحقاً نیز مبیین خواهد شد  
 اما بعضی از جمال که برسم قدیم مرقوم مبتلا اند و از آباء و اجداد  
 اباهن جد بعادت مستمره خود مستقیم اند درین مقام کج فهمی  
 می کنند و تاویل و توجیه می نمایند و می گویند که از تعیین جانوری بنام

بزرگی همین قدر ملاحظه و مقصود میداریم که نذر برای خدای نمایم  
 و ثواب خوراندن گوشت آن روح آن بزرگ میرسانیم  
 جوابش بچند وجه است \* اول آنست که چنانچه در باب تسبیح  
 سنان شما مخالف جنان شماست یعنی بر زبان نام خدای آرند و  
 در دل تعظیم غیر خدای دارند هم چنین این سخن سازی شایر خلاف  
 اعتقاد شماست زیرا که عمل شما ناطق بآنست که مقصود شما تقرب  
 و تعظیم بغیر خدا است و نذر برای خدا هرگز نیست \* چرا که اگر  
 فی الواقع نذر برای خدای تعالی و ایصال ثواب خوراندن  
 گوشت آن برای بزرگی مقصود و منظور می دارید پس  
 چرا از شی مذکور خود می خورید و آب و آباء و ابناء خود را می خورانید  
 و چرا بطریق تخفیه و منهیه بمردمان می فرستید و بظرف حقوق دوستی  
 و آشنائی و خویشی بدوستان و آشنایان و خویشان  
 می دهید بلکه بلا خطه <sup>هل جزاء الاحسان الا الاحسان</sup> انبیا را  
 دعوت و ضیافت نموده می خورانید و حال آنکه چیزی ازینها  
 در شی مذکور جایز نیست و هرگز وفای آن نذر نمی شود بلکه ادای  
 آن بر ذمه نادر باقی می ماند <sup>لما فی الفتاوی العالمگیریة فی کتاب</sup>  
<sup>الاصحیة وان اوجبت بالخذ و فلیس لصاحبها ان یاکل منها شیاً</sup>

و لا ان يطعم غيره من الأغنياء معوا كان الفاذر غنيا او فقيرا لان  
 هبيلها التصدق وليس للمتصدق ان يأكل صدقته و لا ان يطعم  
 غنيا انتهى \* خلاصه عبارت مرقومه آنست که اگر کسی اضعیه را  
 نذر کند پس جایز نیست برای ناذر که چیزی از ان اضعیه  
 بخورد و نه اینکه اغنیاء از ان بخوراند براه است که ناذر مرقوم  
 غنی باشد یا فقیر زیرا چه حکم شی منذر تصدق است و تصدق را  
 جایز نیست که خود از صدقه خود بخورد یا غنی را بخورد \* و فی البحر  
 الرائق لا يجوز دفع الزکوة الى ابيه و جده و ان هلا و لا الى ولده  
 و ولد و لده و ان هفل و غیه اشاره الى ان هذا الحکم لا يختص  
 بالزکوة بل لكل صدقة واجبة لا يجوز دفعها اليهم و قيل بالزکوة لان  
 النفل يجوز للغني كما لله اشمي و الصدقات المفروضة و الواجبة  
 كالعشر و الكفارات و النذور و صدقة الفطر فانها لا يجوز صرفها  
 للغني لعموم قوله عليه السلام لا تحل الصدقة للغني و اخرج النفل  
 منها لان الصدقة على الغني هبة \* خلاصه آنکه دادن زکوة به پدر  
 و جد خود اگر چه بالا باشد جایز نیست و بهم چنین دادن آن به پسر  
 و پسر پسر اگر چه فقر و تنویر به درست نیست \* و این حکم بر زکوة  
 مخصوص نیست بلکه حکم بر صدقه واجبه هم چنین است اما صدقه ثانیه

پس جایز است طرف آن شخص غنی و نامحرم و جمیع اقسام  
 صدقه منزوه و واجب به شخص غنی دادن درست نیست مانند  
 عشر ارانی لاخراجی و جمیع انواع کنفارات و مال منزور و صدقه فطره  
 و فی الحموی لو رکب فی البحر و نذر علی نفقه انه ان وصل الی البر  
 هالما ان یتقرب قربانا لازمه الوفاء و لا یأکل منه و یتصدق به  
 علی الفقراء لا علی الاغنیاء و خلاصه آنست که اگر کسی رکشی سوار  
 شود و نذر کند که اگر من به صحت و سلامت به خشکی برسم  
 تا جانوری را قربانی خواهم کرد پس درین صورت و قای  
 آن واجب است و خود بخیر از آن خواه خورد و به شخص غنی  
 خواه داد بلکه تمامی آنرا بر فزاء و مساکین صدقه خواهد کرد  
 پس از افعال مذکوره شما صاف ظاهر شد که مقصود شما از نذر  
 جانوری بنام بزرگی همسین قدر است که آن جانور را بقصد تقرب  
 بآن بزرگ ذبح خواهید کرد و ایصال ثواب نورانیدن گوشت آن برای  
 آن بزرگ اصلا مطلوب شما نیست لمانی الحموی حاحیه الاشیاء  
 و النظایر فی کتاب الذبایح اصل الکلام ان الذبیح المقتنون  
 بذکر اسم الله تعالی اذا کان قبل قیوم قادم لیهما لظیفاته او بعد  
 قیومته لبرهه لذک فلا شبهه فی جوازہ بل مندرجہ فی جواز اکل

فذلك المذبح واما اذا كان عند المقلد ما فکان الفصل ذلك  
فالحکم ما ذکرنا وان کان لمجرد التعظیم فحرام والمذبح مینه  
وصابطه انه ان طبع وقد ملل لضعفه ووللضیافه وان امر الذابح  
ان يترازع الناس كما هو معهود بیلد تناهول مجرد التعظیم وحکمه  
ما علمت انتهي \* خلاصه عبارت تموی آنست که وقتی که  
امیری در شهری داخل شود و مردمان آنجا با نوری را برای  
او بنام او تعالی ذبح کنند پس آن ذبح بر دو صورت  
است یکی آنکه پیش از رسیدن او یا پس از در آمدن  
او بعد زمانی با نوری را برای مهمانی او ذبح کنند و از گوشت  
آن ستانمان و اسباب ضیافت او مهیا نمایند پس آن ذبح  
بی شبه جایز است بلکه مستحب است و خوردن آن  
درست است \* دوم آنکه در وقت در آمدن او و در روی  
او ذبح کنند و درین صورت نیز اگر همان دعوت و ضیافت  
به خوراندن گوشت آن جانور بآن امیر مقصود دارند پس  
این صورت نیز جایز و درست است و اگر در صورت ثانی  
صرف تعظیم آن امیر از مجرد ذبح او یعنی از خون ریختن او  
مقصود باشد پس آن ذبح حرام است و آن ذبیحه مثل



مردار است \* و ملاست این آنست که اگر بعد ذبح گوشت  
 آنرا پیش آن امیر برند و او را خوراند پس این ذبح برای  
 ضیانت و دعوت اوست و بی شبه درست است و اگر  
 آن امیر را خوراند بلکه بمردمان حواله کنند تا آنها در میان  
 خود با بخش نمایند پس این ذبح برای تعظیم او است و بی شک  
 حرام است انتهی \* پس ازین مضامین صاف ظاهر شد  
 که هرگاه گوشت آن جانور مندر را خود می خورید و بآباء و اولاد  
 و اقربا و اغنیاء و دوستان تقسیم می نماید و تمام آنرا به فقرا  
 خاصه تصدق نمی کنید مفهوم شد که مقصود شما ببرد ذبح است  
 برای تعظیم آن بزرگ و این فعل و آن شی حرام است \*  
 و هرگز نذر برای خدا و ایصال ثواب آن بر روح آن بزرگ  
 مقصود نمی دارید بلکه فعل مذکور شما مثل کردار هندوان است  
 که بزی را بنام بتی بلی می دهند و آنرا ترک می پندارند و خود  
 ناذر و اقرباء و اجبای او می خورند بلکه بیماران و کودکان را  
 نیز بامید شفا و برکت می دهند \* اگر کسی گوید که ما ندیم باین نیت  
 که این جانور را بنام خدا ذبح کنیم و بخویشان و دوستان  
 بخورانیم خواه اعزایا باشند خواه فقراء پس البته ایشان

را خوراندن جایز خواهد شد و ما مطلق نذر نمی کنیم و نه برای فقرا  
خاصه تا آنکه بر من واجب آید که بفقراء تصدق کنم و حاصلش آنکه  
باجنا نکه ندی کنیم همچنان و فای نهیم \* جو آبش به و طریق است  
اول آنکه اگر نذر برای اغنیا خاصه می کنند یعنی بنام اغنیاء نذر  
می نمایند یا برای اقربای اغنیاء یا برای گروه دیگر از قسم اغنیاء مانند  
دوستان توگران و امیران و تاجران و امثال ایشان پس  
شرعاً این نذر صحیح نیست \* لعمري القنیة قال ان قدم غایبی  
قلله ان اضیف هو لاء القوم و هم اغنیاء لا یصح \* و هرگاه ثابت  
شد که صورت مزوضه شما نذر شرعی نیست و بد آنچه تاویل قول و  
فعل خود می کنید شرعاً صحیح و درست نیست بلکه مخالف شرع و باطل  
است پس ازین نیک بودید اشد که مقصود شما نذر برای  
خدا و ایصال ثوابش بر روح بزرگ که به تکلف می گویند هرگز نیست  
بلکه صرف نذر برای آن بزرگ است \* علاوه بر این آنکه  
خوراندن خویشان و دوستان پیاس داری مهادات  
و بر عایت مهابات و بلا حفظ رسم مجازات که در حقیقت مهادت  
و مباحث است هرگز ثواب در آن مرسوم نیست تا به دیگری  
چه رسانیده شود پس معلوم شد که شما از نذر مذکور و از فحش مرفوم

مجرد تقرب و تعظیم خیر خدا می نماید قصد کرده ایم و این حرام صریح  
نزد نامی علماء و کفر صحیح بر حسب قول اکثر فضلاء است چنانچه  
دلائل آن از کتب نفیه و فتاوی خواهد آمد انشاء الله تعالی و  
طریق دوم آنکه اگر مذکور مطلقاً می کنید یعنی تخصیص بفقراء و یا باقربا  
یا باغنیاء نمی کنید پس شرعاً مصرف آن مذکور فقرا اند و باغنیاء  
و اصول و فروع دادن هرگز درست نیست چنانچه سابقاً مذکور شد  
جواب دوم از اصل سوال بعضی جمال ساسین آنکه گوشت  
آن جانور را تبرک می بندارید و خوردن و خوراندن آن موجب ثواب  
می دانید چنانچه معمول اکثر عوام است که گوشت سی منی که بنام  
حضرت بوعلی قلندر قدس سره مذکور می کنند بیماران را بامید صحت  
و عافیت و کودکان را بتوقع حفظ از آفات و ایسات و از ویاد  
قوت و طاقت و زنان حاملان را بطمع حفظ حمل و سهولت وضع  
حمل و ولادت می خوراند و همچنین توشه بنام حضرت بابرکت  
بیرمیران اعنی سید ناد مولانا شیخ عبدالقادر محی الدین  
جیلانی قدس سره را بلور تبرک می خوردند و صلحا را می خوراندند  
بگفتار و فحاشا نمی دهند و تعظیم آن توشه زیاده از حد می نمایند چنانچه خود  
مولف این رساله مسکنه قریه پهلواوری را که قریب شهر غلبر آباد

است بچشم خود دیده که شخص فاتحه خوان اولاً توشه مرقومه را و بروی خود داشته حضرت پیرمهرور را حاضر و ناظر دانسته دست بسته استاده مدح و ثنای ایشان بطور خطاب می خواند بعد حاجت خود را از آن حضرت می طلبد پسر جماعتی که در آنجا حاضر شده باشند مودب نشسته می خورند و در وقت خوردن او گفتگو نمی کنند تا آب و هن ایشان در آن توشه نافذ و پس خورده خود را در جای که پایمال مردمان نه گرد می اندازند حتی که بعضی در ایشان محتاط این قدر احتیاط می ورزند که بعد خوردن توشه مرقومه آب بمضمضه خود را در خندق کنده می اندازند و علی هذا القیاس وقت نیازی آن جنب و حیاض و نفاس را دست رسانیدن بآن نمی دهند و کمال احتیاط از اختلاط اشیا و یگرمی نمایند و علی هذا المنوال تعظیم اشیا و سنذوره بر حسب تعظیم بزرگی که نام آن مذرمی کنند بجای آورد پس ازین افعال نیز صفات ظاهری شود که بمقصد ایشان مذر برای آن بزرگ است و هرگز ایصال ثواب بآن بزرگ منزه نیست \* جواب سپوم از اصل تاویل جبال مذکور بن آنست که مولانا عبدالعزیز روح فرموده اند که برای فهمانیدن شان یک نکته کافی است که بایشان باید گفت که

هرگاه شما ذبح کردن جانور بنام غیر خدا نذر می کنید اگر عوض آن  
 جانور گوشت بهمان مقدار خریده بفراوید باید در ذبح شما آن نذر  
 ادا می شود یا نه اگر می شود راست می گوئید که مقصود شما از ذبح  
 غیر از گوشت خود را بدین برای ثواب آن مرده نمودن الا تقرب  
 بذبح او بآن میت کرده اید و این شرک حریج است انتهی \*  
 اگر کسی گوید که بر تقدیر مرقوم که نذر کور ادا نمی شود سببش  
 آنست که نذر همان جانور مخصوص را نذر کرده و گفته که این جانور  
 را نذر کردم پس با وجود موجود بودن اصل شی منذور و قدرت  
 بر ادای آن دادن عوض او چگونه درست خواهد شد زیرا چه قاعده کلیه  
 شرعی است متی امکان العمل بالاصل لا یجوز العمل بالبدل  
 چنانچه وضوء و تیمم که با وجود قدرت بر آب هرگز تیمم درست  
 نیست نه جهت آنکه تقرب بذبح او بآن میت نموده می شود \*  
 چرا که آنست که تخصیص مال منذور در شرع انحصار است و نذر  
 بآن شی مخصوص هرگز مختص نمی شود بلکه با وجود قدرت بر اصل  
 شی منذور دادن عوض آن خواه قیمت آن خواهشی دیگر از جنس  
 شی منذور درست است لما فی الدار المختار و الذر من اعتکاف  
 او و صلوة او غیره غیر معلق لا یختص بزمان و مکان و درهم و

فقیرو فلو نذران یتصدق یوم الجمعة بمکة بهذه الدراهم علی فقیرو  
فلان فخالف جاز بخلاف النذر المعلق فانه لا یجوز تعجیله قبل  
وجود الشرط \* غلامه عمارت در مختار آنست که اگر نذری را  
بر بانی و مسکینی و بی چیزی خاص و به شخصی مخصوص مقید کند پس  
آن نذر بآن قبول و مختص نمی شود بلکه بدون آن شروط نیز ادا کردن  
درست است \* مثلاً اگر کسی نذر کند که من صدقه خواهم داد و بروز  
جمعه در شهر که باین دو قسم بر این فقیر بعد از آن ناذر خلاص  
آن کند مثلاً بر روز پنجشنبه در شهر مدینه بدرم دیگر بر فقیر اجنبی  
صدقه ده پس آن نذر جایز خواهد شد و ادا صحیح خواهد گشت  
مگر نذر معان بشرط چیزی که بدون آن شرط جایز نیست \* مثلاً اگر  
کسی گوید نذر کردم که اگر فلان مقصود من حاصل شود این قدر  
مال در راه خدا صدقه خواهم داد پس قبل حصول مقصود ادا  
کردن جایز نیست فی السراجیة نذران یتصدق هذه المائة  
الدراهم یوم کذا علی فقیرو کذا یتصدق بمائة اخري قبل مجي  
ذک الیوم علی مسکین آخر جاز و فی العالم کیریة رجل قال ان  
نجات من هذا الغم الذي انا فيه فعلي ان اتصدق بعشرة دراهم  
خبر ان اتصدق بعین الخبز او بثلثه یجزیه \* وایضاً فیها ان نذر هذه

الد راهم فتصدق بغيرها من نذره جائز و فیها ایضاً رجل اشترى شاة  
 الاضحية و اوجبها بلسانه ثم اشترى اخرى جائزه بیع الاولی و فی  
 الرماثل الزینیه اعلم ان تعیین الناذر الدینار و الدرهم و الف و غیره لغو  
 اگر کسی گوید که مقصود از نذر جانوری بنام سینی آن دارم  
 که هر ثوابیکه از ذبح و ادافت خون این جانور حاصل شود  
 بروح فلان میت برسد زیرا چه مجرد ذبح و ادافت خون نیز عبادت  
 است و تصدق بگوشت آن عبادت دیگر است چنانچه در  
 اضحیه که صرف ذبح واجب است و تصدق گوشت آن واجب  
 نیست بآنکه مستحب است پس همچنانکه ثواب تصدق اموال  
 را بروح مردگان رسانیدن جایز است ثواب مجرد ذبح  
 جانوری برای سینی بخشیدن چاره و اتقوا هدی و دوزانجا که صرف  
 ذبح آن جانور منظور و مندور است و گوشت آن مأكول و محفوظ  
 نیست لکن از ذبح آن جانور را به نیت ایصال ثواب آن روح  
 سینی ادا می کنیم و گوشت آنرا خود بخوریم و بفروشد این و پدران  
 و آشنایان می خورد انهم مانند گوشت اضحیه پس ازین لازم  
 نمی آید که تقرب بذبح او برای آن میت کرده ام علاوه برین آنکه  
 اضحیه از طرف میت جایز است و مغذیش محرمانه نیست که

قربانی کردن و ذبح نمودن باسم خدا می و ثوابی که بر آن  
 مترتب شود بآن مرد داده شود و خوردن گوشت این اضحیه  
 جایز است منجی را و اولاد و ابناء و المافی السراجیه رجل ضحی  
 من المیت جاز و لا یلزم التصدی بالکل الا اذا کان بامر \* و فی  
 الکما دیه من ذبح من المیت فهذا علی الوجهین اما ان یدبح  
 بامر \* او بغیر امره فعلی الوجه الاول لا یتناول من لحمه و هو المختار  
 لان التضحیه تقع للمیت و فی الوجه الثاني یتناول و هو المختار  
 لان الذبح حصل علی مملکته و الثواب للمیت و خلاصه عبارت حمایه  
 این است که اضحیه کردن از جانب مرده بر دو وجه است  
 اول آنکه میت در حالت حیات خود وصیت کرده باشد که از مال  
 من تضحیه از طرف من خواهند کرد پس درین صورت خوردن  
 گوشت آن جایز نیست بلکه تمام آنرا تصدق کردن بر فقرا واجب  
 است زیرا چه اضحیه مالک میت است و از جانب او تضحیه کرده  
 شده است پس بر حسب وصیت او تمام گوشت آنرا تصدق  
 کردن ضرور است \* دوم آنکه بدون ایصاء میت کسی از ورثه  
 او یا غیر ایشان تبرعاً از جانب خود برای میت مرقوم تضحیه نماید پس  
 برین قدم بمنجی را خوردن گوشت آن و خوردن آن اصول



و فروع خود را جایز است زیرا چه انحصار ملک منعی است پس  
 او را اختیار است که در ملک خود بهر وجه که خواهد تصرف کند افتیه  
 الذممة پس چنانکه تعجیه از مجرد ذبح جانور بدون تصدق گوشت  
 آن صحیح است پس مذکر به مجرد ذبح جانوری بدون تصدق  
 گوشت آن نیز جایز نباشد و جانش بدو وجه است اول آنکه تصدق  
 بذبح جانور بدون تصدق گوشت آن در شرع وارد نشده زیرا چه  
 جان حیوان مملوک آدمی نیست و از این جا است که کشتن مولی  
 غلام خود را حرام است اگر چه بسبب سببه فصاحی ساقط  
 می شود و همچنین کشتن نفس خود حرام است و همین علت است  
 که اقرار مولی به کشتن غلام او کسی را صحیح نیست زیرا چه این اقرار  
 بسوئی جان او راجع است و جان مملوک او نیست  
 بخلاف اقرار او به مملوکیه غلام خود برای شخصی دیگر صحیح  
 است زیرا چه این اقرار بسوی بدن غلام خود متعلق است و بدن  
 او مملوک مولی است و مولی را اختیار است که هر تصرفی که  
 خواهد در شئ مملوک خود نماید چنانچه در هدایه در کتاب  
 الجنايات است و فعله بنفسه هل فی الدنيا معتبر فی الآخرة  
 حتی یاثم علیه و ایضا فیها فی الکتاب الحسوان العبد مبقی علی اصل

الحریة فی حق الدم محلا بالأدوية حتی لا یصح اقرار المولی علیه  
 بالحدود و الاقصای خلاصه عبارت به این است که فعل  
 شخص در ذات خود در دنیا عفو است اما در آخرت متبیر و مأخوذ  
 است یعنی اگر کسی ذات خود را جراحت کینه یا بکند پس  
 در دنیا مؤافق آن نخواهد شد یعنی بادشاه او را به جزای مرتضی  
 و ادا داد آخرت گناهکار خواهد شد و غلام در حق جان خود در حکم آزاد است  
 و مملوک کسی نیست و در حق تن و بدن او در حکم متاع و اسباب است  
 و از این جا است که اقراہ مولی بر غلام خود پدر و قصاص برای شخصی  
 مجبر صحیح نیست زیرا چه حدود قصاص متعلق بجان غلام است پس  
 این اقراہ سومی چنان غلام را جامع است و جان او مملوک موی  
 نیست اما اقراہ مولی به مملوکیت او برای غیر درست است  
 زیرا چه مملوکیت غلام متعلق بدین و تن اوست و بدن او  
 مملوک مولی است و هرگاه جان چنانچه مملوک آدمی نیست پس  
 جان او را برای خیر جان آفرین دادن درست نیست تا  
 ثواب بر آن مترتب تواند شد پس ایصال ثواب آن  
 نیز متبذر است و دیگر آنکه هرگاه جان جانور مملوک آدمی  
 نیست پس ضرر به مجرد ذبح که عبادت از دادن جان او است

نیز جایز نخواهد شد زیراچه مملوک شدن شی منذور مشروط  
صحت نذر است *لعافی الرهاقل الزینیه ومن شرط النذر ان*  
*یکون العبد ور مملوکا للناذر یعنی* از شرط اینست که نبی  
منذور مملوک ناذر باشد \* و در مشکوٰه در جلد ثالث در باب  
الایمان و الذور مرقوم است *قال رسول الله صلی الله علیه و*  
*سلم و لیصل علی ابن آدم نذرا فیما لا یملک یعنی* لازم نمی گردد  
بر فرزندان آدم نذر در چیزی که مالک آن نیست \* و نیز در باب  
الله و راست *قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا وفاء لنذر*  
*فی معصیه و لا فی لا یملک العبد یعنی* هیچ نیست و فای نذری که در  
معصیت بود و نذری که در شی غیر مملوک باشد انتهی بخلاف مال  
که مملوک آدمی است و بدیگری دادن جایز است پس ثواب  
بر آن نیز مترتب می توان شد پس دادن ثواب آن بدیگری  
نیز صحیح خواهد شد \* *پستر دانستنی* است که شرط صحت نذر  
چند چیز است \* اول آنکه شی منذور مملوک ناذر باشد چنانچه از سبایل  
زینیه و مشکوٰه منقول شد \* دوم آنکه از قسم عبادت بود یعنی از  
جنس معصیت و اباحت نباشد \* سیوم آنکه از قبیل عبادت مقصود  
به و یعنی از شرط عبادت نباشد چهارم آنکه شی منذور عین واجب نبود

یعنی از جانب ا. تعالی واجب نباشد \* یحکم آنکه از جنس واجب بود  
یعنی از قبیل مستحب نه بود \* ششم آنکه از جنس واجب عین بود  
یعنی از نوع واجب کفایه نباشد \* پس اگر کسی منذور مملوک ناذر  
نباشد منذر تجمیع نخواهد شد \* مثلاً پخری که هنوز آنرا نخریده است منذر  
گند بعد از آن خرید کند و همچنین منذر کردن بفعالی که گناه باشد مثلاً  
فلان شخص را از دن یا کشتن یا مسکه خوردن و همچنین منذر کردن  
به نماز ظهر که از جانب خدای تعالی خود واجب است و همچنین منذر  
کردن به عبادت مریض که از جنس واجب نیست بلکه مستحب  
است و هم چنین منذر کردن به وضوء که عبادت مقصوده نیست  
بلکه از شریک عبادت است و هم چنین منذر کردن به نماز جنازه  
که واجب علی العین نیست بلکه واجب کفایه است لسانی  
الاهباه والنظایر لایلزم النذر الا اذا کان طاعة ولیس بواجب و  
کان من جنسه واجب علی العین فلا یصح النذر بالمعاصی ولا بالواجبات  
فلو نذر حجة الاسلام لم یلزمه الا واحدة ولو نذر صلوة سنة وعقی  
الفرايض لاشی علیه وان هنی مثلها لزمه ویکمل المغرب ولو نذر عیادة  
المريض لم یلزمه ولو نذر التسمیحات دبر کل صلوة لم یلزمه انتهی  
جواب دوم آنکه بر تقدیر تسلیم و فرض آنکه جان جانور مملوک

آدمی باشد لیکن در میان جان جانور و احوال دیگر فرق عظیم  
است و آن این است که از دادن مال ازین جهت مستوجب ثواب  
است که آدمیان بوسی منتفع می شوند و از ان رفیع حاجات  
خود می کنند بخلاف جان جانور بدون جهت آن که اصلاً قابل انتفاع  
آدمی نیست که به کسی داده شود زیرا چه دادن صرف جان جانور  
به کسی بدون گوشت آن بجز ازین منظور نیست که بنام او یا به  
نیت تعظیم او ذبح کرده شود و ازین فعل هیچ وجه آدمی را  
نایبده نمی رسد پس ثواب بران نیز مترتب نخواهد شد  
تا بدیگری داده شود و از ان غیر چه ساخته آید جواب سیوم  
آنکه مجرد ذبح یعنی اراقه خون شرعاً عبادت نیست زیرا به  
عبادت بر دو قسم است بدنی و مالی و مجرد ذبح عبادت بدنی  
نیست کما هو الظاهر و مالی نیز نیست زیرا به عبادت مالی عبارت  
از ان است که مالی را یا انتفاع آنرا به نیت تقرب الی الله تعالی  
بدیگر ان بخشیده شود و در صورت اراقه خون این  
منفقود است اما در روز آضحی که مجرد ذبح عبادت است پس  
بر خلاف قیاس شرعی است و مختص است بایام نحر و آن چهار  
روز است اول روز آضحی و سه روز بعد از ان لمانی الحادیة

فی کتاب الاسجیه وادانۃ الدم لیعت بفریقه الانی مکان و لیمان فالزیمان هو  
ایام النحر و الکمان هو الحرم و سرش آن است که روز انجمنی یوم صیامت  
خدای تعالی هر سو منین راست و همین سبب است که روز در این روز  
حرام است زیرا چه در صورت صوم اعراض از قبول صیامت  
او تعالی لازم می آید پس حقیقت نصیحه آن است که در روز  
انجمنی ذات انصحه را برای خدای تعالی داد می شود اما از اینجا که  
آن روز یوم صیامت کردن او تعالی برای مسلمانان است  
لذا او تعالی آن انصحه را برای صیامت یومین و ایس  
می دهد بنا بر آن منجمنی را می رسد که خود بخورد و اولاد و ابناء  
خود را بخوراند و همین علت است که در روز انجمنی مستحب  
آن است که نماز اخت نازعه اساک گفته نماند و فراغت  
از نماز اولان نصیحه نمایند بعد از جزی ۱۱ این بخورند تا انتظاری به  
صیامت او تعالی ثابت شود که ادب مهمانی مبین است  
و نکته دین باب آن است که تا اول خورش و در روز صیامت  
او تعالی از طعام صیامت او تعالی که انصحه است متحقق گردد و  
چنانچه این مفع در کتب اصول فقه در بحث تضائق و توضیح در فوم  
است و در اینجا سبب خوف الالات که موجب مالات است

عبادت آن مقام نقل کرده نشد و هرگاه که اراعت دم  
 و رایام بحر عبادت است پس هر کس را میرسد که جانوری  
 و یا بشه ایط انجیه از طرف خود یا از طرف دیگری زنده باشد  
 یا مرده به نیت تقرب او تعالی قربانی کند و نیز اختیار است  
 که خواه بامید ثواب آن برای ذات خود تنصیحه کند یا به نیت ایدصال  
 ثواب آن برای دیگری قربانی نماید و نکته درین باب آن است  
 که تنصیحه صرف اتباع سنت حضرت خلیل الله ابراهیم علیه السلام  
 است که الله تعالی بدین بکس امر فرموده بود و آن در ایام انصیحه  
 واقع شده بود و لمافی العالم کیریقی کتاب الاصحیة و چون تنصیحه  
 بر خلاف قیاس است پس دیگری را بران قیاس  
 کردن جایز نیست لمافی کتب الاصول النص الذی علی خلاف القیاس  
 يقتصر علی موزده ولا یجوز قیاس الغیر علیه یعنی دلیلی از قرآن  
 یا حدیث که بر خلاف قیاس دارد و شود پس آنرا در محل  
 اد مقصور کرده خواهد شد و دیگری را بر او قیاس کردن درست  
 نیست زیرا چه برای قیاس شرعی عام مشترک در میان مقیاس و  
 مقیاس علیه شرط است و هرگاه بر خلاف قیاس شد و علت مخصوص  
 علیه یافت نشد پس البته قیاس ما جایز خواهد شد به جهت

فقہ ان شہ طقیاس و ہر گاہ مجرد ذبح در غیر ایام فر عبادت  
 نیست پس مذکرہ مجرد ذبح جانور بدون تضحیہ جایز نیست زیرا کہ  
 منجمہ بشرائط مذکور آن است کہ کسی منذور از قسم عبادت باشد  
 چنانچہ مفصلاً از اسباب مذکور شد و نیز در در مختار بالتخصیص و  
 التصریح منقول است فی الدار المختار فی کتاب الایمان ولو قال  
 ان برئت من مرضی هذا ذبحت شاة او علی شاة اذ بحما فیری لا  
 یلزمه شیء الا اذا اراد التصدق بلحمها فیلزمه یعنی اگر کسی گوید کہ  
 اگر من تدرست شوم از بیماری خود پس ذبح خواهم کرد بزی  
 یا یا بگوید کہ بر من واجب است بزی کہ ذبح خواهم کرد آن را  
 بعد از ان صحت بابت آن کس پس اندرین صورت لازم  
 نمی آید بر ان کس جزی مگر در صورتیکہ نیت کند صدقہ ادا  
 گوشت آن بزرگوار پس البتہ مذکور مرقوم صحیح خواهد شد و ادای  
 آن بر او واجب خواهد گردید و نیز در رسالہ زینہ مرقوم است  
 قال ان برئت من مرضی هذا ذبحت شاة فصم لا یلزمه ولو قال  
 علی شاة اذ بحما وصدق بلحمها لزمه یعنی اگر کسی گوید کہ اگر  
 صحیح شوم ازین مرض خود پس ذبح خواهم کرد بگو سبزی  
 یا بگوید تدرست شوم آن شخص پس درین صورت آن مذر



داشتیم تا گوشت آنرا بفتراید هم و ثوابیکه او تعالی از فضل  
 خود بر آن عنایت فرماید بروح فلان میت برسانم تا البته  
 درست است بلکه ایصال ثواب جمیع عبادات نافله بدین  
 و مالیه مثل نماز و روزه و حج و صدقه و تلاوت قرآن و غیره  
 بدیگری زنده باشد یا مرده و خواه وقت غسل نیت ایصال ثواب  
 آن برای غیر کند یا قبل آن یا بعد آن نیت کند این همه صورتها  
 مشرعا جایز است \* لما فی البحر الرائق فی باب النیابة فی الحج  
 والاصل فیہ ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة وصوما  
 وصدقة وقراءة قرآن وذكر او طوافا وحجاً وعمره وغير ذلك الى قوله  
 فان صام او صلی او تصدق وجعل ثوابه لغيره من الاموات والاحیاء  
 جاز ویصل ثوابها الیهم عند اهل الجنة والجماعة و بهذا یعلم انه  
 لا فرق بین ان یکون المجعل له میتاً او حیاً والظاهر انه لا فرق بین  
 ان ینوی به عند الفعل للغير او یفعله لنفسه ثم یعد ذلك لیجعل ثوابه  
 لغيره لا طلاق کلامهم انتهى من البحر \* و هم چنین در کتاب هدایه  
 و چاپی و غیره مرقوم است \* اگر کسی گوید که در بغض تنابیر معتبره  
 مد او له مثل یزنا وی و حسینی و غیره در تفسیر قول او تعالی  
 وما اهل به لغيره الله یتد عند الذبح آورده پس بر سر تقدیر منقاد

آیه کریمه آنست که جانوری که بنام غیر خدا ذبح کرده شود  
 حرام است چنانچه عادت هندوان است که هرگاه جانوری  
 را برای بتی می کشند نام آن بت و وقت ذبح آن جانور  
 می خوانند و در زبان هندی آن را بهموگ و بل می گویند پس  
 اینست لال از آیه کریمه بر حرمت جانوریکه پیش از ذبح او نام  
 غیر خدا برود ذکر کرده شود اما عند الذبح نام خدا تعالی گفته شود چگونه  
 صحیح نمی تواند شد جوابش بچند وجود است \* و به اول آنکه از کتب  
 ریانات و تفاسیر مفسرین مفسد معین ظاهر شد که اهلالی به معنی بطریق  
 آواز برداشتن است مقید بقیدی نیست وقاعه کلیه اصول فقه است  
 که نص مطابق بر اطلاقش جاری داشته می شود یعنی اگر دلیلی از قرآن  
 و حدیث مطبق بود و در عبارت او چیزی از قید مذکور نباشد پس حکم  
 آن نیز مطابق و عام خواهد بود و مخصوص بصورتی خاص نخواهد بود و اسپکه  
 دلائل قطعی بر قیید و تخصیص او یافتن نشود لافیه المفوضیه حکم المطلق  
 ان یجری علی اطلاعه فی مسلم الفیوت المطلق حقیقه فی الاطلاق  
 ولا شیء من الحقیقه ینترک الا باللیل صارفاً لمطلق لا ینترک  
 اطلاقه الا باللیل صارف النج \* و آیه مرقومه در قرآن مجید در چهار  
 موضع وارد است و قید عند الذبح در هیچ مقام مذکور نیست

او بیست و در پی توفیق نمیرود و در ورطه تعارض افتاده دست و پا نمیزند  
 و پی بمنزل توفیق نمی برد. **جواب دوم** آنکه مقصود مفسرین مذکورین  
 بیان شان نزول آیت موصوفه است زیرا چه عادت مشرکین مخفیست در  
 زمانه سابق بآنکه درین زمان هر بر بن منوال است که هر گاه جانوری  
 را بنام اصنام و شیاطین نام زد میکنند وقت ذبح آن نیز نام  
 آن بت و دید بر آن جانور میگویند که پدید می آید از ذبح نیز نام  
 آن بت که گفته باشند اما آنرا اعتبار نمی دارند چنانچه در تفسیر  
 کبیر و معالم التنزیل مذکور است که ان العرب كانوا یسمون  
 الاوثان عند الذبح و یرفعون اصواتهم عند کرمها انتهی بخلاف عوام  
 مسلمین که ایشان در میان کفر و اسلام خلط کرده اند که اولاً موافق  
 رسم کافران و عادت منو دان جانوری را بنام غیر خدا تعالی نام زد  
 می کنند بسترانیا مطابق عادت مومنان وقت ذبح نام او تعالی بر  
 زبان می رانند اما در دل خبث منزل ایشان تعظیم و تقرب آن  
 غیر باقی میماند و سرش آن است که عوام مسلمین اعتقاد میدارند  
 که برای ذبح بجز این طریقه نیست یعنی گمان می برند که بسم الله گفته شدن  
 وقت ذبح در جمیع صورت ضرور است خواه ذبح برای خدا باشد  
 چنانچه در اضحی و عقیده و فدیج و غیره و یا برای مهران باشد یا برای

و غوث و ضیافت بود و یا برای خوردن خود باشد و یا برای صدقه و  
 خیرات بود و یا برای فروختن گوشت باشد و یا برای تقرب و تعظیم  
 غیر خدا تعالی بود چنانچه در فاتحه رسمیه که سوره فاتحه و اخلاص  
 و درود مقرر کرده اند برای هر که باشد برای او تملک باشد یا برای  
 پیشگیری و یا برای پیرای و بزرگی بلکه برای جنی و یا برای روح  
 حیثی باشد شیخ سعدی و غیره یا که بطور رسم محض باشد مانند فاتحه  
 چراغان شب براءت و امثال آن چنانچه این معنی در میان  
 خوندگاران و پیرزادگان جاهلان و ملاقرآنیان معمول و مروج  
 است چنانچه سابق ازین مفسلا مرقوم شده است لیکن دانستی  
 است که این خصوصیت عادت مشرکین هرگز منحصص کلام  
 الهی نمی تواند شد زیرا که لفظ ما اهل عام است اگر چه محل نزولش  
 خاص است و قاعده شرعیه است که در باب عموم و خصوص احکام  
 شرعیه اعتبار برای لفظ نص است نه برای محل یعنی قاعده کلیه  
 باجماع مجتهدین و اتفاق عالمان ثابت است که در صورتیکه  
 عبارت قرآن یا حدیث عام باشد و محل نزول او خاص بود پس  
 و راده است بباط احکام شرعیه عموم عبارت معتبر است و خصوص  
 مورد آن اعتبار ندارد و خلاصه آنکه خصوص مورد خصوص منحصص

سادات علماء عادی و دیگران را مادی اند و جمیع مراسم گفزان ذ  
 بنودان که در میان این ماعروج است حی می انگارند علی الخصوص  
 نذر ادلیاء را که جزو ایمان بلکه عین دین اسلام می شمارند و بناویلات  
 فاسده و باطلالات ضعیفه و روایات شاذه آن همه رسوم  
 کفار را جایز می دارند و اعتبار قیده عند الذبح توهم کرده صورت  
 مرقومه را حلال می شمارند و این نوع ایشان خلاف قرآن و حدیث  
 و اجماع و قیاس شرعی است و هم مخالف روایات فقیهیه  
 و اقوال مجتهدین و اما خلاف قرآن و حدیث پس از کتب تفاسیر  
 متعدده و احادیث صحیحہ منقول شده و من حدیث فلیل کرد و مخالف  
 اجماع پس بحجت قاعده اجماعیه که العبرة للعموم اللفظ لا للخصوص العیب  
 و مخالف قیاس شرعی پس به سبب آنکه هرگاه جانوری که وقت  
 ذبح او از زبان نام غیر خدا خوانده شود بلا اتفاق حرام است  
 پس جانوریکه وقت ذبح او در دل نام غیر خدا و تغذیم و ترب  
 او داشته شود البته بطریق اولی حرام خواهد شد اگرچه از زبان  
 نام مبارک او تعالی گفته شود زیرا که در صورتیکه سنان و جنان  
 مختلف شود پس در شرع نیت قلبی و قصد دلی مقبر امت  
 نه عبارات زبانی و کلمات دماغی و روایات فقیهیه از کتب معتبره

مکتوب شده است و آئینه نیر بفضاء تعالی از کتاب های  
منتهی ده مرقوم خواهد شد فهل من منتظر فلیمنظر \* و از اینجه  
است که در کتب فقه حرمت ذبیحه که به نیت قرب  
الی غیر الله تعالی ذبح کرده شود علی الاطلاق و العیوم مرقوم  
است یعنی برابر است که نام آن غیر وقت ذبح ذکر کرده شود  
یا قبل ذبح یا اصلا بر زبان آورده نشود \* و نیز برابر است که نام خدا گفته  
شود یا نشود پس تجمیع آیت قرآنی و کلام ربانی بقید عند المذبح  
بلاد لیل است بلکه تمهید نصوص شریعیه و اطلاق دلالتی سمیعیه  
را از رای و عقل خود نسخ کردن و باطل نمودن است و عادت  
و خواهش خود را در احکام الهی دخل دادن است نعوذ بالله منهم  
و من اهوئهم و نلذعهم و عن اغوائهم تعالی هوای نفسانی و اغوای  
شیطانی را از دل هوای منزل ایشان دور کرده برادر است رحمانی  
و غایت ربانی آرد بر آنکه تا وقتی که هوای نفسانی تابع حکم  
ربانی نگردد و مرکز ایمان و ایتقان میسر نه شود چنانچه در شکوه در  
باب الاختصاص با کتاب و استه مرقوم است که قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما حثت به  
نرمه ایمان نمی آرد یکی از مشائنا آنکه باشد هوای نفس او تابع

و پیر و فریختی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت \* پس لکن  
 مراد متابعت است در اعتقاد و عمل و ذر عبادات و عادات  
 بر وجه کمال و تسلیم و رضا با حکام و بی علیه الصلوٰۃ و السلام در  
 وقت معارضه داعیه حی و باعته هوا پس مراد نفی ایمان کامل  
 است و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیقت اوست  
 پس مراد نفی اصل ایمان است و فرمود هوا تابع شود و نه گفت منافی  
 و منهدم گردد زیرا که انتفاء و انعدام آن مطلقاً ممکن نیست و کمال  
 نیز نیست و موجب اجر و ثواب نه بلکه کمال آنست که هوا باشد و تابع  
 حی و مقتدا امر باشد کما فی توجیه الشیخ \* لکن کسی گوید که لفظ ما اهل اگر چه  
 بر حسب لغت و تحقیق مطابق است اما عادت کفار که ایشان در  
 وقت ذبح نام بتان را بخوانند چرا مقید آن نه شود و معنی حقیقی او ستر و ک  
 نکر دوزیر اچه قاعده اصولیه است که اگر لفظی را معنی حقیقی باشد و عادت  
 ناس برخلاف آن بود پس معنی حقیقی آن لفظ ستر و ک خواهد شد  
 و در معنی مجازی که بر حسب عادت ناسی مروج باشد مستعمل  
 نخواهد شد کما فی کتب الاصول و الحقیقه تترک بدلالة العادة  
 جوازش بدو و به است \* و به اول آنکه عادت اقوام کفار عرف  
 عملی است و عرف قولی مقید اطلاق لفظ مطابق می شود نه عرف عملی

لما في العناية في فصل الو كالة بالتكاخ من باب الاولياء والاكفاء  
العرف ملي نوعين لفظي نحو الدابة يقيد بالفرض ونحو المان  
بالابل وعلمي اي العرف من حيث العمل اعلم من حيث عمل الناس  
كذل اكلهم الجليل يوم العيد وامثاله فلا يصلح مقيد الاطلاق للفظ لان  
اطلاق اللفظ تصرف لفظي والتقييد يقا بله ومن شرط التقابل اتحاد  
الحمل الذي يردان عليه انتهى و مراد از عادت که در عبارات کتب  
اصول مرقوم است عادت قولی است که مقید اطلاق خصوص می گردد  
چنانچه در شروخ و حواشی آنها به شرح است \* و بعد دوم آنکه بطریق  
تتمیز یعنی بعد تسلیم آنکه عرف علمی مقید لفظ مطابق باشد پس  
این تخصیص در باب آیهان جاری است نه در مطابق الفاظ لسانی  
الاشباه فصل فی تعارض العرف مع اللغة صرح الزیلعی ونحوه بان  
الایمان مبنیة علی العرف لاعلی الحقایق اللغویة \* جواب سیوم از شبهه  
قد عند الذبح آنکه اهلال لغیر الله بر دو نوع است اول آنکه عند  
الذبح اهلال کند \* دوم آنکه قبل ذبح اهلال کند بعد از ان همین  
نیت باقی و مستمر ماند تا آنکه به نیت سابقه ذبح کند اگر چه در  
ظاهر بر حسب عادت قدیمه در وقت ذبح نام خدا بر زبان آرند  
پس در صورت اولی اهلال در وقت ذبح حقیقه و شرعا موجود است \*



و در صورت ناپید شمرعا و کما موجود و باقی است بحکم استصحاب حال  
و بموجب قاعده شریعیه که اذ او جل شریع و لم یطره علیه صلوة  
بحکم بوجود ذلك الشیء یعنی وقتی که چیزی حادث شود و بعد از آن  
را رفع او یافته نشود پس ببقای آن حکم کرده خواهد شد تا وقتی  
که بانه ام آن نیقین نباشد و مناشئ آنکه کسی وقت خروج از  
خانه خود نیست کند که در اوقات سجده رفته نماز قلیل و وقت ادا  
نواهم کرد بعد از آن از نیت سابقه برنگردد و هم منافی آن از و  
سرد نه شود و وقت دخول در مسجد معهود تجدید نیت نکند  
و نماز شروع نماید در صورت نماز شش ادا خواهد شد و نیت  
سابقه کافی و وافی خواهد بود و لما فی الاشهاد فی البحث السامع فی  
وقت النیة اذ اتوا فی منزله لیصلی الظهر ثم حضر المسجد و  
افتتح المصلوة بتلك النیة فان لم یشتغل بعمل آخر تکفیه تلك النیة  
المقدمة علی الشروع و تبقی الی وقت الشروع حکما اذا لم یبطل لها  
بغيرها کما فی الصوم و ایضا فی شرائط النیة الرابع ان لا یاتی  
بمناف بین النیة و المفوی اتمهی پس اگر قید عند الذبح  
تسلیم کرده شود بر بین تقدیر نیز صورت مسؤله در آیت  
موصوفه داخل خواهد شد زیرا که اهللال عند الذبح عام است

که حقیقه باشد یا حکما و شرعا و در صورت هر قوه اگر چه حقیقه مستحق نیست اما شرعا موجود است نه اینکه قید مذکور خارج می کند آنرا چنانچه معترض فهمیده است فعوذ بالله من سوء الظن \* اگر کسی گوید که چنانچه در در آن شریف قید عند الذبح نیست پس قید تعظیم غیر اینه یا تقرب غیر اینه نیز نیست پس اگر قید اول صحیح نیست قید ثانی اندک جایزه شد \* و خلاصه شبیه آن است که اگر قید تعظیم غیر اینه زیاده کرده شود پس اعتراضات و قباحات که در صورت قید عند الذبح وارد می شود برین تقدیر نیز واقع می گردد \* و اگر آن قید اعتبار نه کرده شود پس لازم می آید که بمجر د نام گرفتن غیر خدا بر جانوری حرام شود \* چنانچه در صورت بیع و شراء و هبیه و دیگر معاملات می گویند که این جانور برای قتلان کس است \* جوابش این است که قید تعظیم و تقرب مستفاد است از حرف لام موضوع برای اختصاص که در لفظ لغیر الله است \* چنانچه تعظیم و تقرب مستنبط است از حرف هلی که در آیت کریمه و ما ذبیح هلی انصب است چنانچه سابقا مفصلا گذشت اگر کسی گوید که تسلیم کردم که در صورتی که قبل از ذبح نام غیر خدا ذکر کرده شود سپس این ذکر حکما و شرعا تا ذبح باقی می ماند اما

این بقای حکمی در صورتی است که بعد آن خلافت ذکر سابق یافته نه شود چنانچه این قید در فاعله مرقومه مذکور است اما در صورت مذکوره خلافت ذکر سابق یافته شده است زیرا چه وقت ذبح از اهلل بنام غیر خدا رجوع کرده اهلل بنام خدا می توانی کرده می شود پس ذکر سابق چنانچه حقیقه منتهی است حکما و شرعا نیز معدوم و مرفوع گشت پس چرا حلال بنا شد ؟ جوابش بدو وجه است اول آنکه مدار بقای ذکر سابق بر بقای نیت سابقه است و در صورتی که نیت سابقه یعنی تزیب بغیر خدا تا وقت ذبح باقی و مستمر ماند البته ذکر سابق نیز مکما و شرعا باقی و مستمر خواهد بود و این را در صورت است اول آنکه خیفه موجود باقی باشد باین طوری که تجدید او استینافا نیت تزیب به آن غیر عند الذبح کرده باشد و دوم آن که حکما و شرعا موجود باشد باین طوری که از نیت سابقه برنگردد و آنرا از دل خود دور نکند اگر چه وقت ذبح اعاده آن نیت سابقه نه کرده باشد زیرا چه در شریع شریف فاعله مستمره است که وقتی که قصد و نیت امری یافته شود بعد از آن تا وقتی که نیت و اراده سابقه را از دل خود دور نکند یا امر مخالف و منافی نیت ماصیه یافته نه شود پس

نیت متقدمه باقی شمرده می شود یعنی شرعاً و حکماً نیت باضیه را  
اعتبار کرده به بقای آن حکم نموده بر حسب آن رعایت نموده  
می شود چنانچه اگر بعد مغرب نیت روزه فردا کرده شود و منقضی  
آن یافته نشود پس شرعاً نیت شب گذشته اعتبار کرده بصحت  
روزه حکم نموده می شود و هرگاه این قاعده مشرعیه معامول شد  
پس در صورت مذکوره نیت متقدمه در وقت ذبح نیز شرعاً  
موجود است پس اهلال بنام غیر خدا و غیر شرعاً باقی ماند و هرگز  
منتفی و منعدم نگردد چنانچه از احشایه و نظایر منقرضه است قول  
شد پس با وجه بقای اهلال نام غیر خدا و استمرار نیت تعظیم  
او صرف ذکر زبانی بنام شریف او تعالی بدون نیت تقرب  
یجناب او تقدس هیچ فائده در باب حل ذبیحه نمی بخشد  
زیرا تعظیم خدا تعالی از لسان و از جنان وارد و شرط  
است و اگر یکی از این دو امر ترک شود ذبیحه حرام می شود  
چنانچه سابقاً از جامع الرموز و غیره مرقوم شد فذکر  
و سردرین باب آن است که چنانچه نسیمیه مطهر ذبیحه است  
هم چنین اهلال بنام غیر خدا منجس او است پس به سبب اجتناب  
مطهر و منجس نجس خواهد شد چنانچه قاعده مشرعیه است که اگر

شی طاهر و شی نجس مخلوط گردد پس غلبه نجس را است \* و ظاهر  
است که مابین نجس حرام است زیرا چه انتفاع و استعمال  
نجس مطلقاً حرام است هر چه که باشد و اکل اعظم و جود انتفاع  
است چنانچه در به ایه در کتاب الاشرار مرقوم است  
الانتفاع بالنجس حرام و لایزال واجب الاجتناب و فی الانتفاع به اقتراب  
پس این ذبیحه نیز حرام است \* جواب دوم آنکه منجمه شرط  
عل ذبیحه سه شرط است \* اول تعظیم او تعالی بذکر لسانی \* دوم  
تعظیم او تعالی بذکر قلبی چنانچه سابقاً از جمیع الرموز و در مختار  
منقول شد \* سوم اخلاص یعنی غالص کردن ذکر او تعالی از  
غیر لسانی الهدایة والشرط الذکر الخالص پس اگر یکی ازین سه  
شروط فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد \* پس اگر وقت ذبح نام غیر او  
تعالی گوید اگر چه با ذکر نام خدای تعالی و یا با قصد تعظیم او تعالی ضم کند  
و یا تعظیم غیر او تعالی در دل آورد اگر چه با تعظیم او تعالی و یا ذکر او  
تعالی خلط کند درین هر چهار صورت ذبیحه حرام خواهد شد \* پس در صورت  
مرقوم که قبل از ذبح او نام غیر او تعالی یا ذکر زبانی و تعظیم جنائی او گفته  
باشد و وقت ذبح او نام او تعالی بگوید در حالیکه تعظیم غیر  
در دل باقی باشد اگر چه با تعظیم او تعالی مخلوط بود ذبیحه حرام

و ابدان به جت آنکه درین صورت اگر چه ذکر زبانی بنام غیر  
وقت ذبح یافته نه شد اما ذکر قلبی یعنی تعظیم آن غیر در دل باقی  
است اگر چه بقای حکمی بود پس یشک و بیحر حرام است و زیرا چه  
اطلاص دلی به تعظیم او تعالی که مشروط علی ذبح است و درین صورت  
مفقود است و نیز قاعده مشرعیه است که هر گاه زبان و دل  
مخالف شوند پس آنچه در دل است شریعتاً معتبر است لکن الاشیاء  
فی المعتقد المتأخر فی محل الحجة اذا اختلف القلب واللسان  
فالاعتقود ما فی القلب چنانچه سابقاً نیز مذکور شد و است و در دل  
آن را کتب فقه و فتاوی بفضلاء تعالی مذکور نخواهد شد و انتظار  
و سید درین باب آن است که ذبح یعنی صرف و بختن خون  
چانوری عبادت محضه است و مخصوص بجای عز و علا است پس  
برای غیر خدای تعالی هرگز جایز نیست بلکه حرام محض بلکه کفر است  
چنانچه جمهور مجتهدین به کفر ذبح قائل اند کما مراراً و بمراراً  
و قاعده شریعت است که هر عبادت بهر کیفیت و کمیتی که در شرع  
وارد است در آن زیادت و پاکتی که درین از طرف خود جایز نیست  
خلاصه آنکه به هیچ وجه تصرف در آن درست نیست و هر گاه که ذبح  
یعنی کشن جان چانوری قسمی از عبادت است پس آن

نیز بهر وجهیکه جان آفرین مقرر ساخته است بهمان وجه ادا نمودن  
 ضرور است و دخل و تصرف از جانب خود در آن نمودن  
 حرام است و ذبح در شرع باین طور مأمور است که شخصی  
 عاقل صاحب مات توحید جانوری را که در شرع حلال است بآله  
 تینز و گهای که در گردن حیوان است قطع کند در حالیکه از زبان نام  
 شریف او تعالی بدو نضم چرنی دیگر بگوید و در دل نیز تعظیم او تعالی  
 بگیرد کت احدی در آرد پس اگر ذابح موحه نبود یا آله نیز  
 بر نه نباشد مانند آنکه از عمامه جانوری را بشکند حرام خواهد شد  
 و هم چنین اگر صرف بنام غیر خدا یا بشرکت با نام او تعالی ذبح  
 کرده شود و علی بن ابی طالب اگر به تعظیم غیر خدا یا باضم تعظیم  
 او تعالی ذبح نموده شود حرام می گردد و درین باب  
 همان است که ذبح در شرع عبادت است پس اگر  
 بنام و تعظیم او تعالی باشد منسوب بجناب او تعالی خواهد بود  
 و البته جای خواهد شد اگر بنام غیر خدا یا تعظیم غیر و یا به شرکت  
 غیر با او تعالی در ذکر و تلاوت یا تعظیم باطنی ذبح کرده شود هرگز  
 منسوب بحضرت سبحانه نخواهد شد بلکه مطرود و مردود خواهد بود  
 و بی شک حرام و نجس خواهد گردید و نکته درین باب آن

است که شریک نمودن احدی را با او تعالی خواه در ذات  
 خواه در صفات مبنی بر ترین افعال است نزد حضرت واحد  
 احد متوجه تعالی مما یشرکون و تقدیر مما یقولہ المهرکون و تنزه  
 مما ینهبہ الضالون لهذا فرموده است که ان الله لا یغفر ان یشرک  
 به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء یعنی خدای تعالی هرگز نیامرزد  
 شرک را و بیامرزد سوای شرک را برای هر که بخواهد و در صحیح  
 مسلم حدیث قدسی مرقوم است که قال رسول الله ﷺ قال الله  
 تعالی انا اغنی الشوکاء عن الشربک من عمل عملاً أهترکت الله معی  
 غیری ترکته و هر کته و فی روایة ما نامنه بری و هو الذی عملہ  
 ترجمه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که خدای تعالی فرمود که  
 من بجز نیازترین شریکان هستم از شرک و کسی که عمل کرد  
 کاری را که شریک گردانید در آن کار یا من غیر مرا بگیرد از من  
 آن کار را و شرکت او را و در روایتی آن است که پس  
 من بجز از آن کار و آن کار برای کسی است که عمل کرد  
 برای او یعنی آن چیز برای آن شریک است و خود قبول نمی کنم  
 آن را زیرا چه چون به سبب شرک خبیثی در آن پیدا گشت  
 پس قایمیت مقبولیت بخیرت واحد احد ندارد و لهذا آن چیز



هر دو درگاه احد و آن شخص را ندید بارگاه همد گشت  
 والعیاذ بالله منه پس هرگاه در ذبح جانوری که قسمی از عبادت  
 است تعظیم غیر خدا ملوث گشت در حقیقت این عبادت برای غیر خدا در  
 شد پس بی شبهه خبی قوی بدو می رسد که بدتر از مردار گشت زیرا چه  
 مرده بدون تعظیم خدا اکتبوس گشته و این ذبیحه به تعظیم غیر خدا گشته  
 گشته است و از اینجهاست که در باب قبول جمیع عبادات اخلاص  
 برای ذات پاک او تعالی شرط است و اخلاص در عبادت عبارت  
 است از جدا کردن غیر از عبادت خدا تعالی و هرگاه اخلاص  
 در عبادت شرط است پس لحاظ غیر در عبادت گنجایش ندارد  
 چنانچه او تعالی فرمود و ما امر و الا لیمجد الله مخلصین له الدین  
 حنفاء حکم کرده نه شدن مگر آنکه پرستش کنند خدا تعالی را در حالیکه اخلاص  
 کنندگان اند برای او تعالی دین خود را در حالیکه بیزارند از جمیع  
 ادیان دیگر و چون قصد و لحاظ غیر در آن دخل یافت هرگز اخلاص  
 متحقق نه شد پس همانا که از درجه مقبولیت دور خواهد شد و همین سبب  
 است که در حدیث صحیح وارد است که ریای عبادت فعلی  
 برای معایه کنانیدن غیر و هم چنین سمع یعنی عبادت قوی  
 برای شنوایدن دیگری قسمی از شرک است چنانچه در مشکوٰۃ

مشرف است که الریاء العزک و این جمله را سینه بار فرمودند  
 و وجهش همان است که هرگاه در عبادت علی یا قلی ملاحظه غیر و  
 قصد آن مداخلت یافت بوی شهر ک پیدا کرد و بدین قبول عروج  
 نیافت بلکه در درگاه ر و طرد بیفتاد پس ذبح جانورزی یا ذکر  
 زبانی بنام خدا و با تعظیم دلی برای خیر خدا کمال مشابست  
 بنامه باریا دارد که در ظاهر قیام و رکوع و سجود و غیره برای خدا  
 می کند و تسبیح و تهلیل و تحمید از زبان بنام خدای نماید اما در  
 دل خوشنودی غیر خدا و تقرب بنیر او مقصود می دارند  
 و سر درجن باب آن است که اصل در اعمال نیست است و  
 مدار ثواب و عقاب بر نیت است چنانچه در حدیث شریف  
 که در ابتدای مشکوٰه وارد است انما الاعمال بالنیات و انما لكل  
 امرء ما نوى یعنی یحز ازین نیست که جزائی هر عمل منوط بر نیت  
 است و یحز ازین نیست که برای هر مردی یحزنی است که نیت آن  
 کرده باشد و نیز در صحیح مسلم است ان الله لا ينظر الى صوركم و  
 اموالكم ولكن ينظر الى قلوبكم و اعمالكم ترجمه بدستگاه الله تعالی  
 نظر نمی فرماید بسوی صورت های شما و اموال شما و لیکن نظری فرماید  
 بسوی دل های شما و اعمال شما پس ظاهر شد که تسبیح خدا از زبان،

باینست تعظیم غیر در جثان اجمالا مشرعا معتبر نیست بلکه متبرهان  
 است که در روان است و نیز قاعده مشرعیه که اذا اختلف  
 القلب واللسان فالاعتبار بما فی القلب علی ما مر من الاشباه \*  
 و هرگاه جانور مرقوم به سبب نیست تعظیم غیر خدا در وقت ذبح او  
 محل شرک شود و شرک نزد او تعالی نجاست است و ازین محاست که  
 او تعالی مشرک را نجس فرموده است قال الله تعالی انما المشرکون  
 نجس و هر نجس حرام است پس جانور مرقوم نیز حرام است  
 علاوه بر این آنکه در صورتیکه نام غیر خدا در وقت ذبح جانوری  
 بر زبان آرند آن جانور حرام و نجس می شود و موجب آن شرک  
 زبانی است پس هم چنین بر تقدیریکه تعظیم غیر خدا در وقت  
 ذبح جانوری در دل دارند آن ذبیحه حرام و نجس خواهد شد  
 و باعث آن شرک نهانی است \* اگر کسی گوید که بر تقدیر شمول  
 قید مذکور اعنی لفظ عند الذبح هر دو صورت مرقومه را اعنی ذکر  
 حقیقی و کلمی را جمع در میان حقیقت و مجاز لازم می آید زیرا به  
 صورت اولی معنی حقیقی است و صورت ثانیه مجازی چه آبش  
 اولاً آنکه مفسر یک قید مرقوم را در تفسیر خود آورده اند شافعی  
 الحمد لله و نزدیکان جمع بین الحقیقت و المجاز درست است

اما فی کتب الاصول پس این اعتراض بر حنفیان متوجه نمی شود  
 زیرا چه ایشان قید نمی دهند بلکه تجویز هم نمی کنند و از اینجا که اکثر  
 اهل تفاسیر متقدمین شافعیان و معتزلیان اند خصوصاً  
 تفاسیر یکم و دومین و یاد مروج است اکثر اذان مالیت ایشان  
 است چنانچه یزصادی و جلالین و کشاف و غیره پس اگر کسی  
 از حنفیان متأخرین بحجبت تبعیت شان در سر اسری هم چنان  
 عبادت را نقل کرده یا ترجمه نموده چه عجب چنانچه صاحب  
 تفسیر حسینی نیز درین ورطه افتاده است \* جواب ثانیاً آنکه  
 دومین جامع بین الحقیقه و المجاز نیست بلکه عموم مجاز است زیرا چه  
 مراد از مذکور عند الذبح مذکور شرعی است و مذکور شرعی شامل است  
 بهر دو صورت و ادعوم مجاز نزد حنفیان جایز است کما فی کتب  
 الاصول \* اگر کسی گوید که مجاز را قرینه ضروری است و درین جا که امام  
 قرینه بر معنی مجازی است \* جوابش اولاً آنکه عموم لفظ ما اهل  
 همین قرینه قویه کافی است که متعرض اذان غفلات نموده است \*  
 و ثانیاً آنکه کلام در اصطلاحات شرعی است و اصطلاحات شرعی اگر چه  
 به نسبت لغت مجاز است اما به نسبت شرع حقیقت است مجاز  
 نیست حتی که محتاج بسوی قرینه باشد \* جواب چهارم از سوال سابق

بلحاظ قید عند الذبح آنست که لو سلمنا که قید عند الذبح انشائی  
 نباشد بلکه احرازى بود پس قائده اشش این تواند بود که  
 حرمت آن جانور بر تقدیرى است که اهللال در وقت ذبح  
 موجود و باقى باشد یعنی اگر قبل از ذبح از اهللال سابق در گزند  
 و ازان نیست باز گردد و خالصه به ذبح کند حلال خواهد شد و  
 یا آنکه جانور منذور مرقوم را پیش از ذبح او بزند و یا یکى  
 بدهد تا البته اهللال مقدم مرتفع خواهد شد و عند الذبح باقى نخواهد بود  
 پس قید مذکور احراز از این صورتهایا شد \* پس می گویم که با وجود  
 این احتمال استدلال مستدل مرقوم تمام نمی تواند شد \*  
 جواب پنجم آنکه از اینجا که آیت موصوفه ظاهرا شامل است  
 تمایک را که بر اى غیر الله نموده شود یعنی جانوری که آواز  
 برداشته شود بر او نام غیر خدا بقصد تمایک او برای آن غیر  
 پس متوهم می شود که امثال این نیز حرام باشد و حال آنکه  
 بردن نام انسانی بر جانوری بقصد تمایک او برای آن در شرع  
 درست است پس ممکن است که مفسرین مقیدین غرض  
 از قید مذکور اخراج صورت تمایک را قصد کرده باشند و حاصلش  
 آنکه جانوری که بنام غیر خدا مکرر کرده شود وقتی حرام است که

مقصود نادر از ذکر کردن نام غیر بر آن جانور آن باشد که این جانور را برای تقرب بسوی آن غیر ذبح کند بخلاف صورت های تمایک که این مقصود در آنها مفقود است \* پس با وجود احتمال مرقوم تمسک مستدل ناقص است \* جواب ششم آنکه چون لفظ ما عام است جانور و چیز دیگر را پس مخمل است که مراد منفسه بین مذکورین از قید مرقوم تخصیص لفظ ما مجبویان بوده باشد یعنی غرض اصلی از لفظ عند الذبح اشاره باین معنی باشد که مراد از لفظ ما جانور است پس این قدر دانستنی است که از جوابهای مرقوم کسی گمان نکند که قید عند الذبح صحیح است و موافق این رساله آن را تسلیم کرده است حاشا و کلا چه قید مرقوم خلاف روایت و درایت است چنانچه مفصلا مذکور شد بالا مرید علیه هرف بملاحظه رخای عنان و توسیع میدان جولان و بلا حظه توفیر الزامات و تمکیر افادات این احتمالات عقابیه و تقریرات دقیقه به معرض بیان و بمشاهد بیان آورد و در حقیقت جواب حقیقی همان جواب اول است که صاحب تحقیق و تمیز مولانا عبدالعزیز قدس الله سره العزیز در تفسیر عزربان اشاره فرموده اند

شعر و فان القول ما قالت جزام و ان كثر التعجب في الكلام و ايج  
 قليل البضاعة و كبر الشناعة اگر چه درین باب  
 بسیار دست و پا زده و حكم مذکور را به منحصه بیان جلوه عیان  
 داده و هر دو حی را ابو جوده شنی اثبات نموده و بدلائل قطعیه  
 فیرا همین یقینیه بنایه ثبوت رسانیده و دفع معارضات و رفع  
 شبهات حتی الامکان کرده اما فضل تقدم و شرف سبق  
 مر جتاب عالی قباب راست قدس الله سره العزیز  
 فلو قبل ممكها ما بکیت صباية و بسعدی شفیت النفس قبل التقلیم  
 و لكن بکت قبلي فیهیج لي و البکاء بکاء ما فقلت لفضل المتقلیم  
 و اگر کسی را شبهه خطور کند که در صورتیکه معنی ما اهل به بغیر الله  
 مافزودی علیه اسم غیر الله باشد و قید عند الذبح نیز مقبر نباشد  
 و افظ ما که در آیه کریمه واقع است شنی عام است یعنی خواه  
 من قبیل جانور باشد یا غیر آن بود از قبیل ماکولات و مشروبات  
 یا از جنس دیگر مانند زرو سم و غیره پس اگر مراد از و با تحصوص  
 جانور باشد پس موجب تخصیص کیست و بر تقدیر عموم اد و ج  
 تفسیر کلمه ما بافظ جانور چیست و جوابش آنکه از تقریرات سابقه  
 و غریبات لافحه که در اثبات معنی آیه کریمه از کتب لغات

و تفا سیر مدین گردید و نیز آن تحریرات باخپه که در شوال است  
و جوابات مرقوم شد ظاهر و باهوی و باهرو پیدا گشت که حاصل  
معنی آیه شریفه نذر لغیر الله است و نذر لغیر الله هر چیزیکه باشد  
و برای مهر که بود مطابقا حرام است و مورد آلت نیست عظام است  
پس اگر کسی بطلق از مهر جنس که باشد خواه از صنف حیوانات  
مبایه خواه از قسم ماکولات دیگر خواه از نوع اشیاء دیگر از آیت  
مجیده محرره اراده کرده شود صحیح می تواند شد و اگر بقرینه  
میته و خنزیر و موقوذه منخنقه و ما اكله السبع و ما ذبح علی الهیص  
و غیره تخصیص لفظ ما بجوان کرده شود بعید نیست و نیز بر علایت  
شیوع عادت مردمان که اهللال بر جانوران می کنند نه بر اموال  
دیگر چنانچه فاتحه رسمیه که بر قسم ماکولات می کنند نه بر جنس مایوسات  
و نه بر صنف دراهم و دنانیر و فلوس و غیره اگر خاص جانور مراد داشته  
شود عجب نبود اما از اینجا که الفاظ فرآن که احتمال معانی متعدده  
و داشته باشد یلا فرینه قطعیه قرآنی و بنیر دلالت حدیث صحیح  
جمع علیه حمل آن بر احدی از معانی محتمه و بدون ورود اجتماع  
منفسه بین متممین ترجیح احدی از مذکورات متعدده هرگز جایز  
نیست لهذا یکی از دو احتمال مرقوم را معین و مشخص نمی توان



که در بانه همین قدر باید گفت که هر دو احتمال درست و ممکن  
 است و امداعلم بمراده و از این جا است که مفسرین محققین  
 در تفسیر آیت های قرآن که معانی متکثره و احتمالات متعدده  
 می دارد احتمالات عقابیه متبوعه ذکر کرده اند اما تعیین یکی از آنها  
 را بعلم الهی تنویض نموده اند زیرا چه در مشکوٰۃ شریف در  
 کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال  
 فی القرآن براهه فلیتبعه مقعد من النار کیسه به گوید در تفسیر قرآن  
 برای و عقل و قیاس خود بی آنکه مستند از نقل داشته باشد  
 پس باید که به گیرد جای نشست خود را از آتش و دوزخ  
 و فی روایه من قال فی القرآن بغیر علم فلیتبعه مقعد من النار  
 و نیز در کتاب و باب مرقوم مرقوم است قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم من قال فی القرآن براهه فاصاب فقد  
 اخطا یعنی هر که بگوید در تفسیر قرآن و تاویل کند در آن از پیش  
 خود پس صواب کند و در باید حق را پس به تحقیق خطا کرد یعنی  
 اگر به در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق  
 او خطا کرد حکم خطا دارد و شیخ عبدالحی دهاوی رحمه الله علیه در  
 شرح این حدیث گفته که اگر تفسیر آیتیه کند و جرم کند که مراد حق

همین است پس این معنی جزیه نقل از ائمه اهل تفسیر که بر سه  
سند آن بجزیت رسالت درست نباشد اما اگر تاویل کند بطریق  
احتمال و بگوید که تواند مراد این باشد پس این به شرط  
موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است انتهی  
اگر کسی گوید که در صورتیکه احدی جانور می را بنام غیر  
خدای تعالی نام زد کند و یا زمینی و یا چیزی دیگر را با این لفظ که این  
چیز برای فلان میت بر من واجب است یا این چیز را برای  
فلان پیرنزد رکردم و یا بنام فلان بزرگ دادم و امثال این ها  
اما در دل خود مراد و مقصود از این کلام آن دارد که نذر برای  
خدای تعالی و تقرب بجناب او است و ثوابیکه از خورائیدن  
آنها حاصل شود برای آن میت نام زده بر سه \* پس این نذر  
صحیح و خوردن آن چر و محاصل آن زمین جایز است یا نه \*  
اگر جایز است پس کییکه بنام اولیاء نذر و نیاز می کند همین  
مراد می دارد و اگر جایز نیست پس لازم می آید که محاصل اراضی  
که بنام انبیاء و اولیاء موقوف است حرام بود و حال آنکه علماء  
مقدمین و فضلاء متأخرین قرنهای بعد قرن باستحلال آنها فتوی  
داده اند و خود از ان با انشاع گرفته و بدیکران رسانیده اند

و کسی از عامای پیشینان و فقهای گذشتگان بر این اعتراض نکرده  
و احدی از ان اعراض ننموده پس در حقیقت اجماع نامی مسلمین  
بر جواز و نحل آن منتقد گشت و آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
فرموده اند که ما را آه المملون حمنافه و عند الله حمن \* و نیز ارشاد  
نموده اند که لا یجتمع امتی علی صلاۃ \* و امثال آنها پس ازگار  
اجماع مرقوم بسوی ازگار این همه احادیث رجوع می کند  
و الیها ذبا لله منه \* جو آبش موقوف بر تمهید مقدمه ایست و آن  
این است که مقصود معترض از سوال مرقوم آنست که آنچه  
عوام نذر الخیر الله می کنند تاویل کرده حمل بر صحت نماید و حرام  
را متبدل کمال سازد و این رسم باطل که فیما بین العوام  
شائع و ضائع است باین تاویل فاسد جاری دارد لیکن  
این قدر نمی فهمد که این تاویل را یک وعذر لنک هیچ وجه  
ناذرا و هم تاویل را فائده نمی بخشد زیرا چه بچاره عوام گالانعام اند  
این چنین تقریرات و تدقیقات در ذهن صافی و طبع سالم  
شان نمی گنجد هر چه در دل می دارند بر زبان نینرمی راند \* زیرا چه  
کسی که در دل خود نذر خدا می تعالی منظور دارد و تقرب  
بجناب او تعالی جوید پس او را چه ضرورت افتاده و کدام

حاجت روداده که از زبان تدر بنام نجر خدا نماید و خود را  
در صورت حرام و کفر و شر که اندازد آیا آن کس قدرت  
نمی یابد که آنچه در دل دارد بر زبان نیز آورد؟ پس فی الواقع  
این همه تاویل اقوال جمال و تصحیح افعال و اعمال ایشان  
موجب ضلالت خود و ضلال ایشان است فعوذ بالله  
من شرور افعالهم ومن سیئات اعمالهم فی الفصول العمدية فی  
فصل ما یوجب الکفر وما لا یوجبہ اعلم انه اذا کان فی  
المسئلة وجوب الکفر ووجه واحد یمنع التکفیر فعلى المفتي  
ان یحیل الى الوجه الذی یمنع الکفر تحمیفا للظن بالمسلم ثم  
اذا كانت نية القائل ذلك فهو مسلم واثبات ثبوتة هو الوجه الذی  
یوجب الکفر فلا ینفعه حمل المفتي کلامه على الوجه الذی لا یوجب  
الکفر و یومر بالتوبة والرجوع عن ذلك ویتجدد النکاح بعد  
الاسلام ثم ان اتى بکلمة الشهادة على وجه العادة لم ینفعه ما لم  
یرجع عما قال لانه بالاثبات بکلمة الشهادة على وجه العادة لا یرفع الکفر  
یعنی بدان که وقتی که در صورتی چند وجهی یافت شود که هر یکی  
از آنها موجب کفر باشد مگر یک وجه که مانع کفر بود پس برین  
تقدیر واجب است بر مفتی که بمرد مسلم گمان نیک برد و

به کفر او حکم نکند باینکه بر حسب وجبی که کفر را منج کند فتوی دهد  
بستر دانستی است که اگر فی الواقع نیت آن شخص همان  
وجه مفتی به باشد پس البته آن کس مسلم است و فتوی  
منفی بر جای خود است و اگر فی الحقیقت نیت آن کس همان  
وجه مکنز بود پس حکم مفتی کلام او را بر وجه خبر مکنز هیچ فایده  
نمی بخشد بلکه فتوی مفتی را باینکه است زیرا چه در نفس  
الامر آن کس کافر شد پس امر کرده خواهد شد بنوبه  
و استنفا و رجوع از ان قول و عمل و به تجدید اسلام و  
پرتو بیج ثانی باز و به خود استتیر یادداشتی است که اگر  
شخص مرقوم کلمه شهادت را بر سبیل عادت سابقه  
خود خوانده باشد هرگز مسلمان نخواهد شد باینکه ضرور است  
که اولاً از قول و فعل مرقوم رجوع کند و از سه نوا بیان آورد  
و تجدیداً کلمه توحید و شهادت بخواند زیرا چه از گفتن کلمه  
شهادت بر حسب عادت هرگز کفر او که بسبب قول  
و فعل مرقوم او را لاحق شده باشد مرفوع نمی شود  
مادامی که قول مکنز را ترک نکند و اذن رجوع ننماید و تا وقتی که کفر  
او مرفوع نشود هرگز مسلمان نخواهد شد زیرا چه کفر او اسلام

بایکدیگر ضد اند و دو ضد در یک جامع نمی شوند انتهی پس  
 بعد تمهید مقدمه مذکور بدانکه نذر لغیر الله که در میان عوام مروج  
 است بر دو نوع است اول آنکه آن غیر را بصورت  
 سادات نام او را می خوانند و می گویند یا حضرت پیردستگیر  
 این جانور را یا جانوری را نذر و نیاز شما کردم قبول فرمایند  
 اگر فلان حاجت مرا عطا کنید تا آن را ادا خواهم کرد و دوم آنکه  
 بدون نذر یا بنویسند که اگر فلان حاجت من بر آید بزی را یا این  
 بزر را برای فلان بزرگ یا بنام فلان ادا خواهم نمود و امثال  
 آن بهر عبارتی که این منی را ادا کند و این صورت را در منی  
 نذر لغیر الله محکم است اصلا احتمال و تاویل امر دیگر ندارد  
 زیرا به حقیقت عبارت مرقومه نذر لغیر الله است پس نیت  
 خلاف ظاهر هرگز مستبر و مقبول نخواهد شد و تاویل مرقوم در  
 سوال اصلا گنجایش ندارد زیرا به قاعده اصول است که در  
 هر کلام منی حقیقی ادا صل است یعنی هر لفظ بر منی حقیقی او  
 محمول خواهد شد تا و قیاسه قریبه قویه برخلاف آن یافته نشود  
 و نیز به جهت آنکه عبارت مرقومه در منی نذر لغیر الله صریح  
 است و محتاج به نیت نیست پس نیت خلاف ظاهر

او هرگز مسموع و معتمد نخواهد شد زیرا بهر قاعده اصول  
 است که هر کلامی که در مرادی طرح باشد حکم اول لازم  
 خواهد شد و محتاج بسوی نیت و اراده نخواهد شد \*  
 خصوصاً حکم لفظ نذر این است که کلامی که موضوع برای  
 نذر باشد محتاج بسوی نیت نخواهد شد لمانی الجلیبی  
 حاشیه شرح الوفاة قوله ثم ان لم يقوشياً الخ اقول وجه كونه نذراً  
 ان اللفظ موضوع له ودلالة اللفظ لا يحتاج الى النية لانه حقيقة كلامه  
 و نیز باعتبار آنکه بنای احکام شرعی منوط بر ظاهر است هر چه  
 در نظر دید و در ظاهر مشهود شود بر حسب آن اجرای احکام  
 دنیاوی نموده خواهد شد \* و نیز بلا حظه آنکه الفاظ ناذرین  
 مبتنی بر عرف است یعنی عبارت ناذر بر معنی عرفی محمول است  
 و عبارت مرقوم در عرف عام و در استمال خواص و عوام در  
 معنی نذر انیرا سه معروف و استعمال است چنانچه در اشباه در  
 قاعده سادسه العادة محكمة مرقوم است \* و منها لفاظ الواقفین  
 تبتني على عرفهم و كل اللفظ الناذر و الموصي و الخالف \* پس  
 بر تقدیر یک عبارت مرقوم از کسی صادر گردد و قرینه قویه بر خلاف  
 ظاهر کلام او یافته نشود بلا تأمل بحرمت آن فتوی داده خواهد شد

چنانچه در صورت عکس آن مثلا احدی جانوری را بنام خدا ذبح  
 کند حکم جل آن نموده خواهد شد مگر و ذیکه قرینه قطعیه بر خلاف آن  
 یافته شود پس البته بحرمت آن حکم کرده خواهد شد چنانچه اگر کسی  
 جانوری را پیش قبری یا بتی و امثال آن برود و تعظیم آنها  
 کرده و ایتام در حضور و مقابله و قرب آنها نموده ذبح کند  
 اگرچه در ظاهر نام خدای تعالی بر زبان راند پس بی شک  
 و بلا تامل بحرمت آن حکم نموده خواهد شد زیرا که این همه  
 افعال ظاهری قرینه یقینیه و دلالت قویه بر غیث الله تعالی دارد  
 هیچ تامل را در آن دخل و گنجایش نیست چنانچه دلایل  
 آن از کتب معتبره بفضل تعالی مرقوم خواهد شد فیهل من  
 منتظر فلیمنتظر و بالتفرض و التقدیر اگر فی الواقع نادر مرقوم منی حقیقی  
 کلام خود را اراده نکند بلکه خلاف ظاهر عبارت خود مراد  
 دارد یعنی الفاظ نذر غیر الله گوید و مقصود و ملحوظ از آن  
 تعظیم آن غیر ندارد بلکه نذر برای خدای تعالی مقصود و تعظیم  
 و تقرب او تعالی ملحوظ دارد و از ذکر کردن نام آن غیر  
 صرف ابصال ثواب آن نذر بروح او منظور باشد پس  
 دیانه فیما بین و بین الله تعالی مقبول خواهد شد یعنی نزد



خدا ی تعالی که واقف باطن و نهان و ظاهر و غیبان است  
 نذر صحیح است و منذور حلال اما قضاء یعنی در احکام  
 دنیا و می هرگز مقبول نخواهد شد بآنکه بحرمت شئی منذور  
 مذکور حکم کرده خواهد شد و هر کسی که بر صورت مرقوم  
 مطلع خواهد شد در حرام است لمانی الاشباه فی المباحث  
 الناصح فی محل النیة لو قصد بلفظ غیر معناه الشرعی و اما فصل  
 معنی آخر کلفظ الطلاق و اراد به الطلاق من و نایق لم یقبل قضاء و یدین  
 یعنی اگر کسی کلامی بگوید و منی شرعی آن اراده نکرده بآنکه  
 منی دیگر که خلاف ظاهر است قصد نماید چنانچه زوجه خود را  
 بگوید که تو طایق هستی و ظاهر نکرده که مراد من منی شرعی  
 آن که رد کرده شده از نکاح است نبود بآنکه رد کرده از قید و  
 زنجیر قصد کردم پس درین صورت قاضی آن را قبول نخواهد  
 کرد بآنکه حکم بوقوع طلاق خواهد نمود اما اگر فی الواقع در نیت  
 خود راست خواهد بود پس عند الله مقبول خواهد شد و  
 هم چنین در اکثر کتب فقه و اصول مخرج است برای خوف  
 اطالت که مقتضای سویی ملالت است عبارتهای آنرا در اینجا  
 نقل کرده نشاء الله تعالی است که بهین تقدیر احکام

نذر الله جاری خواهد شد یعنی معرفت آن فقراء و مساکین  
و اسئال آنها خواهد بود و ناذر را اولاد و آباء او را و اختیار را  
خوردن آن جایز نخواهد بود چنانچه در کتب فقه مسطور و درین  
رساله نیز مذکور است و خلاصه تقریر این مقام و تحریر این  
مرام آن است که در صورتی که کسی از زبان خود نذر  
لغیر الله کند پس بر حسب ظاهر قول ناذر رجح مسلمان را  
واجب است که آن چیز را حرام دانند و هرگز او را نخورند  
مگر وقتی که نذر برای خدا به تقرب او تعالی بایقین ظاهر و آشکارا  
شود و هرگاه نذر الله متیقن گردد پس برای فقراء و مساکین تادلی  
آن مباح است و برای ناذر و اصول و فروع او و برای  
اغنیاء جایز نیست اگر کسی گوید که تسبیح کردم که آیت  
کریمه ما اهل به لغیر الله شامل است جانوری را که بنام غیر خدا  
نامزد کرده شود و وقت ذبح او نام خدا گفته شود یعنی آیه  
شریفه مقتضی حرمت صورت مرقوم است اما در جزو  
هشتم در رکوع اول در سوره انعام موجد است ما لکم ان لا تأکلوا  
ما ذکراهم الله علیه و قد فصل الله لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم  
الیه یعنی نیست مرثه را آنکه به خوردید از آنچه باد کرده شود

نام خدای تعالی بر او بدستیکه تفصیل کرد خدای تعالی و بیان  
فرمود برای شما آنچه حرام کرده شده است بر شما که و قتیکه  
مضطر شوید یعنی نایا ر شوید به خوردن آن انهی پس آیت مذکوره  
شامل است صورت مرقومه را و مقتضی حل آن است پس  
این آیت که متأخر است چنانکه نسخ آن نباشد و اگر  
بالمفروض حال آیت اولی و ثانیه معلوم نباشد که کدام ازین  
دو آیت مقدم است پس در صورت مرقومه تعارض آیتین  
ثابت خواهد شد پس چرا حکم تعارض کرده نمی شود و رجوع  
بمصل که اباحت است نموده نمی آید یعنی اذاتعارضاتما قضا  
والاصل الا با حقه یعنی وقتی که دو آیت متعارض شوند و یکی را  
بر دیگری ترجیح نباشد پس مرد و از در به اعتبار و احتیاج  
مناقط می شوند بعد از ان رجوع کرده می شود باصل مهرشی که  
اباحت است و جوابش بر چند وجه است اول آنکه می پسیم  
که آیت ثانیه عام است جمیع جانور را که بر او نام خدا ذکر کرده  
شود بهر نهیکه باشد یا خاص است بصورتیکه در شرع مهور  
و معین است در باب حل مهر ذبیح پس اگر عام باشد لازم آید  
که جانوری که بر او نام خدا گفته خنق کرده شود یا از عصا دیا از

سنگ کشته شود یا برای تنی و سنگی و قبری و امثال آنها ذبح کرده  
 شود حلال باشد و حالانکه حرمت این صورتها مخصوص قرآنی است چنانچه  
 در آیت مرقوم و المنخففة و الموقوفة و النطیقة و المتودیة و ما  
 ذبیه علی النصب الخ بالتفصیل مرقوم شد و پس میاوم شد  
 که آیت مرقومه خاص است بصورتیکه نام خدای تعالی گفته شود  
 و ذبح کرده شود بشرابطیکه در مشرع شریف مقرر و معین است  
 و یکی از شرایط ذبح آن است که نیت تعظیم خدای تعالی کرده  
 شود و اگر برای تعظیم و تقرب غیر خدا ذبح کرده شود حرام  
 است اگرچه ذابح عند الذبح از زبان بسم الله گفته  
 باشد اما مرصعا و آنفا بما لا مزید علیه لیکن  
 درین جائیز برای تنبیه و تذکیر عبارات دو کتاب تکرار مرقوم  
 می گردد فی جامع الرموز فی الوصی علی ذبیحة و ذبیح لغیره تعالی لم یحل  
 و انما قلنا لله تعالی لانه لو وصی و ذبیح لغیره تعالی لایحل لانه ذبیح  
 تعظیما له لا لله تعالی و فی الدل و المختار و الوصی و لم تحضره النیة  
 صح بخلاف ما لو قصد بها التبرک فی ابتداء الفعل او فوی بها اموا  
 آخر لا یصح فلا یحل و هرگاه ثابت شد که آیت ثانیه عام  
 نیست پس آیت اولی را هرگز ناسخ نمی تواند شد کما هو الظاهر

بجواب دوم آنکه اگر رض کرده شود که آیت ثانیه آیت  
 اولی را شامل است و تسلیم نموده شود که در میان هر دو  
 آیت تعارض واقع است پس دانستی است که قاعده کلیه  
 اصول فقه است که هرگاه در یک صورت دلیل محرم و دلیل  
 مباح هر دو جمع شوند و تاریخ آن مصادف باشد که کدام مقدم  
 است و کدام موخو و یکی را بر دیگری ترجیح نبوی پس عمل  
 به محرم کرده خواهد شد لمانی الاشیاء والنظایر اذا اجتمع الحلال  
 والحرام غلب الحرام حدیث آورده جماعۃ علماء جتمع الحلال والحرام  
 الاغلب الحرام للحلال ومن فوجها اذا تعارض دليلان احدهما  
 يقتضي التحريم والاخر الاباحه قدم التحريم وهكذا في كتب الاصول  
 بن کناه مخافة الاملا ل و معترض که جماعه اذا تعارضتا فاطا و يحکم  
 بالاصل الذی هو الا با حقه را قاعده کلیه نام نهاده است منشأی  
 آن سوء فہمی و لاعلمی او است بآنکه قاعده کلیه اذا تعارض المباح  
 والمحرم يعمل بالمحرم مخصوص قاعده مذکوره است جواب سیروم آنکه  
 در صورت تعارض دو آیت قاعده اصولیه بر این نوع است که  
 وقتی که در میان دو آیت تعارض ظاهر شود پس بدیش  
 وجوع کرده می شود باین طور که هر آیتی که او را حدیث موافق

بود راجح می باشد و اگر از حدیث رجحان احدی ثابت  
 نباشد پس بقول صحابه رجوع نموده می شود و اگر از قول اصحاب  
 نیز ترجیح احدی یافته نشود پس بقیاس شرعی رجوع آورده  
 می شود و یستر اگر از قیاس نیز غلبه یکی بر دیگری ظاهر شود  
 پس آن وقت باصل آن نمی که در آن تعارض واقع شده است  
 حکم کرده می شود برابر است که اصل آن نمی حل بود یا حرمت  
 اما آنچه متعرض گفته که وقت تعارض آئینین مطلقا با حاکم  
 کرده می شود پس این غلط محض و افترا می باشد لا ینت  
 لمافی کتب الاصول حکم التعارض بین الایتن المصیر الی السنة  
 و بین الممتن المصیر الی قول الصحابة و بین قولی الصحابة الی  
 القیاس و بین القیاسین الی تقریر الاصول و در صورت مرقوم  
 اگر تعارض آئینین مرقومین فرض کرده شود پس بر حسب  
 قاعده مرقومه واجب است که بسوی حدیث رجوع کرده شود  
 چنانچه حدیثی در ابراهیم شاه از سنن ابی داود منقول است  
 قوله علیه السلام لا تعرفی الاعلام ای عند القبور و ایضا فیها ان النبی  
 علیه السلام نهی عن ذیائح الجن چنانچه آئیده بفضاضه تعالی مذکور  
 خواهد شد و در دستور النضای از صحیح مسلم و صحیح

بخاری مروی است قال النبی صلی الله علیه وسلم حرّم الله تعالی  
ما ذبح امتی علی الاصنام والادقان والاوزار والابار والمبحار  
والانهار والبیوت والعمون والودیه فالذابح مشرک والمذبح بوهة مینة  
پس این احادیث و امثال آن مرجح آیت اولی است  
و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین مرقومین از حدیث  
بر تفعیل نه شود پس بر طبق قاعده مذکوره ضرور است که بسوی  
قول صحابه رجوع آورده شود و آن درین مقام قول جمیع  
صحابه بلکه قول جمیع علمای مرجح آیت اولی است چنانچه  
سپاسنا از تفسیر کبیر منقول شد اعمی قال العلماء لو ان  
مما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا  
و ذبیحته ذبیحة مرتد و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین  
مربورین از قول صحابه نیز مرفوع نگردد پس موافق قاعده  
مرقومه لابدی است که بسوی قیاس شرعی رجوع کرده  
شود و آن درین جا این است که جانوری که وقت ذبح او نام  
غیر خدا از زبان گفته شود حرام قطعی است اگر چه در دل  
تعظیم خدای تعالی داشته باشد پس هم بر بن قیاس  
جانوری که وقت ذبح او تعظیم غیر خدا در دل آورده شود

حرام خواهد شد اگر چه از زبان نام خدای تعالی بخواند  
 به جهت شدت ذرات حرمت که تعظیم خیر خدا است در وقت  
 ذبح جانور که معرفت و متعرف پس این قیاس نیز مرجح آیت  
 ادلی است جواب چهارم آن که صورت مرقومه در سوال با که چه  
 در آیت ثانیة بر حسب ظاهر مفهوم او داخل است اما آخر  
 آیت مرقومه مخصوص آن است یعنی جهاد و قد فصل لكم ما حرم  
 علیکم الخ صورت متعارف فیما را از آیت ثانیة مذکوره خارج  
 می کند زیرا چه صورت مرقومه نیز از جمله فصل لكم ما حرم علیکم  
 هست چرا که قد فصل اشاره است به سوی ما تقدم یعنی  
 انما حرم علیکم الميتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله  
 الى آخر الآیة و هرگاه آیت کریمه اعني ما لكم ان لا تأكلوا  
 صورت مرقومه را شامل نشده پس تعارض بین الآيتين نیز  
 ثابت نشده پس بوجه من الوجوه حل جانور منذور مذکور ثابت  
 نگردد و اگر کسی گوید که در جزو هشتم در رکوع اول در سوره  
 انعام موجود است مكلوا مما ذكرناهم الله علیه ان کنتم بائنه مؤمنین  
 شامل است صورت مرقومه را پس عراحت حکم به خوردن  
 جانور بکه نام خدای تعالی وقت ذبح او گفته شود و او را است بلکه



و از صورت باز ماندن از خوردن آن نهید می است سخت  
 چنانچه کلمه آن کنتم بآیانه مؤمنین فاطن بآن است و پیش  
 آن است که صورت مرقوم از آیت مزبوره مخصوص و منسوخ  
 است از آیت های دیگر یعنی آیت های سوره بقره انما حرم علیکم  
 الميتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغير الله الاية و آیت های سوره بقره  
 اعني حرمت علیکم الميتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغير الله به الخ  
 قوله وما ذبح علی النصب الخ زیرا چه آیت مرقوم مذر به سوال  
 یعنی گلو ا ما ذکر اسم الله علیه در سوره انعام است و این سوره در  
 مکه معظمه قبل از هجرت نازل شده است و سوره بقره در اول  
 قدوم مدینه مشرف بعد از هجرت نازل یافته است و هم چنین  
 سوره بقره آخر سوره های قرآن است در باب نزول و نیز آیات  
 سوره انعام یعنی قل لا اجل فیما اوحی الی محرما الی قوله الا ان یکون مریة  
 اود ما مضی و حوا ولحم الخنزیر و نفسا اهل لغير الله به بعد چند رکوع  
 است از آیت مذکوره یعنی گلو ا ما ذکر اسم الله علیه الخ پس  
 این همه سه آیات مرقوم ناسخ است از آیت مرقوم  
 سوال را و تفصیل اینها در کتاب اتقان فی علوم القرآن است  
 من شاء فلیطالع ثمه و جواب دوم و سوم و چهارم چنانچه در

جوابات سوال اول که به ملاحظه آیت شریفه مالکم ان لا تاكلوا  
 الخ است مرقوم گردیده و در جواب سوال ثانی نیز که بلحاظ  
 آیت کریمه کلاوا ما ذکراکم الله علیه است جاری می نواند شد  
 باین تغییر اما خوف تطویل و املاال فرد گذاشته بر ذمین سیم  
 و طبع مستقیم حواله نموده شد و پست بر دانکه اگر این همه  
 تفریقات مذکوره و جوابات مزبوره در خاطر کسی جا نه کند و  
 به جل مرکب خود و اماند و بزجالت و خوابت و شرارت و  
 خبالت خود اصرار نماید پس دلیل دیگر بر حرمت آن  
 می آرم که کسی را جای چون و چرا نباشد و تاویل و تغییر  
 در آن کنجایش ندارد بلکه منکر آن را بر سر حد الحاد و کفر ستاند  
 نعوذ بالله من ذلك و آن این است که صورت مرقوم مذکور  
 برای میت است و جمیع نذر برای غیر خدا با لایحاج باطل و حرام  
 است پس بلا شبهه نذر مرقوم باطل و حرام است  
 لهافی البحر الرایق فی فضل الفلأمن کتاب الصوم و اما الفذ والذی  
 یتذره اکثر العوام کلان یکون لانهم غایب او مریض اوله حاجه  
 ضروریة فیاتی بعض تبر الصلحاء فیجعل مترة علی راسه ویقول  
 یا هیل فلان ان رد غائبی او عرفی مریضی او قضیت حاجتی

فلک من الذہب کذا او من الفضة کذا او من الطعام کذا او من الماء  
 کذا او من الشمع کذا او من الزيت کذا فهذا الذکر باطل بالاجماع  
 لوجوه منها انه نذر للمخلوق والنذر للمخلوق لا يجوز لانه عبادة  
 والعبادة لا تكون للمخلوق ومنها ان المنذر له ميت وميت  
 لا يملك ومنها ان ظن ان الميت يتصرف في الامر دون الله واعتقد  
 ذلك کمقروا لي قوله للاجماع على حرمة النذر للمخلوق ولا ينعقد ولا  
 تغفل الذمة به وانه حرام بل هت ولا يجوز لمخادم الشيخ اخذه  
 ولا اكله ولا التصرف فيه بوجه من الوجوه الا ان يكون فقيرا وله  
 هيال فقراء عاجزون عن الکسب وهم مضطرون فاذا علمت هذا فما  
 یؤخذ من الدراهم والشمع والزيت وغيرها وينقل الى غرابيح  
 الاولیاء تقربا اليهم فهو حرام باجماع المصلين ما لم يقصد ابصرها  
 الفقراء الاحیاء قولوا احل الله خلاصه ترجمه آن که ندزی  
 که بیشتر عوام می کنند مانند آنکه کسی را دوستی به سفر رود و یا بیمار  
 شود و یا حاجتی پیش آید پس نزد قبر بعضی از بزرگان می آید و پیرده  
 قر را بر سر خود نهاده و بادب ایستاده می گوید که یا حضرت  
 اگر فلان شخص نزد من بیاید و یا فلان بیمار آید گردد و یا فلان  
 حاجت من آید پس برای شما این قدر زر یا نقره یا

شیرینی و غیره اداکنم پس ایمن بخینند و باطل است  
 بالا جماع یعنی بدون خلافت احدی از علماء بخند و جود آنگاه نذر  
 برای مخلوق جایز نیست زیرا چه نذر عبادت است و عبادت  
 خاص برای خالق است و برای مخلوق حرام بلکه کفر دوم  
 آنکه آن شئی منذور را برای مرده می دهند و مرده مانک  
 دیگری نمی شود سوم آنکه ناذر اعتقاد می کند که آن بزرگ  
 قدرت حاجت روائی می دارد و این اعتقاد کفر است و  
 و اتفاق تمامی علماء اسلام بر آن است که نذر برای غیر خدا  
 حرام است و ادای آن واجب نمی شود و شئی منذور  
 حرام است و خدا مان مقبره آن بزرگ را اگر فن آن  
 چیز جایز نیست و هم چنین خوردن آن و پوچیدن آن و تصرف  
 در آن شئی منذور جایز نیست مانند خمرهای حرام دیگر مگر در صورتیکه  
 کسی محتاج و عاجز بود و از کز سنگی خوف هلاکت دارد و  
 پس در تن او مباح است مانند حرامهای دیگر که در وقت نیابی  
 چیزی حلال و نرس هلاکی جایز می شود و هرگاه حال نذر لتیرانه  
 معلوم شد پس چیزها نیکه پیش قدر را و لیا می برد و  
 از آن چیزها تقرب بدرگاه ایشان می جویند حرام است

بالجماع مسلمين مكر و رصور تيكه محتاجان را داودن مقصود  
 باشد و ايصال ثواب آنها بروح آن اولياء منظور بود  
 نه تقرب و خوشامدني بخضرات ايشان پس البته درست است  
 و اضافي الفتاوى العالمكيريّة في آخر باب الاهتكاف والنذر  
 الذي يقع من أكثر العوام بأن يأتي الي قبر بعض الصالحاء ويرفع  
 صوته قائلا يا سيدي اذا قميت ها جيتي فلك مني من الذهب كذا  
 مثلا باطل اجماعا الي قوله واذا صرفت هذا فما يوعظ من الدرهم و  
 نحوها وينقل الى سرايم الاولياء تقربا اليهم فحرام بالاجماع مالم  
 يقصدوا بصرفها للفقراء الاحياء تولوا احد او قد ابتلى الناس بذلك انتهى  
 واما في الدرر المختار في آخر كتاب الصوم اعلم ان الذي ر  
 الذي يقع للموات من أكثر العوام وما يوعظ من الدرهم و  
 الجمع ونحوها الى سرايم الاولياء تقربا اليهم فهو بالاجماع باطل  
 وحرام مالم يقصدوا صرفها للفقراء الانام وقد ابتلى الناس بتلك  
 ولا سيما في هذه الاعصاره وفي هرح المتفق البقر الذي يذره  
 الكافرون بامم الآباء والاجداد حرام لان فيه حرمتين احد هما  
 انه ملك الناذر ولا يجوز للمومن ان يتصرف في ملك الغير و  
 يا اهل لان حق الغير حرام والثاني ان ما يطعم الكافرون بامم

الاثبات فهو حرام ولا يجوز للمعلم ان يأكل منه وكذا البقر لانه  
 من ذر و باهم الميت وكذا البقر الذي يذبحه الناصي بارواح المعاصي  
 لانه من ذر و باهم الميت انتهى \* خلاصه عبارت شرح متون  
 آنكه گاوی كه كافران بنام پدران خود مانند رمی كند حرام است  
 زیرا چه در آن گاوا ذود و به حرمت است \* اول آنكه گاو  
 مذكور ملك نادر است و تعهرت در ملك غیر حرام است \*  
 دوم آنكه بنام مردگان منذور است و منذور برای غیر خدا  
 حرام است و هم چنین گاوی كه یا به ساجذ و یا به نكاحی كند  
 حرام است زیرا چه منذور بنام مرده است انتهى \* اگر کسی  
 گوید كه عقیقه در شرع ثابت است و جزا ذین نیست كه بنظر  
 استبشار بولادت مولودی گویندی را ذبیح می كند پس  
 هم چنین وقت قدوم امیری و مانند او یا ثوری را ذبیح كردن  
 چرا جایز نباشد چنانچه در ستمایل ترمذی مرقوم است كه  
 ابوالبشیر انصاری وقت قدوم آن حضرت عليه السلام بزی را ذبیح  
 كرده بود و جوابش آن است كه نهی است در میان استبشار  
 و تعظیم پس اگر ضیافت قادم و اظهار بشارت قدوم او  
 و فوضو و باشد جایز است چنانچه وقت رسیدن شخصی از سفر و پادشاه گرام

در آمدن بزرگی در خانه کسی گو سپیدی را ذبح کنند و اطمینان آن  
تنحص از گوشت آن گو سپیده نه خطیبی بشارت و مرد و رتبه دوم  
آن کس مقصود دارند و همین محل حدیث ابوالعشیم انصاری  
است که وقت قدوم آن حضرت علیه السلام بزی را ذبح کرد و گوشت  
او را بان حضرت و اصحاب خوراند \* اما اگر تعظیم قادم و تقرب  
با و از مجرد ذبح مقصود باشد یعنی اذ ذبح کردن بزی حرف ریختن  
خون آن جانور برای تعظیم آنکس منظره بود نه گوشت آن  
جانور و نیز تعظیم آنکس و تقرب او مطلوب بود نه اطمینان و  
ضیافت او پس بی شک حرام است و همین است محل جمیع  
صورتها بیک در کتب فقه و فنادی مرقوم است یعنی ذبح قدوم امیر  
و نحوه الخ \* پس فارق در میان حلال و حرام آن است که اگر  
تعظیم مذبح که و تقرب بسوی او و خوشنودی خاطر او از مجرد  
ارامت نون او یعنی اظهار تعظیم شخصی به کشتن جانوری  
مقصود باشد گوشت آن مذبح و ضیافت مذبح که مطلوب  
نمود حرام است \* و اگر اطمینان و ضیافت آن کس از گوشت  
آن ذبیحه منظور بود و تعظیم آن شخص بنحو را نیدن  
گوشت ذبیحه مرقوم مرکز باشد اما تعظیم آن کس

بر یختن خون او غرض نباشد حلال است و باید که در ضمن  
 ضیافت آن کس اظهار خوشی خود و دلخواه خوشنودی  
 او نمیزمر او باشد هیچ غرض و نقصان ندارد و چنانچه سابقاً  
 مشروحاً مذکور شد و خلاصه آن که از ذبح کردن جانوری  
 برای شخصی طرف کشتن او و ریختن خون او بمین قدر  
 غرض اصلی بود و گرفتن گوشت آن جانور مقصود نبود بلکه  
 گوشت او را به کسی دادن و یا آن را خوراندن و یا آنرا پدیدار  
 انداختن و یا آن را به سرگانشان بخشیدن و یا به نزدیکان  
 آن جانور یکسان باشد و از ملاحت آن کس صرف  
 تعظیم او و خوشنودی او و تفریب او و خوشامد او مقصود  
 مالک آن جانور بود خواه خود مالک ذبح کند یا دیگر کسی امر فرماید  
 و خواه آن کس مذکور در ذبح باشد یا نه و خواه روح  
 طیب بود یا روح خبیث و خواه انسان باشد یا جن و دیو و  
 شیطان و بت و درخت و تالاب و امثال آنها باشد و  
 خواه قبر صادق بود یا قبر کاذب مانند علم و جهل و نجوم و مشهور  
 و گهواره و مانند آنها پس این همه صورتها بالاتفاق حرام  
 است و در کفر فاعل اختلاف است اما جمیع علما و اکثر فضلا



به کفر او قائل اند و اگر از ذبح جانوری برای شخصی صرف  
 کمر فتن گوشت آن مقصود باشد و ذبح وسیله او بود و  
 هم چنین از ذکر نام آن کس و یا از تصور و ملاذنه آن شخص  
 صرف اطعام آن کس و یا اطعام فقرا بقصد ایصال ثواب  
 آن برای آن شخص مذیوح له مطلوب بود پس بی شک  
 حلال است و بستر دانستنی است که اگر کسی به مضمون  
 قبض مشغول نماید خل الايمان فی قلوبهم و به نحوای و ابیت  
 انتهای حقم الله علی قلوبهم در ضلالت و غیادت و جهالت  
 و خوابت خود و امانت و این همه تفریقات که در تفسیر قوله تعالی  
 اهل به لغیر الله و توجیحات که در ماده نذر لغیر الله مبین و براهین  
 شد در دل خوابت منزل و در سرشت غیادت سرشت  
 او جایگزین دلس دلائل شد حیه دیگر بر دعوی مرقوم که دال  
 صریح و ناطق صمیم است می آورم اما از قرآن پس قوله تعالی  
 وما ذبح علی النصب الخ فی المقام من نصبه بضم تنین کل ما یعبد  
 من دون الله كالنصب بالضم والانصاب حجارة کجانت حول  
 الکعبة و فی التفسیر الزامی و ما ذبح علی النصب ای للنصب  
 ای آنچه می کشند برای بنان و فی التفسیر العجیز ما ذبح علی

النصب فيه وجهان احدهما ما ذبح على اعتقاد تعظيم النصب  
 والثاني ما ذبح للنصب واللام وعلى يتعاقبان وكذلك المعامل المتزويل  
 پس آنچه ذبح کرده شود نزد بت یا سنگ و امثال آنها  
 به قصد تعظیم او حرام است بعبارة النص و آنچه ذبح کرده شود  
 به قصد تعظیم احدی سوای بت و سنگ چون قبر خواهر قبر  
 اصلی بود یا قبر نقلی و مانند شده و علم و جهند آواست بآنها  
 باین تعظیم بستی که قبرش در موضع ذبح نباشد و یا به تعظیم  
 کسی زنده خواه نزدیک حاضری باشد یا غایب و امثال آنها  
 پس این همه صورتها حرام است بدلالة النص زیرا چه علت  
 حرمت در جانوری که نزد بت ذبح کرده شود بجز ازین  
 نیست که مشابهت می دارد به تعظیم غیر خدا با رافت خون حیوانی  
 و از اینجا که در صورتهای مرقومین تعظیم غیر خدا به کشتن جان  
 جانوری یافته شد پس بطریق اولی حرام خواهد شد چنانچه  
 سابق ازین در تفسیر همین آیت مفصلا مرقوم شد \*  
 اما ثبوت حرمت جانور مرقوم از حدیث شریف پس قول آنحضرت  
 که در ابراهیم شاهی و کنز الجاد از سنن ابی داود نقل کرده است  
 لا یجوز ذبح الغنم والبقر و هذا القبور لقوله عليه السلام لا مقری

الاسلام ای عند القبور مکن ای من ای داؤد وکیل الا یجور الذبیح  
 علی الذبائح الجدید لان النبی ~~ص~~ نهی عن ذبایح الجبن بناء علی افهم  
 یکرمون منھا هکذا نهی رسولهم یذبحوا یوفیهم الجن فایطل صلی الله علیه  
 وسلم نهی عنه و فی دستور القضا ذبی الباب العا دس عشر من الصحیحین  
 قال المنجی صلی الله علیه وسلم حرم الله تعالی ما ذبی امتی علی  
 الاصنام والادوات والاوزار والایار والبحار والانیار والیوت  
 والعیون والاولد یق مال الذابهم مشرک والمذی بوحه میتة والمورقة بایفة  
 ودر شکوة در جلد ثالث در کتاب الذبایح است و هم در جامع ضعیف سیوطی  
 لعن الله من ذبح لغير الله و نیز در سنن ابی داؤد است نهی رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم من معاقرا العرب قال داؤد یعنی فی القبور ترجمه منع  
 کرد رسول خدا از بی کردن اعراب ابو و او دگوید که زدن ذنوبه و شمر آج  
 این حدیث نوشته اند که در جاهلیت رسم عرب بود که بانوران  
 راز دقبر بر نیست مقبره ذبح می کردند لهذا ذبح مذکور ممنوع شد  
 و در شکوة در جلد ثالث در باب ثالث و در مرقوم است  
 قد روجل علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ینحسرا فلا  
 یسوانه فان رسول الله صلی الله علیه وسلم فآخر فقال رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم هل کان فیها وثن من اوثان الجاهلیة

يَعْبُدُ فَقَالُوا لَا قَالِ فَيَلْ كَانُ فِيهَا عَمِيلٌ مِنْ اَعْيَادِهِمْ قَالُوا لَا فَقَالِ  
اَوْ فَيَنْزِلُ رُكْنًا فَذَلِكَ لَا وَفَاءً لِنُزُولِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ

یعنی نذر کرد مردی در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
که ذبح کند شتر می را در موضع که نام او یوانه بود \* پس  
آن مرد نزد پیغمبر خدا آمد و خبر کرد آن حضرت را باین قصه  
پس گفت آن حضرت آیا بود در آن موضع تنی از بنان  
زمان جاهلیت که پرستیده می شد گفتند نبود پس گفت  
آن حضرت آیا بود در وی عیدی از عید های اهل  
جاهلیت گفتند نبود پس گفت آن حضرت و فاکن بنذر خود  
در ترجمه شیخ عبدالحی و هانوی مرقوم است که از اینجا معلوم  
شد که کسی که نذر کند ذبح را در مکانی لازم است و قایدان  
اگر آن موضع معبد او تان و یا مجمع کفار نبود و اگر این چنین بود  
صحیح نه بود زیرا پد نیست و فاکن بنذر را در معصیت خدا انتهی \*  
پس از این حدیث صاف ظاهر شد که در جاییکه بت  
باشد یا موضع عبادت کفار باشد یا محل عید و جشن کافران  
و و یا جاییکه در آن منزه پرستش کفار باشد مانند قبر و غیره  
در آنجا جانوری را ذبح کردن حرام است بعات قصه تعظیم

و تقرب بسوی غیر خدا بلکه در موضعی که منتهی قصد تعظیم و  
تقرب بوی غیر خدا باشد ذبح در آنجا ممنوع است اگر چه در  
حقیقت از ذبح تعظیم و تقرب غیر خدا صادر نشده باشد  
اما ثبوت حرمت جانور مرقوم از اجتماع پس در تفسیر کبیر  
مرقوم است که اجمع العلماء ان مما ذبح ذبیحة وقصد  
بذلها التقرب الى غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد  
یعنی جمیع علما اتفاق کرده اند بر این که اگر مسلمی جانوری را  
ذبح کند و بذبح آن تقرب به غیر خدا جوید پس آن  
کس مرتد خواهد شد و آن جانور مذکور مرتد یعنی در حکم مردار  
و همین عبارت در تفسیر نیشابوری نیز مرقوم است  
و نیز در بحر الرایق چنانچه سابقا مذکور شد که والا جماع علی  
حرمة الذلر للمخلوق و انه حرام بل صحت الی قوله فما یؤخذ  
من الذلر واه و الشمع و الزيت و تحوها و ینقل الی صرائح الاولیاء  
تقربا الیهم فهو حرام یا جماع المسلمین یعنی جمیع علما اجتماع  
کرده اند بر حرمت ذریکه برای مخلوقی باشد و شی  
منذ و حرام است پس بجزئی که از قسم درهم و شمع  
و روغن و امثال آنها سومی مقابر اولیا برده می شود و تقرب

بایشان مقصودی باشد با اتفاق جمیع مسلمانان حرام است  
 و نیز از عالم گیرنی منقول شد \* اعمی ما یوحى من  
 الدرام ونحوها الى صرائح الاولیاء تقریاً الیهیم فحرام بالاجماع  
 اما کفر ذابج مرقوم پس در میان علما مختلف است لیکن  
 اکثر علمای محققین و فضلاء مدققین قائل به کفر او هستند  
 چنانچه از تفسیر کبیر و اشباه و در مختار و تفسیر مشایخ  
 و قاضیان منقول شد \* فلین کرفهل من مذکور لیه جمهور  
 من معتبر \* اما دلائل حرمت جانور مرقوم از کتب فقه و  
 فتاوی بسیار بلکه بی شمار است اما درین رساله از چند  
 کتب که متداول بین الناس و مشهور بین العوام و  
 النخاص است آورده شد \* فی الاشباه والنظائری  
 المبحث الثانی من قاعدة الامور بمقاصدها والذبیح قد یكون  
 للذکول فیکون مباحاً او مندی و یا اولاً ضحیة فیکون عبادة اولیوم  
 امیر ونحوه فیکون حراماً و کفر املی قول \* وایضاً فی الاشباه فی  
 المبحث الخامس من قاعدة الامور بمقاصدها وصرح فی البزاریه  
 من الفاظ الکفر ان الذبیح المقادیم من حج او غزوا امیر او غیره  
 یجعل المذبح مية واختلعتوا فی کفر الذابج وایضاً فی الاشباه

في كتاب الذبايح ذبح لقدم امير اولواحد من العظام يحرم  
 ولو ذكر الله تعالى وللضيف لا وفي الدر المختار في كتاب الذبايح  
 ولو صبي ولم تحضره الغيبة صح بخلاف ما لو قصد بها التبرك في  
 ابتداء الفعل او امر آخر فانه لا يصح فلا يحل وايضا فيه ذبح  
 لقدم الامير ونحوه كواحد من العظام يحرم ولا فيه اهل به لغير  
 الله ولو ذكر اسم الله عليه ولو ذبح للضيف لا يحرم والفارق انه ان  
 قد مهالياكل منها كان الذبح لله والمنفعة للضيف او الوليمة او للربح  
 وان لم يقد مهالياكل بل يدفعها لغيره لكان لتعظيم غير الله فيحرم  
 وهل يكفر نفيه قولان في شرح الوهبانية \* شعري \* وقاعله جمهورهم  
 قال كافر \* وقيل واسما عيل ليس يكفر \* وفي قرعة الانظار شرح الدر  
 المختار حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبح المقترن بذكرا اسم  
 الله تعالى اذا كان قبل قدم قدم قادم للتهيم لضيافته او بعد قدم ومه  
 ببره لذل فلا شبهة في جواره بل منوب ويجوز اكل ذلك  
 المذبح وما اذا كان عند قدم فان كان القصد ذلك فالحكم ما  
 ذكره وان كان مجرد التعظيم فحرام والمذبح ميمية \* وضابطه انه  
 ان طمخ وقدم للضيف فهو للضيفا فانه امر الذبايح ان يتواضع  
 الناس كما هو المعهود في بلدتنا فهو مجرد التعظيم وحكمه ما علمت و

في الجوهرة الذبيح عند مري الضيف تعظيما له لا يحل اكلها وكذا عند  
 قدوم الامير ونحوه تعظيما له لانه اهل به لغير الله تعالى واما الذبيح  
 عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا بأس وفي الفصل العسادية  
 في باب ما يكون كفرا من ذبيح في وجه انسان شيئا وقت قدومه  
 كفرا الذبيح والمذبح ميمنة وفي فتاوى قاضيخان وفتاوى عالم  
 كبري في باب ما يكون كفرا رجل ذبيح لوجه انسان في وقت  
 الخلعة وما اشبه ذلك كفرا والمذبح ميمنة لا تؤكل وفي خزائن المفتين  
 ومن ذبيح لوجه انسان وقت قدومه كفرا الذبيح والمذبح ميمنة  
 وفي القنينة في كتاب الذبيح ذبيح لضيف شاة وسمى الله تعالى  
 يحل ولو ذبحه لقدوم الامير او واحد من العظام وذكر اسم الله  
 لا يحل لان في الاول الذبيح لله والمنفعة للضيف ولهذا يضعه  
 هذه ويأكل منه وفي المشافي لتعظيم الامير لا لله تعالى ولهذا  
 لا يضعه منك بل يدفعه لغيره فعلى هذا ما يفعله القصابون في  
 بلدنا من اصعاد البعير بالذبيح جارتاك وقت النشار فيل يحرقه  
 فيه فهو ميمنة وان ذكر اسم الله تعالى عليه ويكفرون بذلك وهذا  
 قول عنه الناس غالون خواصهم فيكف عوامهم وفي الفتاوى  
 المعالكيرية في كتاب الذبيح ذبيح عند مري الضيف تعظيما له



لا يحل اكلها وكذا عند قوم الاميراء نحوه تعظيماً ما اذا ذبح  
 عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فانه لا بأس به وايضاً في  
 الفتاوى العالمة كبرى في فصل ما يتعلق بالتشبيه بالكفار من باب  
 احكام المرتدين اگر یکی بوقت خلعت یعنی بوقت پوشیدن شه  
 و بوقت تهنیت از برای تشریف پوشیدن و رضای او  
 قربانی کند کافر شود و این قربانی مردار باشد خوردن آن روا نبود  
 و دیگر از این جنس آنست که بر سر آب میروند و آن آب را  
 می پرستند و به بینی که دارند گوسپند بر سر آب ذبح  
 می کنند این پرستندگان آب و ذبح کنندگان گوسپند کافر می شوند  
 و گوسپند مردار و خوردن آن روا نبود و فی جامع الرموز  
 فلو سمی طی ذبیحة وذبح لغيره لم يحل وانما قلنا لله لانه لو سمی  
 وذبح لغيره لم يحل و الاميراء نحوه من العظام لا يحل لانه ذبح تعظيماً  
 له لا لله تعالى ولهذا لا يضعه بين يديه لياكل منه بل يدفعه الى  
 غيره بخلاف ما اذا ذبح للضيف فانه لله تعالى ولهذا يضعه لياكل  
 وفي مطالب المؤمنين ذبح للضيف شاه وسمي الله تعالى يحل ولو  
 ذبح لغيره لم يحل و الاميراء ولو اكل من العظام وذكرهم الله تعالى  
 عليه لا يحل لان في الاول الذبح لله تعالى والصيغة للضيف ولهذا

يضعه عنده لياكل منه وفي الثاني لتعظيم الامير لا لله تعالى ولهذا  
 لا يضعه عنده بل يدفعه لغيره وفي الحمد اذ في كتاب الذبايح  
 وانحة ذبح كثر براسي قدوم بزرگي ياد در بنای جديد وگورستان  
 حرام است وفي ابراهيم شاهي في باب زيارة القبور لا يجوز  
 ذبح الغنم والبقر عند القبور لقوله عليه السلام لا عقرب الا سلام  
 اي عند العقور هكذا في منن ابي داؤد وكذلك لا يجوز الذبح عند  
 البناء الجليل وعند شراء الدار لان النبي ﷺ نهى عن ذبايح  
 الجن بناء على انهم يكرمون مخالفة انهم لو لم يذبحوا يؤذيهم الجن  
 فابطل النبي صلي الله عليه وسلم ونهى عنه هكذا في بستان الفقيه  
 وفي عيون البصائر حاشية الاشباه والنظائر في كتاب الذبايح  
 قوله ذبح لقدم امير النج حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبح  
 المقترون بذكر اسم الله تعالى اذا كان قبل قدوم قادم ليحيي  
 لضيفاته او بعد قدومه بهر هذه لك فلا شبهة في جواز ذبح  
 مندة وفي جواز اكل ذلك المذبح وما اذا كان عند المقدم  
 فان كان المقصد ذلك فالحكم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم  
 فحرام والمذبح ميتة وصابطته انه ان طبع وقد م  
 للضيف فهو للضيفة وان امس الذبايح ان يتوارعه

الناس كما هو معهود ببلد تنافهوا لمجرد التعظيم وحكمه  
 ما علمت وعليه يحل كلام المص واما الذي همس وسمع  
 الجدار وعروض المرض والشفاء من مرض فلا شك في ان  
 المقصد هو التصديق وفي كتاب هداية المبتدي ذبح شاة  
 للضيف وذكراهم الله تعالى عليه يحل اكله ولو ذبحه لاجل  
 قدوم امير او واحد من العظماء وذكراهم الله تعالى عليه  
 يحرم اكله لان في المسئلة الاولى كان الذبح لاجل الله  
 تعالى وذكرا لام له ايضا ولهذا يضعه بين يده لياكله  
 بخلاف الثانية لان ذبحها لاجله تعظيما له لا تعظيما لله تعالى  
 ولهذا لا يضع بين يده لياكل منها بل يدفعه لغيره وفي  
 الجوهرة الذبح عند مريض الضيف تعظيما له لا يحل اكله وكذا  
 عند قدوم الامير لانه اهل به لغير الله تعالى فاما اذا ذبح  
 عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا بأس به وفي دستور القضاة  
 في الباب الثاني والعشرون وفي فتاوي ابراهيم شاهي  
 رجل ذبح للضيف شاة وذكراهم الله عليه يحل اكله  
 ولو ذبح لاجل قدوم الامير او واحد من العظماء و  
 ذكراهم الله عليه يحرم اكله لان في المسئلة الثانية كان الذبح

تعظیماً له لا تعظیماً لله تعالی و لهذا لا یضع بین یدیه لیا کل منه  
 بل یدفعه لغيره \* و فی نصاب الاحتساب ما یفعله الجهالة من الذبیح  
 عند قجور المشایخ والشهداء و غیرهم و عند شراء الدار و ملی الجنائز  
 الجدید و باب البیوت و عند دخول الامیر و فی وجهه الا لعمان و ما  
 اشیبه ذلك فهذه الحرمة اذا کان لغیر الله تعالی وان ذکر  
 اسم الله تعالی علیه و یکفرون بذلك و هذا امر غفل الناس  
 خواصهم فکیف بعوامهم \* **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** است که بعضی از  
 علمای این دیار عمل صورت متنازع فیها را از عبارت هدایه  
 که در ماده ذکر نام غیر خدا با نام خدا بر ذبیحه مرقوم است استنباط  
 می کنند باین طور که صورت مرقوم را در صورت ثالثة هدایه  
 داخل می شمارند و بر حسب زعم خود بر عمل جانور منذور مرقوم  
 استندال می نمایند \* و حال آنکه اگر در تعامل عبارت هدایه  
 و در قیود آن و در وضع صورت آن تامل کرده شود پس  
 بر خلاف دعوی مدعیان و بر عکس مدعای ایشان دلیل می نماید \*  
 و ایضاح مدار منعمایین هدایه و توضیح منشأ خطای ایشان موقوف  
 است بر تفصیل صورت های که در آن ذکر نام غیر و نام خدای  
 تعالی یا ذمه شود لهذا اولاً تحریر آن می کنم و من الله تعالی العفو الیه

والعناية في البداية والنهاية وبفضله الكفاية ومنه العظمة  
 من العبادة والعبادة \* باید دانست که ذکر نام خدای تعالی در  
 ونب ذبح جانوری ضرور است و این ذکر مشروط است  
 بآنکه ز شرکت نام غیر خالص باشد \* و ذکر نام غیر و  
 نام خدا در وقت ذبح بانور بر چهار قسم است اول موصول  
 سورة و منی یعنی نام غیر بانام خدا در وقت ذبح جانوری  
 موصول و مسموم باشد از روی لفظ و هم از روی منی چنانچه  
 در وقت ذبح گوید بسم الله و باسم زید یا بگوید بسم الله  
 و زید بکسر حرف دال و مانند آن و درین صورت ذبیحه حرام  
 است زیراچه نام غیر بانام خدا موصول است در تلفظ و ذکر  
 و هم در قصد و غرض پس شرکت غیر بانام خدا در تعظیم بذبح  
 جانور موجود شد و خلوص که شرط علی است منقود \* دوم  
 موصول سورة لا منی یعنی اتصال نام غیر بانام خدا در تلفظ و عبارت  
 موجود باشد اما در منی و دلالت متحقق نباشد چنانچه در وقت  
 ذبح نام غیر بانام خدا ضم کند اما بدون حرف عطف و بغیر کسر  
 حرف آخر نام غیر مانند آنکه بگوید بسم الله و زید بضم دال یا بگوید  
 بسم الله عن زید یا بسم الله زید بضم دال و امثال آن \* و درین تقدیر

ذیبح حرام نیست زیرا چه شدکت نام غیر بانام خدا در تعظیم  
 مذبح یافته شد زیرا چه حرف عطف و کسره حرف آخر دلیل  
 بر قصد شدکت هر قومه است و آن درین جا مفقود است \*  
 اما مکروه است به جهت آنکه شرکت در تلفظ موجود است پس  
 صورۃ موصول است اگرچه منفی و قصد موصول نیست پس مشابه به  
 حرام مکرر دید و مشابهت حرام مکروه است \* سیوم موصول  
 منفی لا صورۃ یعنی نام غیر بانام خدا در وقت ذبح در ظاهر  
 عبارت موجود نباشد اما در باطن و قصد مضموم بود چنانچه  
 قبل از ذبح گفته باشد که این جانور را بنام زید ذبح خواهیم نمود و یا برای  
 زید نذر کردم و بعد بهم برین قصد قائم باشد حتی که به نیت سابقه ذبح کند  
 اما در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان راند و نام زید  
 اصلاً بر زبان نآورد و این حرام است زیرا چه نام غیر بانام  
 خدا موصول است منفی و قصد اگرچه در لفظ مذکور نیست و  
 این موجب حرمت است به جهت آن که درین صورت  
 شرکت غیر بانام خدا مقصود است اگرچه ملفوظ نیست و منفی  
 و قصد بر صورت و لفظ ترجیح دارد زیرا چه قاعده شرعیه  
 است که اذا اختلف القلب واللسان فالمتعین مانی القلب و فی

الْجَدِ يَكُ الْمَمْنُونُ أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ الْآيَاتُ وَأَلَمْ تَكُنْ لَكُمْ الْآيَاتُ  
 پس خاص از نام غیر که شرط حل ذبیحه است در این  
 صورت مفقود است و تفصیل این بمرات و کرات  
 بوجه مختلفه و بدلائل متعدده بفضاضه تعالی مرقوم شده و مادر نمجا  
 برای تنبیه مخالفان و اعلام غفلان عبارت به این که دستاویز  
 ایشان است و بر حسب فهم و ذعم خود ما بر حل ذبیحه مرقوم  
 دلیل می آرند نقل کرده بفضاضه تعالی خود از فحواشی عبارت منقول  
 حرمت آن ثابت و واضح و مستحق و لایح می شود \* چهارم  
 مفصول صوره \* و معنی یعنی شرکت نام غیر با نام خدا در تعظیم بدیج  
 جانور نه در لفظ و عبارت و نه در قصد و غرض یافته شود چنانچه  
 قبیل از ذبح بگوید که این جانور را برای ابصال ثواب تصدق  
 آن بنام زید مقرر کردم \* و یا بگوید که این جانور را برای خدا اند  
 جانب زید ذبح خواهم کرد \* و یا بگوید که این جانور را برای خود ایندن  
 و ضیافت زید داشتم و اسمال آن بعد از آن در وقت ذبح  
 هر ف نام خدا بگوید و کلام سابق را اصلا بر زبان نرانند و این  
 صورت حلال است بالا کراهت زیرا چه هرگاه نام غیر با نام  
 خدا در وقت ذبح مذکور نیست پس مفصول صوری نامست

شد و موصول صوری که باعث کراهت است یافته نشد و چون که شرکت غیر بانام خدا در تعظیم بدیع مقصود نیست باینکه هر وقت ابرصال ثواب برای شخصی یا نیابت از جانب احدی در ذبح برای خدا یا غیافت کسی مقصود است پس موصول معنوی نیز منتحق گشت و موصول معنوی که موجب حرمت است ثابت نگردد و هرگاه این چهار صورت معلوم شد پس بدانکه صاحب هدایه سه صورت را نوشته است که در آنها هر وقت ذکر نام غیر و نام خدا یافته شده است و عبارت آن این است و یکره ان ینکر مع اسم الله تعالی شیئا غیره بان یقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان و هذه ثلث مماثل : احدهما ان ینکر موصولا لامعطوفاً غیره ولا یحرم الذبیحة وهو المراد بما قال و نظیره ان یقول بسم الله محمد رسول الله لان الشریکة لم توجد فلم یکن الذبیح و اما لانه یکره لوجود القرآن صورة فیتصور بصورة المحرم والثانیة ان ینکر موصولا علی وجه العطف والشرکة بان یقول بسم الله و اسم فلان او یقول بسم الله و فلان او بسم الله و محمد رسول الله بکسر الدال فتحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله والثالثة ان یقول موصولا عنه صورة ومعنی بان یقول قبل التهمیة وقبل ان



فيجمع اليك الجنة او يبعثه ومنه الاباس به لما روي عن النبي صلى الله  
 عليه وسلم انه قال بعد الذبح اللهم تقبل هذه عن امة محمد ممن  
 ههنا لك بالوحدة اية ولي بالجلال والشرط هو الذكر الخالص المجرد  
 طين ما قال ابن معبود رضى الله عنه جرد والتصمية حتى لو قال عند  
 الذبح اللهم اغفر لي لا يحل لانه دعاء وموال و پس صورت  
 اولي به ايه آنچه درين جا صورت دوم است و صورت  
 دوم آن آنچه درين جا صورت اول است و صورت سوم  
 آن آنچه درين جا صورت چهارم است اما صورت ثالثة مذكوره  
 اين مقام پس در به ايه اصلا مرقوم نيست و وجهش  
 آن است كه مدار قول به ايه صرف بر ذكر نام غير بانام خدا  
 است بدون اعتبار قرب بسوي غير و بنامي حكم صورت  
 ثالثة اين جابر قرب بسوي غير است لهذا صاحب به ايه آنرا  
 ذكر نكرده اما از قيود عبارت به ايه و از وضع صورت اول حكم  
 صورت ثالثة مذكوره اين مقام مستنبط مي شود زيرا كه در  
 صورت ثالثة به ايه مرقوم است والثالثة ان يقول مفصلا عنه صورة  
 ومعنى بان يقول قبل التسمية الى قوله اللهم تقبل هذه عن امة محمد الخ  
 پس از قيد بنفي صاحت واضح مي شود كه موصول بر دو قسم

است صورتی و معنی و در صورت اولی به این موصول صورت است و معنی  
 نیست و در صورت ثانی هر دو مجتمع است و در صورت ثالث هر دو مفقود  
 است باقی باشد آنکه موصول معنی بود و صورتی بود و از تعلیل صورت  
 اولی صاف ظاهر می شود که صرف موصول صورت در باب حرمت  
 معتبر نیست زیرا چه شرکت یافته نشد بلکه صرف صورت حرام  
 است و در حقیقت و معنی حرام نیست پس غایب الامر اینکه موجب  
 کراهت باشد پس ازین تعلیل بوضوح پیوست که موصول معنی البته  
 در افاده حرمت معتبر است و ازین جهت در بیان صورت ثالث به این  
 برای اخراج این صورت یعنی صورت ثالث هر دو معاینه بقاید  
 موصول معنی نوشته است علامه بر این آن که اگر موصول معنوی معتبر  
 نمی بود پس اصلا حاجت قید موصول معنی برای اخراج موصول  
 معنوی نمی شد بلکه همین قدر کافی بود که موصول صورت و نیز  
 صاحب به این گفته است بان يقول قبل التسمية الى قوله اللهم تقبل  
 هذه من امة محمد الخ و نگفت بان يقول قبل التسمية باسم فلان  
 چنانچه در صورت ثانی ذکر کرده است و وجهش همین است  
 که این صورت موصول صوری و معنوی نیست بلکه موصول  
 صوری است و موصول معنوی و سابق معانوم شد که صورت

موصول معنوی حرام است پس از تعلیل صاحب به این  
 وجه که در صورت موصول صورته لا معنی حرام نیست زیرا به  
 شرکت یافته نمی شود و نیز از تقید او بقید موصول معنی باین وضع که  
 اگر موصول صورته و معنی بود حلال است و هم از وضع او  
 صورت ثانی را باین طور که بگوید قبل ذبح اللهم تعقل عن فلان  
 و باین نوع وضع نکرد که بسم فلان چنانچه در صورت ثانی تمبیل  
 که در صاف متبادر می شود که اگر در وقت ذبح نام غیر با نام خدا  
 موصول معنی یافته شود حرام خواهد شد پس می گوئیم که  
 تعلیل مرقوم صاحب به این و تقید مذکور او در تصویر مزبور او ناظر  
 صادق است باین که جانوری که اولاً بنام او لباً و غیره نذر کرده شود  
 بعد ازان با بقاء نیت سابقه ذبح کرده شود حرام است اگر به  
 از زبان نام خدای تعالی خوانده باشد پس کسبیکه صورت  
 نذر مرقوم را در صورت ثانی به این داخل می شمارد و عمل آنرا  
 از عبارت به این استنباط می کند و از وضع صورت ثانی بجز  
 دعوی خود استدلال می کند خطای محض کرده و در غلط قاضی  
 افتاده زیرا به در میان صورت ذکر نام غیر خدا بر جانوری بقصد  
 نذر برای او و در میان صورت ذکر نام غیر بقصد ایصال ثواب

برای آن غیر فرق نموده و حال آنکه در صورت ثانیه به این نام  
 غیر که قبل از ذبح مفروض است به قصد ایصال ثواب آن  
 برای آن غیر مذکور است چنانچه از لفظ هذه عن امة محمد الخ  
 ظاهر و باهر است نه به قصد تقرب بسوی او و تعظیم برای او بدیع  
 جانور مذکور آری در صورت ثانیه به این الیه ذکر غیر برای تقرب  
 بسوی او مرقوم است زیرا چه درین صورت ذبح برای  
 غیر است و در صورت ثانیه آن ذبح از جانب غیر است  
 و فرق در میان ذبح برای غیر و ذبح از جانب غیر اظهار من الشمس  
 و این من الشمس است خلاصه آنکه در صورت ثانیه به این  
 اتصال صوری و معنوی هر دو منقود است باینکه انفصال صوری و  
 معنوی موجود است بخلاف صورت متنازعیه فیها که نام غیر که قبل  
 از ذبح مذکور است به قصد نذر بنام او و تقرب بسوی او  
 بدیع جانور مذکور است پس انفصال افطی اگر چه در صورت  
 نذر مذکور موجود است اما انفصال معنوی هرگز در آن متصور  
 نیست زیرا چه تقرب بسوی غیر در آن واقع است و نسبت  
 آن تا وقت ذبح موجود و باقی است پس اتصال معنوی در آن  
 مقرر و ثابت است و همچنین مدار حرمت در صورت مرقوم



